

مجله هفتگی شنبه ۲۶ اسد

۱۳۵۳ - شماره ۲۱-۲۲

د آواز

احمد ظاهر آواز (محبوب کشور) رجوع به صفحه ۱۰



Ketabton.com



رئیس دولت و صدر اعظم وزیر معارف فرانسه را پذیرفتند



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم هنگامیکه وزیر معارف فرانسه را برای ملاقات پذیرفته و با وی صحبت مینمایند.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم پذیرفتند. ریاست عمو می دفتر ریاست جمهوری معین سیاسی وزارت امور خارجه، بناغلی ساعت چهار بعد از ظهر روز ۱۳ - اسد بناغلی محمد اکبر رئیس دفتر جمهوری بعضی از ذوات رنی ابی وزیر معارف دولت جمهوری فرانسه اطلاع داد که درین موقع دکتر نعمت الله معینی وزیر معارف فرانسه و سفیر کبیر رادقصر ریا ست جمهوری برای ملاقات پژواک وزیر معارف، بناغلی وحید عبدالله آتکشور مقیم کابل حاضر بودند.

یک هیلیکوپتر نظامی پاکستان

در قلمرو فضایی افغانستان مجبور به فرود نشستن گردید

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که به تعقیب تجاوزات مکرر پاکستان در قلمرو فضایی افغانستان روز ۱۹ اسد ساعت ۳۰ و ۹ دقیقه یک هیلیکوپتر مربوط به قوای نظامی پاکستان در منطقه علاقه داری ناری مجبور به فرود نشستن گردید. هیلی کوپتر و عمله آن از طرف قوای زاندارم آن محل دستگیر گردید و قفسه تحت تحقیق می باشد.

احتجاجیه حکومت افغانستان به شارژدافیر سفارت

پاکستان تسلیم داده شد

به تعقیب خبری که درباره تجاوز یک هیلیکوپتر نظامی پاکستان بر قلمرو افغانستان پریشب نشر گردید مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که بناغلی بشیر بسا بر شارژدافیر سفارت پاکستان در کابل ساعت چهار بعد از ظهر ۲۰ اسد بوزارت امور خارجه احضار گردید و احتجاجیه رسمی حکومت افغانستان بر حکومت پاکستان به نسبت تجاوز یک هیلیکوپتر قوای نظامی پاکستان بر قلمرو فضایی افغانستان از طرف بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه بوی تسلیم داده شد. در این یادداشت احتجاجیه تصریح شده است که بر خلاف ادعا های نادرست مقامات پاکستانی مبنی بر اینکه طیارات نظامی آنکشور

تلگرام های تبریکیه به واشنگتن و جا کارتا مخابره شده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه اطلاع داد از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم به مناسبت احرار گرسی ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا تلگرام تبریکیه عنوانی بناغلی جرالد فورد رئیس جمهور آنکشور به واشنگتن مخابره گردیده است. مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد: از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی اندونیز یا عنوانی جنرال سو هارتو رئیس جمهور آنکشور به جا کارتا مخابره شده است.

رئیس دولت و صدر اعظم اعضای کمیته فرعی شورای عالی اقتصادی را پذیرفتند

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز ۲۱ اسد اعضای کمیته فرعی شورای عالی اقتصادی رادقصر ریاست جمهوری پذیرفتند. بناغلی رئیس دولت و صدر اعظم ضمن صحبت با آنها پیرامون وظایف عمده شورای عالی اقتصادی مطالبی بیان نمودند و ایشان را در انجام امور مربوط مطابق به مشی دولت انقلابی متوجه ساختند.

در این موقع بناغلی علی احمد خرم وزیر پلان و منشی شورای عالی، اقتصادی نیز حاضر بود.

صدور اگریمان

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم اگریمان بناغلی هاشر مکتوم بن جمعه المکتوم بعیت سفیر کبیر غیر مقیم امارات متحده عربی در کابل اخیرا صادر گردیده است.

در نزدیکی خاگ افغانستان پرواز نمیکند و به تعقیب تجاوزات مکرر طیارات نظامی پاکستان بر قلمرو افغانستان یک هیلیکوپتر نظامی از انواع الووت بر قلمرو افغانستان تجاوز نمود هیلیکوپتر با عمله آن که همه صاحب منصبان نظامی پاکستان میباشد از طرف قوای زاندارم افغانی دستگیر گردیده اند.

دریا داشت احتجاجیه اضافه شده است که حکومت پاکستان نمیتواند باتکذیب های نادرست افکار عامه را فریب بدهد و مسئولیت کامل هرگونه عواقب وخیم چنین عملیات عمدی و تحریک آمیز تنها بدوش حکومت پاکستان است.

وزیر معارف فرانسه با معاون صدارت عظمی ملاقات کرد



گوشه‌یی از ملاقات وزیر معارف فرانسه با معاون صدارت عظمی .

بنیادنی وزیر معارف فرانسه ساعت پنج عصر روز ۱۴ اسد با بنیادنی معاون صدارت عظمی ملاقات نمود . درین وقت دکتر نعمت‌الله پژواک وزیر معارف ، بعضی از اعضای هیات معینی بنیادنی ابی و سفیرگیری فرانسه در کابل حاضر بودند .

بنیادنی محمد نعیم بکابل مراجعت کردند

بنیادنی محمد نعیم و خانم محترمه شان که بنا بدعوت حکومت اتحاد شوروی برای معاینات طبی و استراحت چندی قبل به آن کشور رفته بودند صبح روز ۲۴ اسد بکابل مراجعت کردند . در میدان هوایی بین‌المللی کابل دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت اعظمی ، بعضی از اعضای

آتشه های نظامی کشور های متحابه از هلیکوپتر قوای نظامی پاکستان دیدن کردند

آتشه های نظامی کشور های متحابه در افغانستان از هلیکوپتر قوای نظامی پاکستان که سه روز قبل هنگام پرواز در قلمرو فوایی افغانستان به فرو نشستن مجبور شده بود در منطقه ناری لوی ولسوالی کتر دیدن نمودند . در این موقع بعضی از مأمورین موظف عسکری و ملکی حاضر بودند .

وزیر زراعت و آبیاری عازم ایالات متحده امریکا گردید

بنیادنی جیلانی باختری وزیر زراعت و آبیاری بنا بدعوت حکومت ایالات متحده امریکا صبح روز ۲۳ اسد عازم آن کشور شد . بنیادنی باختری طی این مسافرت که سه هفته را در بر خواهد گرفت از مراکز تحقیقات و موسسات ترویج زراعت در مکزیکو و ایالات متحده امریکا دیدن خواهد کرد . در میدان هوایی بین‌المللی کابل بنیادنی فضل الرحیم «رحیم» معین و بعضی دیگر از ارگین و زارت زراعت و آبیاری و بنیادنی تودور الیوت سفیر گیری امریکا با بنیادنی باختری وداع کردند . درین سفر بنیادنی عبدالله نیک رئیس ترویج و انکشاف زراعت ، بنیادنی محمد عارف نوری رئیس تحقیقات و بنیادنی شاه محمد شیرزی مدیر عمومی صنایع زراعتی وزارت زراعت و آبیاری با بنیادنی باختری همراه میباشند .

افغانستان به يك عضو سفارت پاکستان در کوالالمپور پناهندگی سیاسی داد

قرار اطلاع نماینده باختر آژانس بنیادنی بشیر احمد عضو سفارت پاکستان در کوالالمپور از دولت جمهوری افغانستان تقاضای پناهندگی سیاسی نموده است که این تقاضای وی از طرف دولت جمهوری افغانستان قبول و به نامبرده پناه سیاسی داده شده است . بنیادنی بشیر احمد ضمن مصاحبه پناهندگی باختر آژانس گفت : طوری که به همه دوستان و رفقای من معلوم است من از روزهای اول حیات به پشتو و پشتونولی و به تاریخ ملی و مبارزات سیاسی مردم خود نهایت علاقه داشتم و اندیشه من همیشه متوجه سعادت و بهبود حال مردم من بوده است .

نطاق وزارت خارجه گفت

اظهارات بوتو عاری از حقیقت است

نطاق وزارت امور خارجه به خبر تکرار باختر آژانس در مورد اظهارات بوتو صدراعظم پاکستان که افغانستان را مسؤول انفجارات اخیر در بلوچستان میدانند گفت نه تنها این اظهارات بی اساس و عاری از حقیقت است بلکه آنرا جدا کردید مینماید . وی علاوه داشت که این نوع گفتار های غیر مسؤول بنیادنی بوتو جز پناه برای وارد ساختن بیشتر فشار بالای مردم پشتون و بلوچ چیز دیگر نمیباشد .

عمارت جدید لیسه استقلال افتتاح گردید

عمارت جدید لیسه استقلال صبح روز ۱۴ اسد طی مراسمی افتتاح گردید .

بدوچند آیت القرآن عظیم الشان قرائت گردیده و پس از آنکه سرود های ملی افغانستان و فرانسه نواخته شد دکتر نعمت‌الله پژواک وزیر معارف و بنیادنی رنه ابی وزیر معارف فرانسه بیانه های شانرا به مناسبت افتتاح تعمیر این لیسه ایراد کردند و در این مراسم بعضی از اعضای کابینه و گرجنرال

فرانسه و افغانستان اعطا گردید . بعد از درای دو کشور متفقا با قطع نوار عمارت جدید لیسه استقلال را افتتاح نموده و از قسمت های مختلف آن بازدید نمودند .

قراریک خبر دیگر بنیادنی رنه ابی وزیر معارف جمهوری فرانسه بدعوت دکتر نعمت‌الله پژواک وزیر معارف برای اشتراک در مراسم افتتاح عمارت جدید لیسه استقلال ساعت شش و نیم عصر روز ۱۳

عبدالکریم مستغنی لوی در ستیز ، عده های از صاحب منصبان ارشد اردوی جمهوری ، مامورین عالی رتبه کارکنان وزارت معارف و ریاست پوهنتون کابل ، بعضی از اعضای کور دیپلوماتیک مقیم کابل اشتراک داشتند .

درین محفل بنیادنی اوژن ورنر سفیر گیری فرانسه و دو تن از شاگردان لیسه استقلال نیز بیانه های ایراد کردند در اخیر محفل مدالهای مربوط به جوانب

اسد وارد کابل گردید .

در میدان هوایی بین‌المللی دکتر پژواک وزیر معارف ، پوهندوی دکتر محمد حیدر رئیس پوهنتون کابل ، مدیر روابط فرهنگی و معاون ریاست تشریفات وزارت امور خارجه ، رئیس تدریسات ثانوی وزارت معارف ، مدیران لیسه های استقلال و ملالی بنیادنی اوژوانر سفیر گیری فرانسه در کابل و اعضای سفارت گیری برای موصوف از بنیادنی ابی و همراهانش استقبال نمودند .

۷۳۰ جریب زمین دیگر در وادی هلمند به اشخاص

بی زمین توزیع گردید

باساس هدایت ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هفتصدوسی جریب زمین روز ۲۴-۲۵ د پر وژه وادی هلمند برای عده بی از خانواده های بی زمین توزیع گردید .

یك منبع ولایت هلمند گفت روز ۲۴-۲۵ د پر وژه وادی هلمند برای عده بی از خانواده های بی زمین توزیع گردید .

بیست و چار ولایت کشور میباشد زمین توزیع گردید .

منبع اضافه کرد این زمینها در ساحه ولسوالی ناوه در پانزده کیلومتری شهر لشکرگاه موقعیت داشته از يك کانال فرعی بطول هفت کیلو متر آبیاری میگردد .

منبع متذکر شد زمینهای توزیع شده از نوع درجه اول بوده و از نگاه انجنیر ی آماده بهره برداری میباشد .

نامه نگار باختر اطلاع میدهد که خانواده های بی زمین از اقدام دولت انقلابی مامینی براسکان مردمان بی پناه استقبال نموده و باشرایط های زنده باد ښاغلی محمد داؤد بانی نظام نویسن باینده یاد نظام مردمی جمهوریت و اجرای آن هماغل را بایان بخشیدن .

افغانستان و تجدید قرارداد کار این هیات مذاکرات صورت گرفت .

هیات باستانشناسی جاپان از سال ۱۳۳۸ با نظر یک سلسله حفريات رادر جغلاق تبه ولایت کندز، ولله ولایت ننگرهار، و تبه سکندر ولسوالی میرپنجه کوه انچام داده است .

يك منبع مدیریت عمومی حفاظت ابدات تاریخی گفت: در جغلاق تبه کندز ولله ننگرهار حفريات تکمیل شده و حفريات تبه سکندر هنوز ادامه دارد .

منبع علاوه کرد هیات جاپانی نتیجه مطالعات فنی خود را در افغانستان طی کتب و رساله هاراجع به سروی ساحات باستانی شمال کشور و سروی ستوپه های اطراف کابل و جلال آباد نشر نموده است .

منبع متذکر شده هیات مذکور بطور عموم فیل خانه و پاسول رادر ولایت ننگرهار و مغازه هزار دستم رادر ولایت سمنگان سروی نموده و اثر مربوط به این سروی را به تصحیح و تدوین پروفیسور میزینو سابق رئیس هیات باستانشناسی جاپان به طبع رسانیده است .

منبع متذکر شد هیات باستانشناسی جاپانی فوتوگرافی مغازه های بامیان و تکمیل نموده و عنقریب مدیریت عمومی باستانشناسی و حفاظت ابدات تاریخی تسلیم مینماید .

راجع به پروگرام حفريات آينده

هیات باستانشناسی جاپان مذاکره

بعمل آمد

پوهاند کورتونین وزیر اطلاعات و کلتور ساعت نه صبح روز ۲۴-۲۵ د پر وژه وادی هلمند برای عده بی از خانواده های بی زمین توزیع گردید .

در این موقع که دکتر زمیری طرزی مدیر عمومی باستانشناسی و حفاظت ابدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور نیز حاضر بود راجع به پروگرام و حفريات آينده هیات مذکور در

وزیر معارف

فرانسه از آثار

باستانی بامیان

دیدن کرد

ښاغلی رونه ابي وزیر معارف فرانسه در حالیکه ښاغلی عبدالخالق رفیق والی بامیان با وی همراه بود عصر روز ۱۶ د اکتوبر باستانی هنکام مشاهدات وزیر معارف فرانسه از آثار تاریخی بامیان دکتر زمیری طرزی مدیر عمومی باستان شناسی و حفاظت ابدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور در هر قسمت توضیحات میداد و وزیر معارف فرانسه و همراهانش ساعت پنج و چهل دقیقه عصر دیروز از کندز به ولایت بامیان وارد گردیدند و در نزدیک شهر باستانی ضحاک از طرف والی و روسای دواير آن ولایت پذیرایی گردیدند .

مهمانان فرانسوی دیشب در دعوتی اشتراک کردند که از طرف والی بامیان در هتل آنجا ترتیب گردیده بود .

همچنان مهمانان فرانسوی عصر روز ۱۵-۱۶ د اسباقه بزرگشی را که بین تیمهای ولایت کندز صورت گرفت مشاهده کردند .

طبق یک خبر دیگر وزیر معارف فرانسه و هیات همراهانش بریشب در دعوتی اشتراک نمودند که از طرف ښاروالی کندز در هتل سل سیمین زر ترتیب یافته بود .

در این دعوت والی کندز تحایفی از صنایع دستی آن ولایت به وزیر معارف و همراهانش اهدا نمود .

وزیر معارف فرانسه و همراهانش صبح دیروز برای مشاهده از آثار باستانی بامیان بعد از انجنیر عبدالصمد سلاح رئیس استخراج توسط موتر رهسپار آنجا شدند .

استخراج تملك معدن اچین آغاز گردید

تلك استخراج شده احدات گردیده و قابل استفاده میباشد .

وی گفت انجنیران و کارکنان این پروژه تصمیم گرفته اند از تاریخ ۲۰-۲۵ د ستمبر روزانه در هر دوره ساعات کار خود برای سه ساعت مجانی کار کنند .

وی گفت در استخراج معدن تلك ننگرهار پنج نفر انجنیر داخلی و دو نفر انجنیر خارجی و ۵۲ نفر کارگر و مامورین اداری مصروف کاراند .

چنین افتتاح معدن تلك اچین برید جنرال ارکان حرب محمد یونس قوماندان قوای لفرقه ۱۱ ننگرهار عده ای از روسای وزارت معادن و صنایع لوی ولسوال شینوار، روسای دواير و بعضی از اهالی ولایت ننگرهار حاضر بودند .

معادن و صنایع ضمن ابراز مطالبی راجع به اهداف استخراج گفت تلك نه تنها در کشور مورد استفاده قرار میگیرد بلکه در خارج نیز تقاضای خرید آن زیاد است .

انجنیر سید هاشم دهزاد آمر استخراج تلك ننگرهار گفت ذخایر تلك بطور عموم در دامنه شمال سیمین زر خیلی زیاد است ولی تلك درجه اول تنها در معدن اچین تقریباً هفتصد هزار تن تخمین شده است .

وی افزود: معدن تلك چین که استخراج آن امروز آغاز میگردد يك ساحه پنج کیلو متر را احتوا میکند .

وی گفت از آغاز کار تاکنون بیش از نه اعشاریه پنج کیلو متر سولفازفریه عبدالخیل اچین و تقریباً ماماخیل برای عبور و مرور عراده جات جهت انتقال

باتلاوت آبیاتی چند از قرآن باك استخراج تلك معدن اچین ولایت ننگرهار ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز ۱۷ د اسد توسط ښاغلی عزیزالله واصفی والی ننگرهار افتتاح گردید .

والی ننگرهار طی بیانیهای بهره برداری و استخراج از این معدن را مفید خوانده و علاوه کرد که برای رفع نیازمندی های اقتصادی کشور استفاده های شایانی از آن بعمل خواهد آمد .

وی از انجنیران و کارمیرانیکه روزانه در هر مدت ساعات کار خود سه ساعت را قسم رایگان کار محصول تربیه آغاز مرحله رژیم جمهوریت میکند ابراز خرسندی نموده و این عمل شایرا در کشور خواند .

در روز برای مشاهده از آثار باستانی بامیان بعد از انجنیر عبدالصمد سلاح رئیس استخراج

سرك كلالان و خم زر گرافتتاح گردید

ښاغلی غوث الدین ذابیق وزیر فواید عامه سرك كلالان و خم زر لوی ولسوالی کاپیسا را که جدیداً احدات شده است افتتاح نمود .

يك منبع وزارت فواید عامه گفت این سرك بطول هفت کیلومتر و عرض ۶ متر احدات گردیده و نسبت به راه سابقه ۴ کیلو متر فاصله بین کوهستان و کوپند لوی ولسوالی کاپیسا را کوتاه تر ساخته است .

منبع گفت سرك که از برای پرنفوس منطقه میگذرد در جوار آن لیسه میر مسجدی ولیسه و عده از اهالی منطقه حاضر بودند .

سرك كلالان و خم زر گرافتتاح گردید

وزارت مخابرات

سه نوع تکت پستی

را طبع نموده است

وزارت مخابرات سه نوع تکت پستی را که باتصویر پرندگان وحشی مزین میباشد طبع نموده است .

يك منبع ریاست پستان وزارت گفت تکتها که با طبع و صحنه زیبا و برنگر های مرغوب طبع شده يك شش و یازده افغانی قیمت دارد و در روز ۱۵ د اسد در تمام پسته خانه های شهر موجود جلند قرار داده شد .



تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر ودوامداریک ملت میتواند اورایه هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

ما بارها برای آگاهی و قوف یابی بیشتر خوانندگان از چمنده مجله ژوندون درین ستون، در مورد نحوه نشرات و طرز کار مجله ژوندون چیزهای نوشته ایم تا اگر سوالاتی نزد آنها خلق شده باشد رفع گردد. بطور مثال مجله ژوندون با مراجع و اشخاصی مصاحبه میکند که زمینه برای معرفی آنها موجود باشد، تا مردم باین شخص و یا موسسه آشنایی بیشتر حاصل نمایند. ولی اگر خبر و یا زمینه برای اینکار موجود نباشد جای برای صحت باقی نمی ماند.

خوب برای اینکه سخن به دراز نکشد و بر اطلاع نوشته که درین ستون نمی گنجد افزوده نشود می آئیم بر اصل مطلب. درین هفته چند نفر از دوستان که البته کارشان نزد ما گرامی است بدقت مجله مراجعه کردند تا با ایشان مصاحبه انجام دهیم. این رفقا که خود شاعر و خواننده معرفی می کردند بسیار اصرار داشتند تا عکس هایشان در مجله چاپ شود و صحبت ها و درد دل هایشان بنشر برسد. پایه استدلال آنها متکی باین اصل بود که گو یا آنها در راه هنر کارهای پر ثمری انجام داده اند که، اصلاً برای ما ناشناخته بوده است. و بعضی شان ادعا میکردند که تازه به کار هنری شروع کرده اند و اگر مجله با ایشان مصاحبه انجام دهد زمینه برای معرفت بیشتر آنها میسر میگردد.

بطور مواز خدمت این دوستان ارجمند باید عرض شود کسیکه بهره کافی از هنر داشته باشد بدون چون و چرا جایی برای خود در بین مردم باز میکند و شهرت زیاد بهم میزند بطوریکه مردم برای آشنایی بیشتر با او عطشان پیدا می کنند و اینجاست که یک نشریه بدنبال آنها میرود تا این شخص و نحوه کارش را برای مردم معرفی کند. نه اینکه خود مراجعه کنند و با اصرار زیاد از طرف یک نشریه خود شانرا برای مردم بشناسانند و اگر در برابرشان جواب گفته شود آنرا نشانه بی اعتنائی یک نشریه و انمود سازند.



شنبه ۲۶ - اسد مطابق ۲۸ رجب المرجب برابر با ۱۷ اگست

نخستین سالگرد روزنامه جمهوریت

انقلاب پیروز مند بیست و ششم سرطان با محتوای مترقی و پیش رونده اش تعولات و دگرگونی های شگرفی را در ساحات مختلف زندگی اجتماعی مردم افغانستان پدید آورده است. ترقیاتیکه در نهایت نیازمند بهای اصلی و اساسی مردم را مرفوع ساخته و جوابگوی خواسته های آنها است. در پهلوی سایر تحولاتیکه در همان روزهای اول انقلاب ۲۶ - سرطان عملی نمودنش اقدام شد. یکی هم تحول عمیق و بنیادی بود که در مطبوعات کشور پدید آمد. و مطبوعات که بازگوگر خواسته های نظام نوین جمهوریت است ازین وظیفه خطیر ملی تا امروز پیروز - مندانه بدرآمده است. نظام نوین جمهوریت برای آگاهی و روشنی ساختن ذهن مردم و در نهان یست برای اینکه تمام مردم از کارها و پلانهای دولت آگاهی یابند. در توسعه و گسترش و سایل نشرات کنلوی و نشرات اخباری و مکتوب بهمت گماشت تاسیس روزنامه جمهوریت که امروز جای در بین مردم افغانستان باز نموده اقدام نیکو و مفید است در جهت نشر و اشاعه اخبار ملی و بین المللی و از همه بالا تر برای منعکس ساختن خواسته ها و مرام های دولت نوین جمهوریت افغانستان تا همه بطور مشهود و موق از جریانات و مسایل ملی کشور آگاهی یابند.

روزنامه جمهوریت این وظیفه سنگین و این رسالت بزرگ تاریخی را که عبارت از آگاه ساختن و تنویر افکار عامه است با کمال پیروزی انجام داده و هنوز هم درین راه با گام های استوار تلاش می ورزد روزنامه جمهوریت در جریان یکسال، مردم را از حوادث که در جهان اتفاق افتاده است آگاه ساخته و موثرترین اخبار داخلی را بدسترس هموطنان گرامی قرار داده است. از همین نظر هم است که امروز تیراژ این روزنامه بطور قابل ملاحظه بالا رفته است و این نشانه از موفقیت یکروزنامه میتواند بشمار آید.

روزنامه جمهوریت در ظرف یکسال که یک مدت زمانی نسبتاً کوتاهی است مقالات، مضامین و نوشته های مختلف در باره جمهوریت و مزایای این نظام مترقی به دست چاپ سپرده که بدون شک در راه تنویر و آشناساختن مردم با سیستم جمهوریت نقش ارزشمندی را بازی نموده است.

و حالا که روزنامه جمهوریت قدم به دومین سال نشراتی خویش می گذارد ما صمیمانه آرزو داریم تا کارکنان این نامه بانیر و هندی بیشتر در جهت ترقی و انکشاف افغانستان عزیز کارهای با ارزش و پرارجی را انجام داده رسالت تاریخی اش را درین راه ایفا نماید.



ع، هبا

ارزشهای جهانی اسلام

اگر در پیرامون اساسات و قوانین حیاتی و اجتماعی اسلام منصفانه و غور و مطالعه صورت گیرد و ارزش های واقعی و انسانی قواعد آن تحت بررسی قرار داده شود بوضاحت این حقیقت جلو نظر قرار میگیرد که دین اسلام فقط بخاطر نجات بشریت از بدبختی ها و تضمین سعادت همگانی جهان انسانیت وارد دنیای موجودات گردیده است .

بر نامه های اصلاحی و بشری این دین روی پایه های مستحکم و متین عقل و منطق استوار بوده و معقولیت و سادگی سیمای اصلی احکام و مقررهای آن را تشکیل میدهد و توافق آن در هر وقت و زمان و در هر نوع شرایط زندگی و رهیابی دیگر و در هر گونه عقاید و طرز تفکر ها و در قبال هر نوع اوضاع و احوال اجتماعی چهره واقعی آن را میسازد و متشکل مینماید .

اسلام اساسا دینی است عملی و تطبیقی ، دینی که با عقاید انسان ها سرو کار دارد و با زندگی و چگونگی حیات می آمیزد و در هر حال هدفی جز تعیین مسیری مشخص و مسیری که در نهایت انسانها را به سعادت و کامکاری واقعی و حقیقی برساند ندارد .

آئین اسلام از آنجا نیکه يك آئین زندگی است زندگی را از جهات گوناگون و متنوع اش مدنظر میگیرد و قدم بقدم با انسانها به پیش میرود و در پرتو رهنمائی های مدرانه و بر حکمت خود حرکات انسان را تحت کنترل قرار داده و او را از لغزش و سقوط در پرتگاه های زندگی نجات می بخشد و راه رسیدن به هدف را در جلو آن هموار میسازد .

اسلام وقتی در حیات انسان همراه گردید ، دیگر يك روحیه قوی

و ساجشور دروی میدمد و او را نیرو می بخشد تا در برابر حوادث ناگوار و در طریق نیل با هدف عالی و مشروع خویش نلرزد و از پا در نیاید تعالیم اسلامی بوی می فشانند که با هوس ها و تمایلات سرکش و بی بند و باز فردی و ضد مصلحت بشری و اجتماعی خویش بستیزد و مجال تبارز و پیروزی ندهد زیرا اسلام با هر نوع عملی که در جهت منافی کرامت بشری و منافی مصالح مشروع اجتماعی و مردم انجام گیرد آشتی نمی پذیرد و جلو گیری از آن را جزء برنامه های اساسی و اجتماعی خود

و مسئو لین امور اجتماع می شمارد . اسلام انسانها را در زمین خلیفه خدا (ج) میداند ، از نیرو این وظیفه اساسی و مهم انسان است که دنیا را در پرتو تعمیم و گسترش عدالت همگانی بسازد . زندگی را بیاراید و خواستی نماید ، اجتماعات منظم و منسجم ایجاد کند ، قیادت و زعامت داشته باشد ، طبیعت را با همه داشته ها و ثروتهای ظاهری و نهضت اش تسخیر نماید ، امواج اقیانوس های خروشان را مهارزند و بطور يك کل تمام طبیعت و مظاهر آن را در خدمت انسان و برای بهتر

زیستن بشریت بکار دارد . اکنون این سوال مطرح است که این انسان و این موجودی که پیکر وجودش از آهن و پولاد نیست و برای بدنش از سیم و فلز ساخته و مهبها نگردیده چنان میتواند در برابر هیولا های سهمگین طبیعت قد بکشد و یارای مقابله را با آن در خویشتن سراژ نماید ؟ چه چیز بوی امیدواری میدهد که میتواند در برابر طبیعت مقابله کند و در نهایت ، قله طبیعت را فتح نموده پیروز مندانه در دلو اعماق آن پیش برود و نفوذ خود را در ژرفای آن قایم و برقرار سازد ؟ آری ، اینها و امثال آن همه

سوالاتی اند که در بین زمینه افکار و مشاعر انسان را فرا میگیرند و بعضا شك و تردیدی نسبت به موفقیت انسان درین گیرودار عرض اندام مینماید ، اما انسانی که با اساسات و تعالیم جاویدان اسلامی آشنا بوده مبادی اصلی دین اسلام را بخوبی مطالعه کرده است میداند که اسلام در همان روزگار آن نخستین خرد ، روزگارانی که بمنظور تعیین مسیر سعادت بخشای حیات انسانی ، قوانین آسمانی بجهان آدمیان میرسد ، این نوید و امیدواری را برای بشریت داده بود که نیروی انسان بالاتر از هر نیروی دیگر طبیعت بوده و طبیعت با همه مظاهر خیره کننده اش برای انسان مسخر ساخته شده است و این دیگر وظیفه انسان است که با شناخت و تشخیص و وظیفه مسئولیت خود که عبارت از وظیفه خلافت در روی زمین است در پرتو استعداد یکه آفریدگار جهانیان در نهاد وی موهبت فرموده راه پیشرفت زندگی و اعمار جهان انسانیت را جستجو نماید و در فروغ دانش بشری همه منافع و نیروی طبیعت را در خدمت انسان و در طریق آبادانی جهان بکار اندازد و در زندگی مورد استفاده قرار بد هد .

از آنچه گفته آمد مبرهن و روشن شد که هیچنوع مانعی از روی اساس وصول اسلامی موجود نیست که انسان نتواند برپای طبیعت قدم گزارد و علامه پیروزی و فتحمندی خویش را بران نصیب نماید بنابر آن هر گونه نظریات و طرز تفکر یکه در جهت ضد این حقیقت و در مجرای منافی این عقاید مسلم ابراز گردد و هر نوع اندیشه ایکه صلاحیت و توانایی دانش انسان را در روی زمین ، محدود

بقیه در صفحه ۵۶

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

مولوی عبدالرحیم (عینی)

حضرت زید بن خطاب (رض)

حضرت زید (رض) با برادرش حضرت عمر (رض) از مکه به مدینه هجرت نمود و پیغمبر اسلام میان وی و معز بن عدی انصاری عجلانی زمانیکه مهاجرین و انصار ایمان هم پیمان برادری بستند پیمان برادری بست ، تعجب اینست که این دو تن برادر خوانده خدائی همچنان در جهاد محض الله و نسیل در چه شهادت در يك جنگ نیز پیمان بستند تا اینکه این امر نیز تحقق پذیرفت و هر دو برادر خوانده خدائی در جنگ یساعه جام شهادت نوشیدند و در يك معرکه دنیسارا ترك گفتند .

حضرت زید (رض) در تمامی غزوات اسلامی بصفت يك مرد فدائی با رسول خدا (ص) اشتراك نموده در هیچ یکی از غزوات غائب نبود و نسبت بهمه در غزوه بدر شهادت از خود نشان داده با برادرش حضرت عمر (رض) دران معرکه اشتراك نمود . حضرت عمر (رض) درین جنگ چون شهادت او را مشاهده کرد برایش گفت :

زوه مرا بگیر تا از غزوه حملات دشمن رهائی یافته قوت قلب برایت حاصل شود . حضرت زید (رض) در جواب گفت : آن نوع شهادتی که تو می خواهی من نیز آرزو دارم و از قبولی سیر برادرش امتناع ورزید تا اینکه جنگ پایان رسید .

بالیدارد

این صحابه جلیل القدر و مرد مبارز اسلام و شهید ساکت و مؤمن کامل یعنی زید بن خطاب (رض) بن نفیل عدوی قریشی برادر حضرت عمر فاروق خلیفه دوم اسلام میباشد . کنیه اش ابو عبدالرحمن بوده نام مادرش اسماء بنت وهب بن حبیب از قبیله بنی اسد و نام مادر حضرت عمر (رض) خیمه بنت هاشم بن مغیره از قبیله بنی مغزون بوده است . وی نسبت به حضرت عمر (رض) از نگاه سن کلان بوده و قبل از وی به اسلام گروانیده از مهاجرین نخستین بحساب می آید ، جنگ بدر ، احد ، خندق ، حدیبیه و سایر غزوات را با رسول خدا (ص) مشاهده نموده و بالاخره در جنگ یساعه زمان خلافت حضرت ابوبکر (رض) در ماه ربیع الاول سال ۱۲ هجری بشهادت رسید ، انالله وانا الیه راجعون . شکی نیست که شهرت ، عدل و خلافت حضرت عمر (رض) بعضی انواری را بالای شهرت برادرش انداخت ولی باوجود آنهم شخصیت آن در مقابل برادرش پو شیده نمانده چوئی نسبت به برادرش پیشتر متولد شده و قبل بران اسلام آورده است و از دانش و ایمان کامل بهره وافر داشته هیت جلال و مروت در سیمایش بمشاهده میرسید و قامت بلند داشته در سخاوت زبان زده خاص و عام بود .

نکسن استعفاداد و درامه و اتر گیت

پایان یافت

پایان یافت

درامه افتضاح و اتر گیت بالاخره بروز هژدهم اسد باستعفای ریچارد نکسن رئیس جمهور ایالات متحده امریکا پایان یافت. در تاریخ آنکشور این نخستین بار است که یک رئیس جمهور آن استعفا میدهد این استعفا گرچه برای خود نکسن وعده قلیلی از دوستا نشن نا میمون باشد اما از لحاظ اینکه وی را غالباً از خطـر بزرگ محاکمه ای مبنی بر قضایای و اتر گیت نجات داد کاربردی نبوده است. همچنان این استعفا سلا مت قانون ارزش مطبوعات و اهمیت قضا رادر آن سر زمین تامین و تأیید نمود، که این خود در جریان زندگی سیاسی و کلتوری ایالات متحده امریکا برای مردم آن سر زمین دارای بهای خاص است.

طبعاً با از بین رفتن نکسن مطابق قانون اساسی ایالات متحده امریکا معاون ریاست جمهوری زمام امور را به کف میگیرد بناء جیرالد فورد معاون ریاست جمهوری امریکا که او خود قبلاً بعوض سنپرو اکتیو معاون سابق ریاست جمهوری آنکشور باین وظیفه گماشته شده و تا حال آنرا انجام میداد، امور ریاست جمهوری را اجرا کرده و نزد قاضی القضاات حلف وفاداری یاد نمود.

درینجا قبل از آنکه راجع به روی کار آمدن فورد صحبتی بمیان آید لازم است شمه ای در باره افتضاح و اتر گیت روشنی انداخته شود این افتضاح در هفده جون ۱۹۷۲ شروع شد و اصل موضوع از اینقصر ار بوده است که به ساعت دوی بعد از نیمه شب روز هفده جون پنج نفر به جرم داخل شدن در مقر کار کمیته ملی حزب دموکرات های ایالات متحده امریکا دستگیر شدند. مقرر کار کمیته مذکور در عمارتی به نام و اتر گیت در واشنگتن دی سی مرکز ایالات متحده امریکا قرار داشت به اعتبار نام مقر یعنی و اتر گیت تاکنون هر قضیه ای که درین مورد ظهور نموده است به نام همان و اتر گیت نشر

شماره ۲۱ و ۲۲

شده است.

گرچه در اخیر امر نکسن بنا بر همین افتضاح استعفاداد و اعتراف کرد که نه تنها ازین قضیه آگاه بوده است بلکه شروع قضیه هم بوسیله خود نکسن صورت گرفته است، اما در آغاز کار یعنی به تاریخ بیست و دوم جون فقط پنج روز بعد از کشف این افتضاح نکسن در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت که قصر سفید را با آن قضیه ارتباطی نیست. تقریباً یکنیم ماه بعد هنگامیکه جان دین مشاور نکسن تحقیقات داد مجدداً رئیس جمهور امریکا گفت که مشاورین را در آن واقعه دخیل نمی باشند.

تحقیقات افشاگری ها در مورد افتضاح و اتر گیت دنبال شد و هر چند روزیکه از آن سپری می شد سر و صدایی آن بیشتر بلند میگردد. تا آنکه در ماه جنوری ۱۹۷۳ آن پنج نفری که هنگام داخل شدن در مقر کار کمیته ملی حزب دموکرات در عمارت و اتر گیت دستگیر شده بودند محکوم شدند. در ماه فبروری ۱۹۷۳ مجلس سنای امریکا کمیته هفت نفری را برای تحقیق در مورد افتضاح و اتر گیت موظف ساخت. و به تعقیب این امر نکسن یک بار دیگر تأیید نمود که از قصر سفید هیچ شخص درین قضیه ارتباط ندارد.

ولی یک تن از جمله پنج نفری که در عمارت و اتر گیت دستگیر شده بودند در حضور قاضی شهادت داد که دین میچل معاون کمیته انتخاب مجدد جمهوری خواهان و ها لدمن سکرتر جنرال قصر سفید در موضوع و اتر گیت شرکت داشتند. با افشای این امر پرده آهسته آهسته از روی کار های معاو نین نکسن برداشته میشود، و بازی برای نکسن رو به باخت میگذازد. چنانچه مدت کمی بعد قصر سفید استعفای بعضی از مشاورین مربوط را اعلام نمود. و باین ترتیب قضیه و اتر گیت وخیم و وخیم تر گردید. در ماه جون ۱۹۷۳ جان دین شهادت داد که نکسن از تمام فعالیت

های و اتر گیت اطلاع داشت و بعد از یک سلسله انکشافات دیگری درین موضوع پای نکسن رسماً درین قضیه کشانیده شده موضوع مواخذه وی بمیان آمد.

آخرین ضربه ای که بر رئیس جمهور نکسن وارد شد عبارت از فیصله ستره محکمه ایالات متحده امریکا بود که در آن گفته شده بود ۶۴ حلقه تیپ باقیمانده را نکسن به کمیته قضایی مجلس سنا بسپارد. فیصله ستره محکمه امریکا و سپردن بیست تیپ از جمله شصت و چهار حلقه تیپ مذکور و اقباحران سیاسی شدیدی را بر نکسن مستولی نمود کمیته قضایی مجلس سنا اکثریت آراء فیصله نمود که نکسن مواخذه شود حالا موضوع در اینجا سست که نکسن نه تنها بر موضوع مداخله در مقر کار کمیته ملی حزب دموکرات در و اتر گیت مواخذه میشود بلکه قضایایی مانند تخلف از مندرجات قانون اساسی، سوء استفاده از مقام ریاست جمهوری، عدم همکاری در تامین عدالت، مخفی نگهداشتن سایر مسایل و قضا یای مربوط به افتضاح و اتر گیت و یکعه از مسایل دیگر همه و همه دست به هم داده باعث آن گردید که مواخذه و برطرفی نکسن تقاضا شود.

وی خود میدانست که همه این کار های مغایر قانون است چه هنگامیکه بر غلطی های خود اعتراف نمود، گفت من میدانم که آنچه کرده ام خلاف قانون بوده است لذا مسولیت آنرا همه متوجه خود میدانم.

در قبال اعتراف خود مبنی برین غلطی ها و در پرتو فشار هائیکه از طرف کانگرس امریکا و آرای عامه بر نکسن وارد شد پیشتر نتوانست مقاومت نماید بناء به تاریخ ۱۴ اسد طی بیانیه رادیو - تلویزیونی خود اعتراف کرد که نه تنها از مسایل و اتر گیت آگاه بوده است بلکه درین موضوع ابتکار عمل را هم خود در دست داشت. وی گفت که به اداره

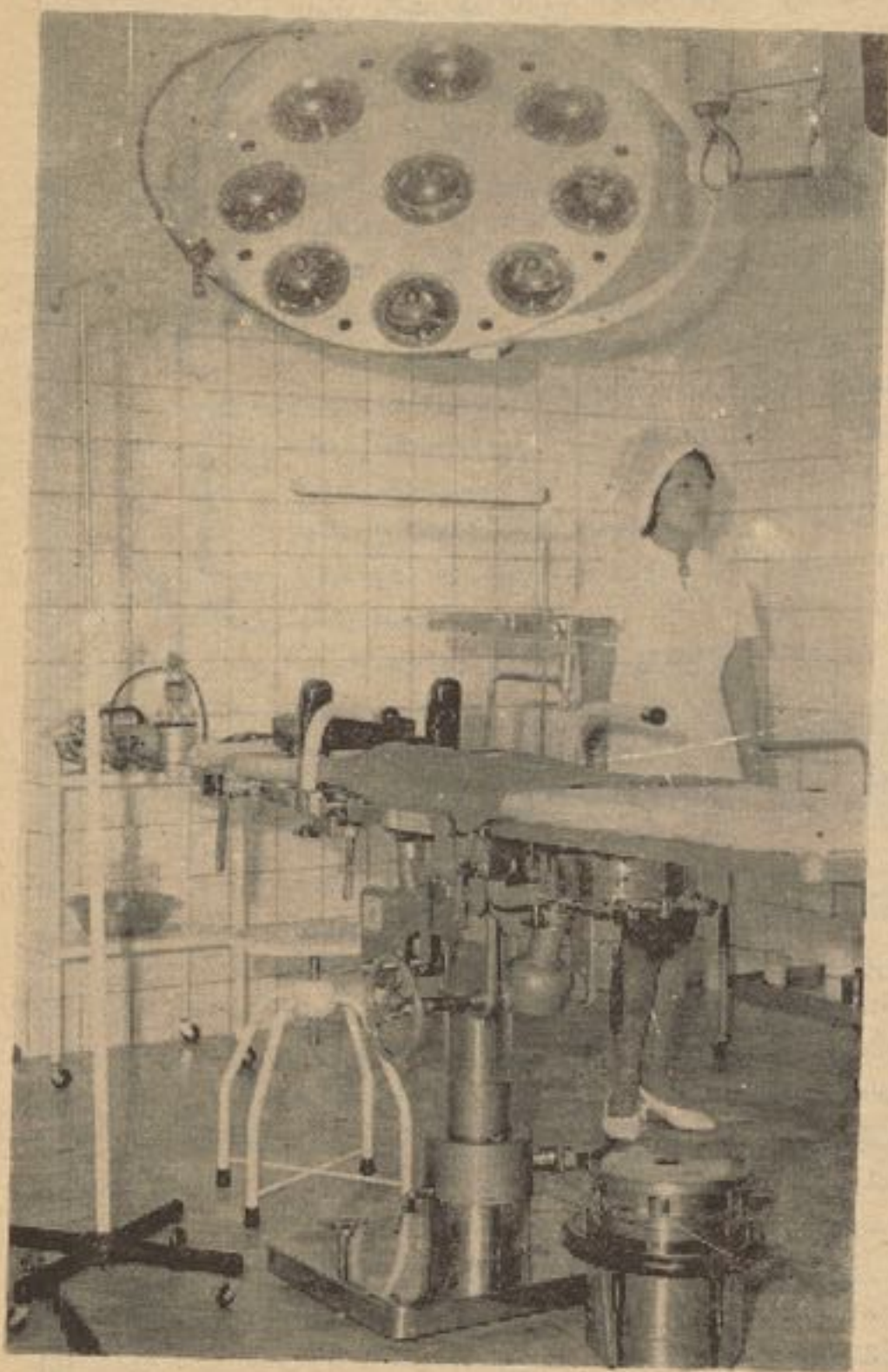
بقیه در صفحه ۵۶

شفابخانه‌ها شمع زید نتون داد

بستر اجبر

از، م ارغنون

● در این شفابخانه ده نفر دو کتور متخصص در رشته ولادی و نسائی، یک نفر متخصص شوروی و ۳۱ نفر پرسونل نرس قابله در خدمت مریضان ۲۴ ساعت فعالیت میکنند



اخیرا یک شفابخانه جدید در مساحه هفت جریب زمین بنام هاشم زینتون توسط بنیاد غلی محمد حسن شرق افتتاح گردید در آغاز افتتاح پوهاند دوکتور نظر محمد سکندر طی بیانیه مختصرا در این مورد گفت:

این شفابخانه بمدد بزرگ برای عملی نمودن مرام‌های تربیوی افغان روغتیا پروگرام بوده و دارای یک صد بستر و تمام تسهیلات لازم برای یک شفابخانه ولادی می باشد.

با این اقدام بزرگ و بشری و دور اندیشانه نه تنها نیازمندی‌های یکتعداد زیاد از مردم رفع میگردد بلکه پاسخگوی به نیازمندیهای یک عده زیادی از مردم بی بضاعت مای باشد.

وی می افزاید:

گرچه برای رفع ضرورت و احتیاج مبرم مردم ما افتتاح این چنین شفابخانه‌ها کفایت نمیکند حتی اگر در عین زمان سه یا چهار ریژنتون شروع به فعالیت نمایند بانهم از مشکلات مردم این شفابخانه رفع

دوکتور محمد آصف غروال رئیس طب معالجوی در پاسخ این سوالیکه با شروع فعالیت در این ریژنتون تا کدام حد نیازمندیهای مردم رفع خواهد گردید گفت:

هاشم زینتون غرضی رفع نیازمندی‌های بیشتر مردم و برای کمک

اتاق عملیات شفابخانه جدید که مجهز بتمام وسایل عصری میباشد.

خواهد کرد. از دوکتور غروال پرسیدم: بصورت کل چگونه مریضان در این شفابخانه تحت درمان قرار خواهد گرفت. مریضا نیکه در این شفابخانه زیر نظر متخصصین فنی داخلی و خارجی تحت مداوی و درمان قرار خواهند گرفت. مریضان این ریژنتون عموما از طریق ولکلینیک‌ها آورده میشوند اما به ندرت دیده شده که مریضی خود مستقیما در این شفابخانه مراجعه کند. وادویه مریضان برای همه

دراى ۸ بستر مجانى و ۶۲ مى باشد.



دو اتاق عمليات براى زايمان با تمام وسايل عصر و مدرن مجهز بوده و صدپايه گاز براى اطفال نوزاد خريدارى گرديده است.

مجانى بوده و خدمات صحى آنها نيز
مجانى مى باشد. اتاق و تعداد آن مجانى است بلكه
دوكتور غروال در پاسخ اين
سواليكه شعبات و پرستار فنى در
اين شفاخانه چگونه است
گفت:

نوزادان كه قبل از وقت معينه بدنيا مى آيند درين اتاق تحت
مراقبت هاى صحى قرار مى گيرند

نرس و معاون نرس قابل و همچنان
براى سهيل شدن كار و رسيدن بيشتر
به مريضان در آينده روزانه ۲۰ نفر
شاگرد از طرف نرس پروگرام روغتيا
غرض تكميل مشاهدات و نظريات
خود به شفاخانه آمده يكسلسله كار
هارا عملا نظري مى بينند تا در آينده
كمك بيشترى به مريضان انجام
داده بدهند.

از دوكتور غروال پرسيدم:
ارتباطات اين شفاخانه با
زايشگاه چيست؟
براى خدمات بيشتر واقعات نسايى
و ولادى شفاخانه هاشم زيرنتون با
شفاخانه زايشگاه كه براى امراض
ولادى و نسايى داراى ۶۰ بستر مى

اين شفاخانه داراى ۷۰ اتاق بوده
۴- اتاق آن براى ولادت ۲- اتاق
عمليات مجهز با تمام وسايل فنى آن
لابراتوار ۲۴ بستربرى واقعات -
عاجل جراحى ۲۰ بستر براى تمام
و تعقيم نمودن بعد از زايمان و همچنان
شعبات ادارى كه براى يك شفاخانه
ضرورى است و متبقيات آن براى
سرويس داخلى و صدپايه گاز براى
اطفال نوزاد.

براى اشخاص بى بضاعت تقريبا
۸ بستر مجانى بوده و متبقيات آن
اجرتى مى باشد و البته در صورت
خالى بودن بستر در اتاق هاى بولى
براى اشخاص بى بضاعت بصورت پروگرام خصوصا دوكتورانو قابل



دوكتورانيكه در حالت اجراى عمليات ديده ميشود



محيط و فضاي آرام براى مريض آرامش مى بخشد

احمد ظاهر خواهنده «خودت میدانی» حرف میزند

از: رووف راصع

احمد ظاهر میگوید:

هنرمند امروز باید نو آور باشد و مبتکر

غرور هنری معنی شکست هنری را دارد.

هستند هنرمندانی که همینکه سه نفر بیننده برایشان کف زد خود را نابغه میگویند.

کنسرت گروهی معنی راه رفتن با عصا را دارد و کنسرت یکنفری حکایتگر قدرت هنری هنرمند میباشد.

در کشور ما رقابت هنری به حسادت هنری مبدل شده است. هنر انحصاری در کشور ما سالها رایج بود و همین موجب گشت که استعدادها تبارز نیابند و شگوفان نگردند.

هنرمند نباید از خود را فسی باشد و در یک مرحله توقف نماید. برای انکشاف موسیقی باید سیستم نو تیشن متداول گردد و آواز خوان و نوازنده تامین اقتصادی داشته باشند.

من حاضرم به تقاضای هر مؤسسه خیریه کنسرت بدهم و عواید آنرا به صندوق آن مؤسسه بپردازم.

در شب های جشن بیش از پنجاه هزار نفر در کنسرت های مشترک نمودند و برایم کف زدند.

.....

— چنین آواز گرم و مردانه اش، با توجع خاص خودش، با زیر و بم هنرمندانه اش و با اوج و فروهای حساب شده اش که در مجموع خود آهنگی را دنبال میکند و میسازد، خواستنی است و طرفداران زیادی دارد.

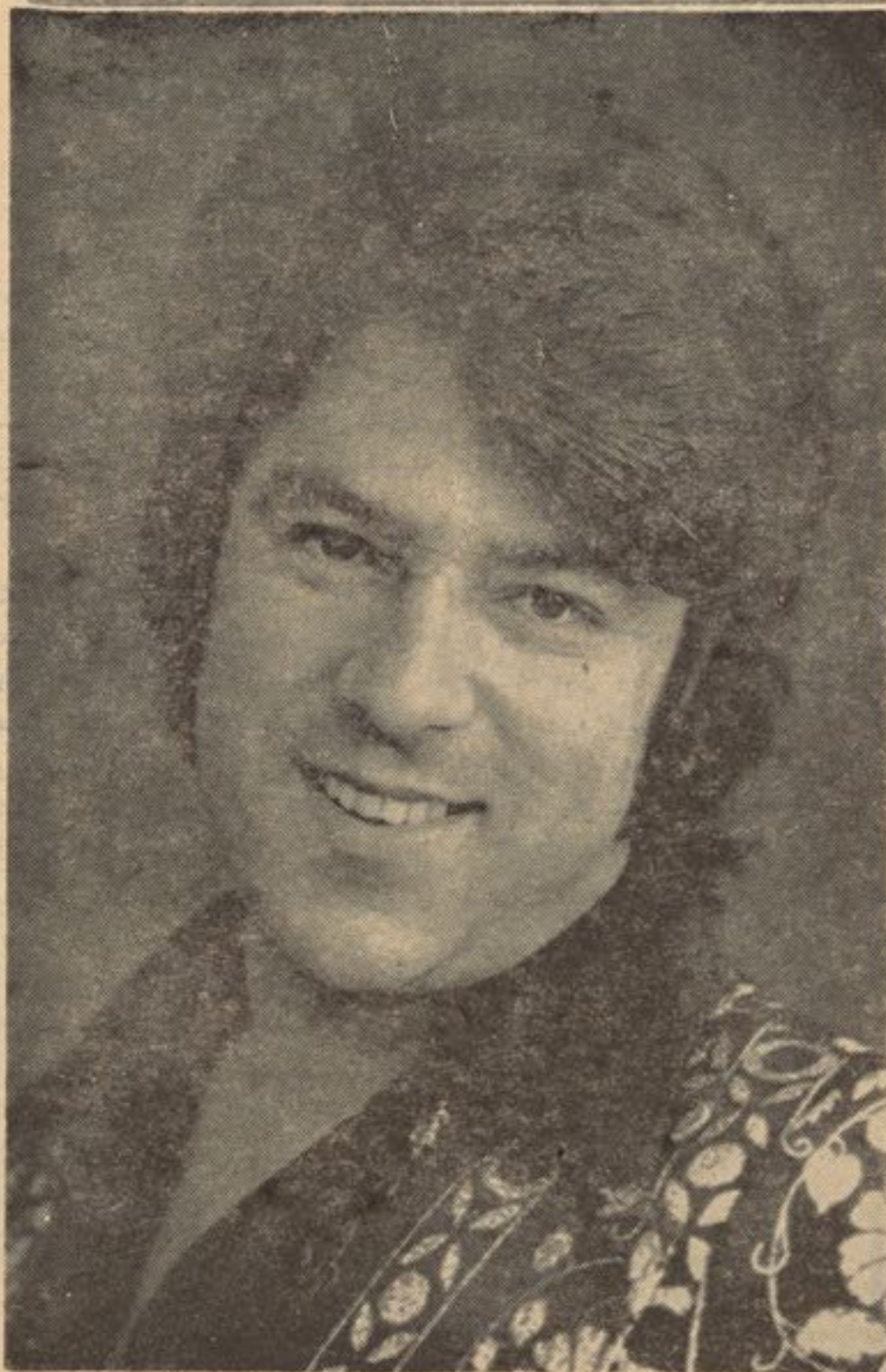
وقتی آواز می خواند شور بیا میکند و ولوله در مجلس می اندازد، احساس گرم و شادی که در آوازش در تیرانه اش و در آهنگش موج میزند گروه بیشتر جوانان را جانب او میکشاند و حرکات موزونی که میلودی هارا دنبال میکند القاء و انتقال این احساس را آسان میسازد و بیننده را وامیدارد که اندوه زندگی را از یاد ببرد، کف بزند، پایکوبی نماید و در جهانی از شادی و سرور غرق شود و همه چیز را شاد و خوب و خواستنی بباید. خون گرم صمیمی و متواضع است و این موجب میگردد که در برخورد های اجتماعی اش انسان محبوبی باشد و دوستش با خفا بی شایبه می که دارد دوستش بداند، به همان اندازه که با آشنایان و دوستان خودش آزاد است با بیگانگان تشریفاتی مواجه میگردد.

شیک لباس میپوشد و از مد روز پیروی میکند و عقیده دارد که جوان در احساس خود، در نحوه برداشت خود، در آزادی بیان خود، در ظاهر خود و بصورت یک کل در مجموع آنچه که از خود تبارز میدهد و میسازد باید جوان باشد و از ذوق خود پیروی نماید.

.....
تنها زندگی میکند و آپارتمان مرتبی دارد

معرفی شویم

۲۶ سال عمر دارد - از دوازده سالگی آواز خوانده است لیسانس تعلیم و تربیه است و اکنون در بخش بگروند فلم در افغان فلم کار میکند.
بیش از هشتاد آهنگ دارد که به قو ل خودش سازنده تمام آنها خود اوست - بیشتر آلات موسیقی را بخوبی می نوازد و گاهی هم برای آهنگ خودش تصنیف میسازد.



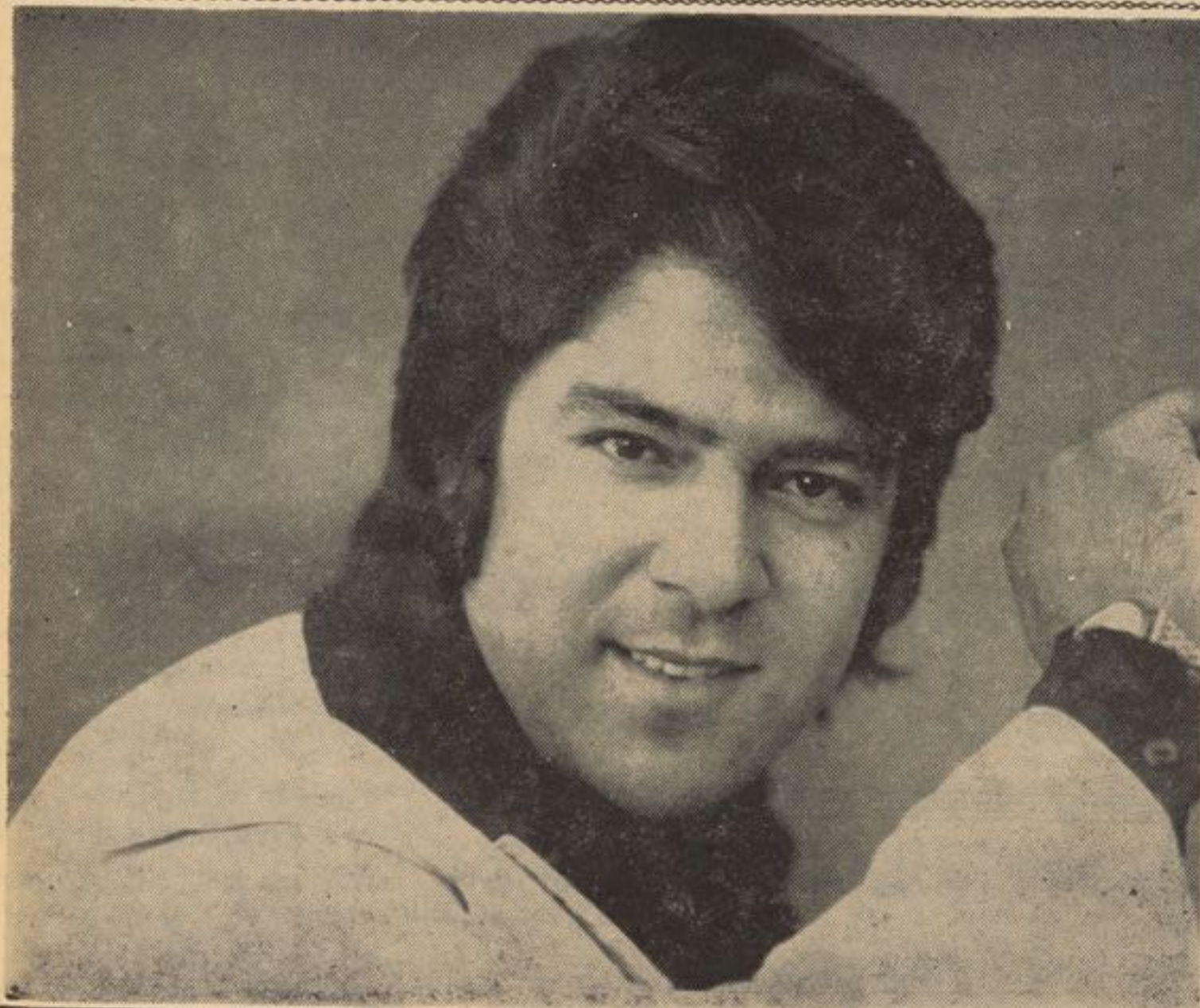
احمد ظاهر میگوید هنرمندی که شکل گروهی کنسرت میدهد ضعیف هنری دارد.

های دستی بیشتر جلب توجه میکند، وقتی که نمایندگی از ذوق و سلیقه اش میخواهد، دیگر ساده و زیبایی آتاقهایش را تحف و هدایای تشکیلی میدهد که مردم و سازما نهای هنری کشور برای ارج گذاشتن به هنرش برایش پیشکش نموده اند و در میان آنها، سهیل جمهوری افغانستان، نشان حرسی بو هتون و چند تابلو نقاشی کوبیزم و گدار

ژوندون

گل من ♦♦♦ «از خودش وزندگی اش»

میزند



وقتی میپرسم :
- خوب احمد ظاهر باتنهایی چطور می‌دونی ؟

می‌بینم که حاله یی ازغم حالت چهره اش راعوض می‌کند و اندوهی گنگ شتابزده به نگاه او رنگ یاس می‌زند، ازگفته ام پشیمان میشوم، که می‌گویند:

- میدانم که می‌خواهی پیرامون زندگی خانوادگی ام چیزی بگویم - خوب تنهایی مشکل است، مخصوصا که خاطرات دردآوری را هم تداعی نماید.

- میتوانی بگویی این خاطرات درد آورده عذابت میدهد و در تنهایی تداعی می‌گردد چیست ؟

- جدایی ازخانم !

- تو که دوستش داشتی چرا نخواستی بزندگی شادت دوام دهی ؟

چند دفعه کلمه (شاد) را زیر لب تکرار میکند و بعد می‌گوید :

- عدم توافق و سازش موجب اصلی جدایی ماگردید و من ازاین ناحیه خیلی رنج می‌برم، خیلی زیاد، خواهش میکنم این را بنویس ! می‌بینم که تأثرش عمیق تر میگردد برای اینکه صحبت راعوض نماید میپرسم :

- تو ازجمله محدود هنرمندانی میباشی که توانسته یی محبوبیت خودت را در میان مردم حفظ نمایی و از یادها نروی، میتوانی از نظر خودت عامل این موفقیت را معرفی کنی ؟
- در این مورد چند انگیزه میتواند عامل اساسی باشد، نوآوری و ابتکار باتوجه به ذوق تنوع پسند همگانی، هنر روی استیج و عقب میکروفون و توجه به توازن ریتم های آواز با موسیقی و آهنگ شعرا و جمله رموزی اندک را در کار هنری ام پیروز ساخته است ؟
- منظورت از هنر عقب میکروفون در کار آواز خوانی چیست ؟

- اینکه حرکات سر، دست و تمام اعضای بدن موزون و حساب شده آهنگ و شعر را دنبال نماید و در القاء احساس به شنونده کمک نماید من وقتی شعری را به آواز می‌خوانم

احمد ظاهر خواننده پراوازه نسل جوان

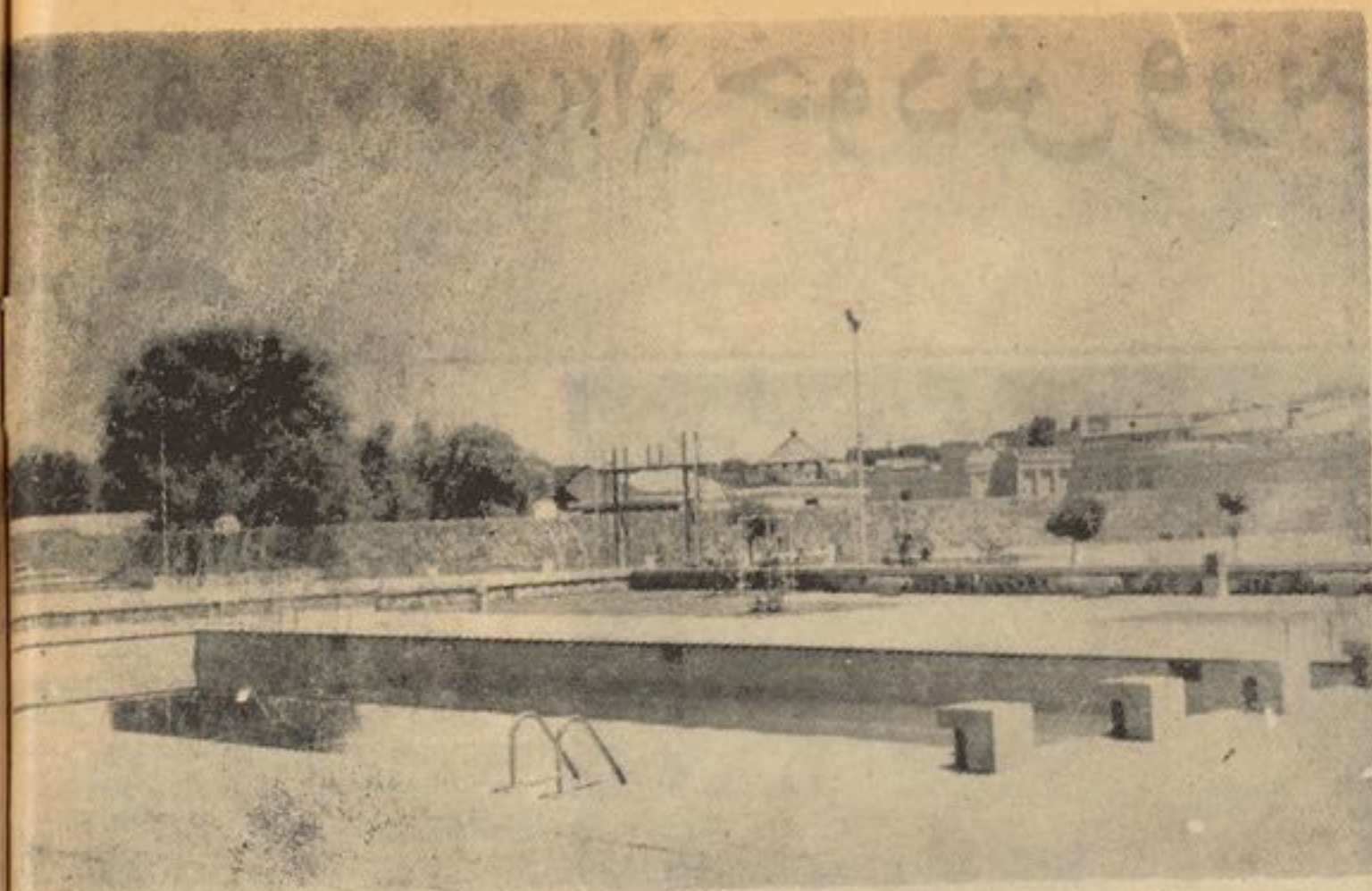
و یا ترانه ای را اجرا میکنم تمام احساس آن شاعر و سراینده را می‌کوشم درک نمایم و آنرا باتمام ظرافت آن به شنونده ام القاء کنم ، ازجانبی من هیچوقت در یک مرحله توقف ننموده ام از شهرت و محبوبیت خودم مفرور نگشته ام و کوشیده ام هر ترانه ام نو باشد و ابتکاری درحالیکه برخی از هنرمندان ما این طور نیستند ، همین که یک آهنگشان مورد قبول واقع شد و استقبال گردید، در همان مرحله توقف میکنند و هرروز و هرشب همان آهنگ را تکرار می نمایند تا اینکه خود هم مانند آهنگشان گه گه گردند .

- گاهی این اتهام بتو وارد میگردد که تو آواز خوان گروه بیشتر مردم نمی باشی باین دلیل که کنسرت هایت گران قیمت است بیک اقلیت ممتاز وابستگی داری ، از جانبی کنسرت های شخصی تو گاهی تکتازی هنری تلقی میگردد و نوعی خودخواهی نظر خودت در این مورد چیست ؟

- از نظر من کنسرت های گروهی و جمعی معنی راه رفتن با عضا را دارد و مفهوم ضعف هنری دارد، شما بپر کجای دنیا که بروید هنر مندی که بتوانند شنو نشده و بیننده خود را به تنهایی شاد نگاه دارد و مسلسل و متواتر نیز استقبال گردد، معنی اش این است که این هنرمند قدرت هنری دارد، شما بپر کجای دنیا که بروید فقط هنرمند نمایشی را می بینید تشکیل دسته میدهند و نهایتش جمعی که استعداد هیچیک

بقیه در صفحه ۶۰





لیسه استقلال به مقصد آسان ساختن فرایند و موسسه های مختلف

۴۲ هزار متر مربع احتوا میکند و مساحت خود تعمیر در حدود یک و نیم هزار متر مربع میباشد که به قسم دو طبقه اعمار شده و گنجایش هزار و پنجاه شاگرد را بصورت اعظمی و هزار شاگرد را بصورت عادی دارد.

عمارات لیسه استقلال بصورت عموم بدو دسته تقسیم شده میتواند یکی عمارات تدریسی که شامل دو و عمارت حاوی صنوف که جمعا ۳۲ اطاق تدریسی یک عمارت منحصر به مطالعه سیانسی و یک عمارت دارای ۸ اطاق مجهز به وسایل سمعی و بصری بوده و طبقه اول این عمارت

مخصوص محل ورزش است. و قسمت دوم آن شامل یک سال بزرگ، مرکز فرهنگی و مرکز پیدا گوژی و یک تالار نمایش شامل ۵۰۰ کرسی با اتاق پروژکتور سینما و تجهیزات عصری بشمول روشنی انداز، زتنام صوت در آن شامل است.

اطاقهای تدریس و لابراتوارهای لیسه مطابق به معیارهای بین المللی است.

عمارات تدریسی دارای ۳۲ اطاق و یک عمارت منحصر به مطالعه سیانسی و یک عمارت مجهز به وسایل سمعی و بصری است.

تالار نمایشات دارای پنجاه و پنج کرسی با اتاق پروژ و کیسین سینما و دیگر وسایل مدرن مجهز میباشد.

است. بنابراین مجموع عمارات لیسه استقلال نتیجه مهندسی مطالعه شده و به مقصد آسان ساختن فضای تحصیل و بر حسب ایجابات اقلیم و موسسه های مختلف افغانستان اعمار شده است.

عمارات جدید لیسه استقلال با تمام ملحقات آن ۲۱ جریب زمین یا

دراغانستان این لیسه یک مرکز فرهنگی نمونه است.

اطاق های تدریس مطابق به معیار های بین المللی بوده علاوه برین به مقصد زیبا بی آن و شامل ساختن عنصر بشری و پیشبرد (پیدا گوژی مفتوح) تعدیلات مفید در ساختمان آن قبول شده

خوانندگان از چمند ژوندون اطلاع دارند که چندی قبل خبر افتتاح رسمی لیسه استقلال از رادیو وروز نامه ها پخش و نشر گردید اینک مجله ژوندون برای معلومات مزید خوانندگان خویش را پور درین باره ترتیب نموده است که تقدیم خوانندگان از چمند ژوندون میگردد.

از بنا غلی پوهندوی عبدالهادی نعیم مدیر لیسه استقلال می خواهم در باره تاریخچه لیسه استقلال معلومات بدهم.

برای اولین مرتبه در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی مکتب امانیه در یکی از عمارات دولتی در کابل تاسیس گردید که در آن دوصد شاگرد در چهار جماعت مشغول درس شدند بعدا صد شاگرد دیگر نیز بر تعداد شاگردان لیسه امانیه افزوده شد.

یکسال بعد از جنگ داخلی افغانستان مکتب امانیه توسعه بیشتر یافت و نام آن لیسه استقلال گذاشته شد و در سال ۱۳۱۷ عمارات این لیسه توسعه یافت.

از سال ۱۳۳۰ به بعد وزارت معارف چنان تجویز گرفت که تدریس زبان فرانسوی از صنف هفتم شروع شود. باین صورت تدریس زبان و دیگر مضامین در مرحله صنوف ثانوی متمرکز گردید.

بالاخره انعقاد موافقتنامه همکاری فرهنگی و فنی بین افغانستان و فرانسه در سال ۱۳۴۵ به امضا رسید و در سال ۱۳۴۷ مطابق می ۱۹۸۶ سنگ تپداپ عمارات جدید لیسه استقلال گذاشته شد و در سال ۱۳۵۱ امور ساختمانی عمارات جدید لیسه استقلال خاتمه پذیرفت.

لطفا در باره مشخصات این لیسه معلومات بدهید؟

عمارات جدید لیسه استقلال مطابق با ایجابات تدریس عصری باسهم عمده وسایل سمعی و بصری ساخته شده و مشخصات فنی عمارت طوری میباشد که تا میسر استحکام حفظ تضمین و مطالعات علمی متناسب اهمیت روز افزونش در نظر گرفته شده است همچنان این لیسه دارای تجهیزات عصری ورزش بوده و تا حد ممکن در ساختمان این لیسه ذوق و ابتکار بکار رفته است که میتوان گفت

لیسه استقلال از طرف دو لست
فرانسه از هر نگاه تضمین
شده بود ولی از امروز به بعد حفظ و
مراقبت آن بدوش خود ماست .

- گفته می‌توانید وسایل که امروز
در این لیه و جود دارد از نگاه
کمیت و کیفیت چه تأثیری با لای
شاگردان گذاشته و تأثیر آن‌ها چه حد
میباشد .

واضح است که اگر هر قسدر
شاگرد بخواند و مطالعه کند اما اگر
آنچه را که آموخته است عملاً نه بیند
و نتایج آنرا مشاهده نکند ممکن است
بزودی فراموش کند اما اگر عملاً
آنچه را که آموخته است ببیند و نتایج
حاصله آنرا مشاهده کند شاید
هرگز فراموش نشود و از همین
جاست که با وسایل امروزی برای
شاگرد موقع داده شد تا عملاً نتایج
مطالعات خود را ببیند و مشاهده
کنند.

پس می‌توان فهمید رول
پراتیک در سویه شاگرد چه تأثیری
دارد و اگر برای شاگرد میسرود
و ممکن گردد که در ساحه پراتیک از
وسایل مدرن و مواد کافی استفاده
کند معلومات و استفاده بیشتری
نماید و در این جابرای شاگرد تمام
این وسایل آماده و موجود
است.

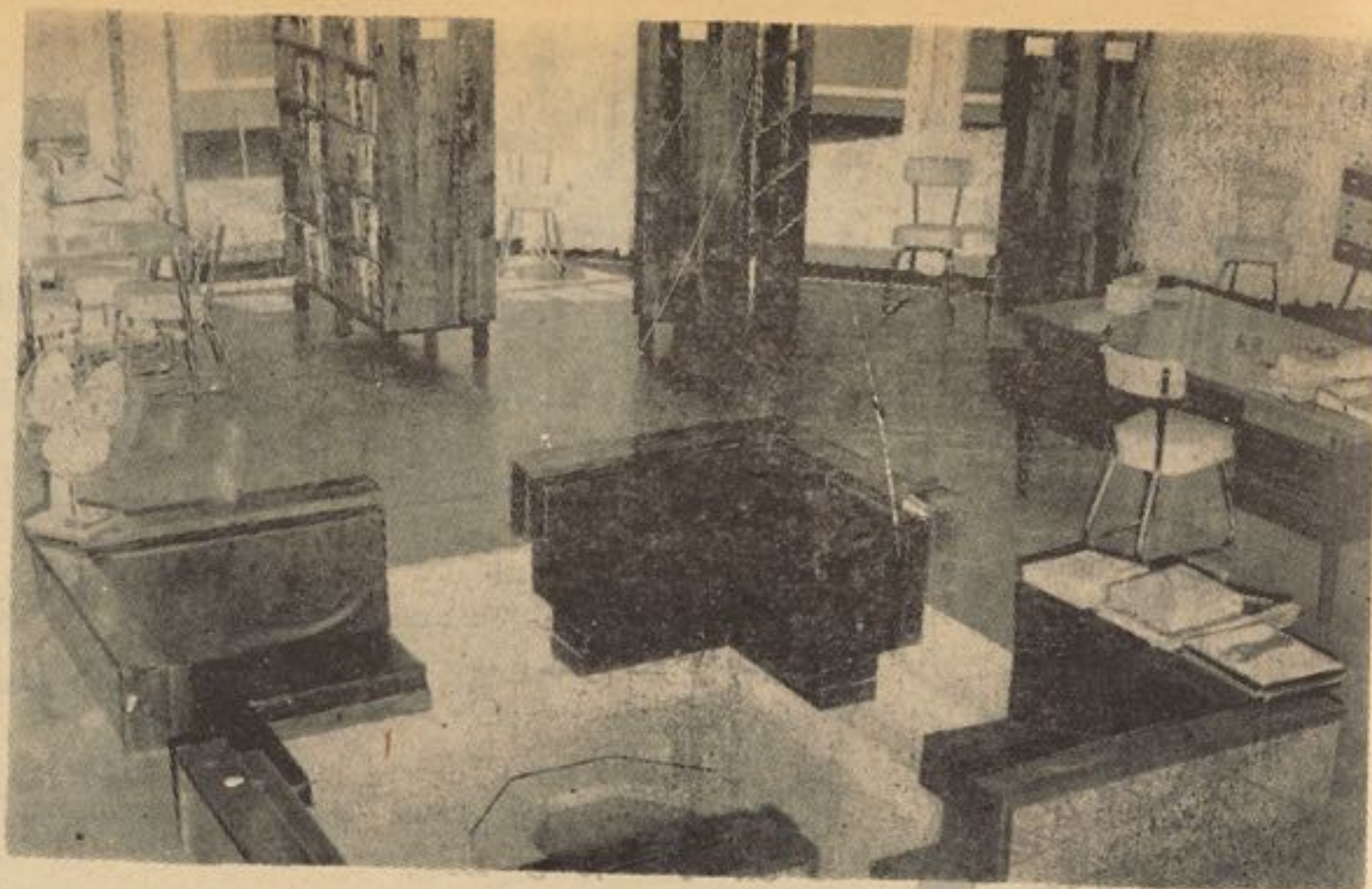
- از معلومات تان تشکر می‌خواهم
آخرین سوال را بکنم و آن اینکه
گنجایش شاگردان این لیه تا چه
حد بلند رفته و قابلیت جذب انتهایی
آن چقدر می‌باشد؟

- تعداد جذب شاگردان این
لیسه بصورت اعظمی ۱۵۰۰ شاگرد
بوه اما بصورت عادی و به سیستم
مکاتب رایج ۱۰۰۰ نفر می‌باشد .

لطفاً کمی بیشتر توضیح
بدهید.

بصورت اعظمی بدین معنی که تمام
صنوف به شمول صنوف اختصاصی و
تطبیقات ها، لابراتوارها در تمامی
ساعات درسی توسط متعلمین اشغال
میشوند یعنی بصورت دایروی -
اتوماتیک اگر یک صنف خالی میشود
جای آنرا صنف دیگر پر نموده به
همین قسم دوران میکند و از همین
جاست که هیچ صنف در هیچ ساعت
بیکار نبوده و طبعاً قابلیت جذب
درین صورت بیشتر میگردد .

صفحه ۱۳



ن فضای تحصیلی و بر حسب ایجابات اقلیم افغانستان اعمار شده است

رسیده و رعایت مشخصات بشری
هدف عمده مهندسان ساختمان
این لیه بوده و مهمتر از همه اینست
که تاجای ممکن کوشش شده است که
تحصیل و تدریس در آن گوارا
باشد.

- از معلومات تان تشکر لطفاً در-
قسمت بودجه ساختمانی آن و سهم
افغانستان و فرانسه معلومات
بدهید.

- بودجه ساختمانی این لیه در
حدود دوازده میلیون فرانک جدید
فرانسه که معادل یکصد و هشتاد و
شش ملیون و نهصد هزار افغانی می
شود می‌باشد .

سهم حکومت فرانسه در این
قسمت بصورت عام بوده تمام -
وسایل که امروز در این لیه دیده
میشود از طرف فرانسه بصورت بلا
عوض بدسترس وزارت معارف
گذاشته شده است و سهم وزارت
معارف صرف زمین این لیه -
است.

باید متذکر شویم که از شروع
تا اتمام عمارات این لیه و تا افتتاح
رسمی آن که چندی قبل صورت گرفت



تالار نما یشات لیه با مدرن ترین وسایل امروز مجهز است .

در بین این دو دسته عمارات اتاق
های اداره مکتب و کتاخانه واقع
است و کتاخانه بصورت یک
پاولیون محاط و با چمن ساخته شده
و مجموع کتا بهای آن در حدود دوازده
هزار جلد به لسان دری و فرانسوی
می‌باشد .

در بیرون عمارات در صحن مکتب
ساحه سپورت بایک حوض شناسا
بطول ۲۵ متر و یک ستنده یوم کوچک
که میسر دویدن آن ۲۵۰ - بوده
شماره ۲۱

دملادرد خه‌شی دی او خرنګه ور با



ډاکټر په خپل کتنځي کښي
د بدن هغي بر خي ته اشنا ده
کوي چه ناروغ دملادرد پکي
احسا سوي .

چه ونه ژاړي خکه ژړا د هلك دپاره
ښه نه دي د وړو کتون ښوونکي ورته
وايي : (مگر ته نجلي يي چه ژاړي؟)
پلار ورته وايي : (نارینه هيڅکله نه
ژاړي.) پخپله ماشوم هم چه ورو ورو
لوښيږي ، کوري چه پلار يي نه ژاړي ،
هغه د تقليد له مخي غواړي د پلار
غوندي شي ، نو زده کوي چه بايد
ونه ژاړي . له بلي خوا کله چه يوه
ماشومه نجلي ژاړي ، خوک يي نه منع
کوي ، خو بر عکس تشويق کيږي .
نجلي ضمنا کوري چه مور يي کله کله
ژاړي ، نو هغه هم له خپلي مور خخه
تقليد کوي . دا دي دښځي د زياتي
ژړا او د نارينه وو د لږي ژړا علت .
په ژوند انه کښي خو مهم عوامل
شته چه يو معمولي سړي ژړا ته
مجبور وي ، زياته خواشيني ، سخت
درد ، زيات محروميت ، ليري والي
او بيلتون ، ښځه امکان لري د خجالت
په نورو باندې د زړه سوي ، په خان
باندې د زړه سوي ، د يوي غمجن
منظري دليدو ، پاريدني ، د موسيقي
نغو سه دغوږنيولو د يوه هييجان
راوستو نكي فلم د ليدو ، د يوه تر
تراژيدي فلم دليدو او يا دغسي نورو
علتونو له امله په ژړا شي .

دروح پيژندنې يو شمير پوهان
په دي عقیده دي چه په کلي توگه ژړا
د يوه شي (مادي يا معنوي) د له لاسه

ورسيده ، دده داوښکو تو يو لو
مرغيري ورو ورو په اکار پيل کوي
او په دغه وخت کښي کله چه ماشوم
ژاړي او ښکي يي هم بهيري . ډاکټران
په دي عقیده دي چه د اوښکو بهيدل
په دغه وخت کښي ډيره ضروري ده
خکه چه د ماشوم سترگي له ټولو
مکروبونو خخه پاکوي .

دزيږيد وپه دريمه مياشت کښي
دماشوم او ښکي تويوونکي مرغيري
په وروستي درجه فعاليت پيل کوي
اوکله چه هغه ژاړي ، زياتي اوښکي
يي له سترگو خخه بهيري . په اتمه
مياشت کښي ماشوم خپله مور له
نورو خخه پيژني او په دغه وخت کښي
کله چه مور ورخخه جلاشي ، ژاړي
او په همدغه ترخ کښي دليري والي
په رنځ ښه پو هيري . په کلي توگه
هلك ماشومان د نجونو په نسبت ژر
په ژړا پيل کوي مگر وروسته له هغه
چه دهلك له ژوند خخه خو کاله تير
شو شاوخوا کسان پرستاران ، مور
ار پلار ، ښوونکي او نور ورته وايي



په کمټ باندې د شا له خواغزیدل د ملاد درد د پاره
تسکين پيښوي ، خو بر عکس دغه درد زياتوي .

نارينه زياتره په دغه درد اخته
کيږي په اوسنيو ټولنو کښي په
زياتره خلک دناستي په کارو نو
بوخت دي او حرکت لږ دي په سلو
کښي دري دملاپه درد اخته دي .

...

ورزشي تمرينونه د دغه درد
د حملو دبیر ته پيدا کيد و خخه
دمخينو دپاره گټور دي او د
ملادشاوخوا اعضا تو د تينگيدو او
دهغودانقباض سبب گرزي

پوهان په دي عقیده دي چه ژړل
او ار ښکي تو يول د هغو عواطفو او
احساساتو خرگند ول دي چه يوازي
په انسان کښي ليدل کيږي .

نو له دي امله ژړا بايد يوه ډيره
انساني پديده وپولو . سره ددي چه
په ښځو او نارينه وو کښي د اوښکي
تويوونکي مرغيري اندازه او قدرت
يو شان دي ، خوپياهم ښځي د نارينه
وو په نسبت زياته ژاړي .

په لويديځه متمدنو هيوادو کښي
اصولا د نارينه وو ژړا يو نه خوښيدونکي
کار گڼل کيږي . هر خومره چه د
ماشيني تمدن اندازه کمه شي ، د
نارينه وو ژړا زياتيږي ، مگر دمخکي
په ډير ووحشي ټولنو کښي هم ښځي
د نارينه وو په نسبت زياته ژاړي .

کله چه يو ماشوم دنيا ته راځي ،
نو نومړي ژاړي ، خو په زړه پوري
ټکي دا دي چه د ماشوم دغه ژړا (نجلي
وي که هلك) بي له او ښکو تويولو
خخه دي او په علمي اصطلاح دماشوم
ژړانه ، وجه ژړا وايي کله چه دماشوم
عمر له دري خخه ترخلورو هفتو پوري

باندی اخته کپرو!

ورکولو له امله پیدا کپیری مثلا کله چه د سړی مین یا کوم خپلوان مې شی، کله چه کوم گران شی له لاسه ورکړو، کله چه خپله پته او حیثیت له لاسه ورکړو، یا کوم عالی او غوره موقعیت بایلو او بالاخره کله چه خپله ځوانی مو له لاسه لاړه شی. کله کله هم ژړا دپار یږی د زیاتوالي له امله ده. کله چه یو اته میاشتنی ماشوم دخپلی مور د لیری والی له امله ژړی یوازې دمور دجوړودمحرومیت له امله نه دی، بلکه له دی کبله چه دمور دبیلټیانه په وجه هم پارېږی، ژړی، او په همدغه ترتیب لوی کسان هم.

ځینی پوهان وایی چه د بنځو د ژړلو زیات علت دا دی چه اصولا دغه لطیف جنس د ژوند په اوږدو کښی زینت محرومیت گالی او له دی امله چه د نارینه وو په شان د خپل محرومیتد جبران دپاره لږه وسیله لری، زیاتره په ژړا پیل کوی. باید وویل شی چه اوبښکی د بدن هغه یوازی دافع شوی ماده ده چه پاک گنله کپیری. اوبښکی نه یوازی چټلی او نا پاکي نه دی، بلکه پخپله د سترگو دپاکولو او د مکروبونو د وژلو سبب گرزی همدغه راز له روحی نظره هم یوه پاکوونکی ماده ده، د هغو عواطفو او احساساتو پاکوونکی چه د خپل فشار په واسطه د روح او اعصابود پاره زیان بښوونکی دی.

هغه څوک چه ژړی، احساسات، قهر، کرکه او غم چه ټول منفی دی د سندر غاړی په شکل اړوی اومثبت کوی یی او لومړنی سندر د اوبښکو بهیدل دی چه د بشر د روحی آلامو سپکوونکی دی. ژړا او اوبښکی دغه راز د پیغام راوستوونکی هم دی، هغه سړی چه ژړی، ښایی د حال په ژبه ووايي: (زه کمزوری یم، بیچاره یم، زه د نورو نارینه وو په شان جگړه مارنه یم، زما په حال زړه وسوزی.) مگر د ټولو نارینه وو اوبښکی همدغه راز نه دی، ښایی د سړی اوبښکی (اودیسه) ډوله اوبښکی وی، هغه اوبښکی چه د سړیتوب دښیگنود درلودلو په وجه په هیجان راغلی او

دانتقم اخیستلو خیال لری. کله کله داسی پېښیږی کله چه سړی په ژړا راځی، ښایی د ښځی پاملرنه ځان ته راوبولی او ښایی دغه ښځه په نوموړی سړی مینه شی. البته دا د ښځی په روحیه او ځانگړی موقعیت پوری اړه لری، که نه په زیاترو مواردو کښی ښځه د ژړیدو نکي سړی څخه کرکه کوی، ځکه چه هغه د خپل ځان په خپروینی.

کله چه یوه ښځه د سړی په وړاندی وژړی، ښایی په سړی کښی څو ډوله عکس العملونه پیدا شی، که د ښځی ژړا د کمزوری او ناتوانی په وجه وی، سړی خپل ځان لوړبولی او ښایی د ښځی سره روغه وکړی او مرستی ته یی ورو دانگی. که ښځه پخپلی ژړا سره پخپل زړه کښی سړی ته ووايي: دوگوره څرنگه ورځ دی را باندی راو ستلی ده څو مـ د دی څو رولی یم؟ په دغسی حالت کښی سړی نارامه کپیری او د زړه سوی حس بالکل له منځه ځی. دغه مساله په تیره بیا په هغو نارینه وو کښی رښتیا ده چه په کلی ډول په ځان کښی د گناه احساس کوی. په دغسی موقع کښی چه د ښځی اوبښکی دنارینه وو تپ تازه کړیدی، معمولا ضد او مخالف عکس العمل ښی او د ښځی سره له هر ډول مرستی څخه ځان ژغوری. کله کله سړی د ښځی د ژړا په مقابل کښی تعجب کوی اونه

پوهیږی چه څه ډول عکس العمل وښی په دی ډول د ښځی وسله گټوره نابټیږی او سړی له هر ډول اقدام څخه ډډه کوی.

پوهانو څرگنده کړیده چه دښځی ژړا او داوښکو بهیدل یی د هغی بدن د هورمونو د ترشح سره اړیکی لری. د میاشتنی عادت نه څلورو ورځی مخکښی، ښځه د نورو ورځو په نسبت ژړا ته ډیره مستعد ده او په یوه ډیره وړه پلمه ژړی. دلنگیدو څخه څلوریا شپږ هفتی وروسته، ښځه د ژړا د پاره مناسب حال لری اوبښایی خپل ماشوم ته په کتلو سره دزیات شوق له امله په ژړا شی.

د تاریخ بانی شیی چه په تیرو وختو کښی نارینه دنن ورځی په نسبت زیات ژړل. د یو نانی اساطیرو ټول قهر مانان او د تاریخی واقعی نامتو قهرمانان، کله کله ژړل. معمولا علمی او ادبی نامتو پوهان او حتی جنگی سر داران په بیلو بیلو وختو کښی ژړلی دی. ژول سزار، اسکندر، ناپلیون، جارج واشنگتن او لینکلن په تاریخ کښی نامتو ژړاوی کړیدی.

ځینی ښځی شته چه اصلانه ژړی یا که ژړی هم، ژړایی د نارینه وو څخه زیاته نه ده، د دوی وضع څه ده؟ پوهان په ځواب کښی وایی چه دغه ښځی په وړو کتوب کښی په هغو کورنیو کښی دی چه لو یان تل دوی د نفس او احساساتو څارنی ته تشویق کړیدی. ددوی زړه غواړی چه وژړی مگر له اول څخه یی عادت نه دی کړی. درو حیات پیژندنس پوهانو څرگنده کړیده چه د ژړا او آسم (دسابندی) دناروغی تر مینځ یو معکوس اړیکی شته، په دی معنی هغه ښځه یا سړی چه په دغه ناروغی



اخته دی، له وړو کتوب څخه یی ژړاته عادت نه درلود او هر څومره چه یی ناروغی زیاته وی، لږه ژړایی کړیده که وکولای شو چه په دغه ناروغی اخته شوی ښځه یا سړی ژړانه مجبوره کړو، وضع یی منځ په ښه کیدودرو می اوبه دی هم باید و پوهیږی چه د اسم ناروغی روحی بنسټ لری.

ځینی روحی ناروغان چه د دوی احساسات دومره وژل شویدی چه اصلا نشی ژړلای، د بدن دپو سټکی په نارامیو اخته کپیری او د بدن د پو سټکی په بیلو بیلو برخو کښی یی رطوبت پیدا کپیری. پوهان وایی چه په دغسی مواردو کښی پوستکی دسترگو کار کوی یعنی له دی امله چه سترگی نشی ژړلای، پو سټکی ژړی. دغه ډول ناروغان د هینوتیزم په خوب ویده کوی او دوی نه امر و کول کپیری چه: وژاړه! کله چه ناروغ په ژړا راځی څو شیبی وښکی تو یوی او په حقیقت کښی خپلی څو کلنی ژړاوی پو ځای سرتکر سوی او له دغی سختی ژړا څخه وروسته یی حالت ښه کپیری او خپل روحی انډول لاس ته راوړی اوهم یی د پوستکی ناروغی ښه کپیری.

ددغسی خلکو ډیره غمجنه وضع هغه وخت ده چه هیشکله ژړا ورته نه راځی مثلا کله چه کوم کلی دسیلاو یا زلزلی په اثر وران شی او دیوی لوی کورنی څخه یوازی یوه ښځه پاتس کپیری، ددغی پېښی فشار او ځپگان دومره زیات دی چه د ښځی سترگی وچپیری او اصلا د ژړلو قدرت له لاسه ورکوی. په دغسی پېښو کښی سړی یا ښځه دحیرانتیا حالت ته داخلپیری او زړه یی په تیره بد لیږی. دغسی کسان یوازی هغه وخت د روغی په لار گام ږدی چه ژړا زده کړی. په کلی توگه هغه ښځی یا نارینه چه لږ ژړی، د زړه سوی له حس څخه لږ برخورداره دی، خو البته دا یو کلی قانون نه دی، زیاتره انسان وژونکی او کانگستر ان دیوی ساده موضوع له امله په ژړا کپیری. د پوهانو لار ښودنه هغو کسانو ته چه انسان وژل ورته داوږو چټیلوبه شان دی، دا یی چه که ښځی وی یا نارینه په مختلفو وختو کښی چه په روحی آلامو اخته دی، باید له ژړلو څخه ډډه ونکړی. تاسی کولای شیء چه په یوه تړلی کوټه کښی کښینیء او څو چه موزره غواړی وژړی ء اوډاډه

پروگرام انکشاف دهات

اقتصادی و اجتماعی

افغانستان يك جامعه دهاتى است و اكثریت نفوس آنرا دهنشینان كه مولد ثروت اند تشكيل میدهد .

...

فعالیت های جدی پروگرام انکشاف دهات غرض تشویق و ترغیب مردم دهات برای سهم گیری بیشتر آن ها در حیات ملی میباشد .

...

اداره انکشاف دهات به منظور رتبیت پروگرام های انکشافی دولت جمهوری افغانستان در چوکات صدارت عظمی فعالیت مینماید .

...

بزرگترین هدف از فعالیت انکشاف دهات استفاده از منابع قوای بشری به منظور انکشاف حیات ملی و بلند بردن عایدات کتله عظیم کشور در دهات میباشد .

چندی قبل خبری شنیدیم مبنی بر فعالیت های اولیه انکشاف دهات و پلان های آینده شان که اولین جلسه شورای عالی آن تحت ریاست ښاغلی محمد داود رئیس دولت بروز هفت اسد دایر گردید .

ښاغلی انجنیر صدیق معاون انکشاف دهات در مورد فعالیت های همه جانبه این منبع مبرک ید .

پروگرام انکشاف دهات جز لاینفک پروگرام عمومی اقتصادی و اجتماعی دولت بوده و بلند بردن سویه زندگی مردم دهات از طریق توسعه فعالیت های انکشاف در ساحه زراعت و آبیاری ، صنایع و انرژی ، مواصلات ، مخابرات ، تهیه آب آشامیدنی ، معارف ، صحت ، حفظ الصحه محیطی ، احداث کوپراتیف های زراعتی ، مالداري ، صنعتی ،

چندی قبل خبری شنیدیم مبنی بر فعالیت های اولیه انکشاف دهات و پلان های آینده شان که اولین جلسه شورای عالی آن تحت ریاست ښاغلی محمد داود رئیس دولت بروز هفت اسد دایر گردید .

ښاغلی انجنیر صدیق معاون انکشاف دهات در مورد فعالیت های همه جانبه این منبع مبرک ید .

پروگرام انکشاف دهات جز لاینفک پروگرام عمومی اقتصادی و اجتماعی دولت بوده و بلند بردن سویه زندگی مردم دهات از طریق توسعه فعالیت های انکشاف در ساحه زراعت و آبیاری ، صنایع و انرژی ، مواصلات ، مخابرات ، تهیه آب آشامیدنی ، معارف ، صحت ، حفظ الصحه محیطی ، احداث کوپراتیف های زراعتی ، مالداري ، صنعتی ،

سابقه انجام یافته و در اكمال آن عمل جدی صورت بگیرد ، بدین لحاظ و به اساس شبیهت شورای عالی پروگرام انکشاف دهات بطور نمونه دو منطقه بدخشان ولوی ولسوالی کوتواز رابع از سرروی مقدماتی آن و نیاز مندی های که مردم آن دو منطقه میداشته باشند مد نظر گرفته و شروع به فعالیت می کنند و بعد از سرروی مقدماتی که اکنون يك هئیت متخصصین خارجی و داخلی بدین دو منطقه اعزام شده اند شروع به فعالیت خواهند کرد .

از ښاغلی دیپلوم انجنیر صدیق پرسیدم (فعالیت های پروگرام انکشاف دهات بطور همه جانبه در بدخشان ولوی ولسوالی کوتواز چگونه

غیره مواجه بوده از مزایای زندگی عصری که شهر ها و شهر نشینان از آن برخوردارند تا اندازه محروم اند بنابر همین علت است که بینوایی بیماری و نادانی که دشمنان مشهور از سرروی مقدماتی آن و نیاز مندی های که مردم آن دو منطقه میداشته باشند مد نظر گرفته و شروع به فعالیت می کنند و بعد از سرروی مقدماتی که اکنون يك هئیت متخصصین خارجی و داخلی بدین دو منطقه اعزام شده اند شروع به فعالیت خواهند کرد .

از ښاغلی دیپلوم انجنیر صدیق پرسیدم (فعالیت های پروگرام انکشاف دهات بطور همه جانبه در بدخشان ولوی ولسوالی کوتواز چگونه



پروگرام انکشاف دهات برای رفاه مردم فعالیت میکند

فعالیت ها چگونه است چنین پاسخ داد .

(افغانستان يك جامعه دهاتى است و اكثریت نفوس آنرا دهنشینان كه مولد ثروت اند تشكيل میدهد . این هامرمانی اند که بیش از دیگران به قلت و فقدان کامل تسهیلات طبیعی ، عر فانی ، مخابراتی ، مواصلاتی ، تفریحی و

است ؟

(افغانستان يك جامعه دهاتى است و اكثریت نفوس آنرا دهنشینان كه مولد ثروت اند تشكيل میدهد . این هامرمانی اند که بیش از دیگران به قلت و فقدان کامل تسهیلات طبیعی ، عر فانی ، مخابراتی ، مواصلاتی ، تفریحی و

از لاینفک پرو و گرام عمومی

شاعی دولت است

از مریم محبوب



پرو گرام انکشاف دهات با کمک متقابل مردم استوار است

بانك زراعتی استفاده به عمل آورده در آن جا رونق یابد .

تهیه آب آشنا میدنی از جمله اهداف

آینده انکشاف دهات است .

وی افزود :

اگاه ساختن مردم از پروگرام دولت

از دیاد محصولات زراعتی، به وجود

آمدن کو پراتیف های کوچک زراعتی

صناعتی، از بین بردن نفاق و بدبینی

تقویه حس اعتماد بین حکومت و

مردم، جلب اشتراك مساعی مردم،

تاسیس کلب های اجتماعی، تفریحی

وسپورتنی، متوازن ساختن سطح

حیات بین شهر و ده و تحصیلات

کافی طبی و تربیتی .

آوردن توحید و استحکام يك

روحیه افغانی متکی به طرز تفکر فعال و

مثبت در تمام کشور به منظور وحدت

ملی تشکیل و روی کار آوردن يك

اداره توسعه مخصوصی دهات برای

این که وزارت خانه های منسو به

منابع خرد را همه یکجا نموده به ورت

واحد از طریق این اداره به معرض

استفاده دهاتیان قرار بدهند تا در

عین حال صرفه در کار و بودجه تامین

شده بتواند .

(بودجه پرو گرام انکشاف دهات

از طرف دولت پر داخته شده و برای

تطبیق و پیشبرد این پرو گرام ها

که يك سلسله ارتباطاتی بین

وزارت صحتیه، وزارت زراعت

و آبساری، وزارت

معارف، وزارت معادن و صنایع و

وزارت پلان موجود است که برای

انسجام بخشیدن همه امور منطقه

تحت نظر از این منابع مشوره های

اخذ خواهد گردید.)

شباغلی دیپلوم انجنیر صدیق در

مورد پلان های آینده گفت :

در نظر است که در آینده يك

ارتباط مستقیم با مطبوعات کشور

بر قرار گردد، انکشاف منطقوی در

نظر باشد، انکشاف همه جا نبه

دهات از نگاه تعلیم و تربیه، بلند بردن

سطح زندگی مردم، بکار رفتن قوای

بشری و معنوی و مساعد ساختن زمینه

کمک به خود و همچنان طوریکه دیده

میشود صنایع مستظرفه بصورت بطی

در ولایات و دهات حرکت میکند و

باید کوشش شود که صنایع محلی

وسایل سمعی و بصری بتواند به

پیشبرد پرو گرام ها کمک کنند از

شباغلی دیپلوم انجنیر صدیق درمورد

ممالك کمک کننده پرسیدم چنین

پاسخ داد :

از کمکهای ممالك دوست برای

تمویل پرو گرام انکشاف دهات در

موارد ضروری از منابع بین المللی

آنها تحت شرایطی موجود بوده و

موسسات بین المللی و ممالکی که

در مورد مختلف با ما همکاری دارند

عبارت از ملل متحد در تهیه پرسونل

فیلو شوپ ها که فعلا کمک آنها

ادامه دارد که موازی با پرو گرام

انکشاف دهات در بیست و شش ولایت

گماشتن و بکار انداختن پرسونل

فنی مدنظر گرفته شده و مدیریت

مختلف، همچنان از طرف دولت

که در سابق این همکاری در ازای

کندمیکه برایشان داده میشد انجام

می گرفت .

البته مزد این همکاری شان بصورت

دلخواه و پرو گرام کار در مقابل گندم

تا قوس ۱۳۵۱ ادامه یافت فعالیت

این ریاست در دهات به اساس کمک

های مردم استوار است و سهم گیری

مردم مطابق به قدرت و توان مالی

مردم مناطقیکه پرو گرام انکشاف

دهات در آن تطبیق میگردد در نظر

گرفته شده است .

منبع می افزاید :

برای پیشبرد مرام های پرو گرام

انکشاف دهات در بیست و شش ولایت

گماشتن و بکار انداختن پرسونل

فنی مدنظر گرفته شده و مدیریت



پروگرام انکشاف دهات برای رفاه مردم خدمت میکند .

هائیکه در آن ولایات اعزام شده اند

بطور دایم با مردم منطقه در تماس

بوده و مکلف اند تا مردم را از پرو گرام

ها و فعالیت های انکشاف دهات با خبر

سازند .

و در آینده همچنان در نظر است

که يك شعبه روابطه اجتماعی به وجود

بیاید که این شعبه تقریباً شکل

تبلیغات را داشته تا بواسطه جراید و

و وسایل زراعتی برای زار عین از



فلم انگلیسی (بلواب) برنده جایزه اول مدال طلا پام در فستیوال کان



فلم (آقایون و خانم ها) ایتالوی برنده جایزه جوان در فستیوال بین المللی کان



فلم امریکایی (بوك و واعظ) به ریژسوری اکتور معروف، سید نی پواتر برنده جایزه درجه اول طلا سال ۱۹۷۲ این فستیوال گردید



فلم فرانسوی (مردوزن) برنده جایزه طلا پام در فستیوال کان

فلم‌هاییکه درین فستیوال مستحق جایزه گردیده اند. بنابراین بمعلومات مختصر و دلچسپ راجع به بعضی فستیوال‌های اروپایی فلم و جوایزی که در سالهای ۱۹۶۶-۱۹۷۳ بدست آورده اند اکتفا کرد چه هر کشور به نوبه خود کتب و نشریات خاص سالانه راجع باین فستیوال‌ها نشر و بطبع رسانیده اند.

اینک بذکر چند فستیوال مهم و معروف جهانی بارسمهای بعضی فلم‌ها ریژسور و جوایزی که بدست آورده اند ذیلا جهت معلومات خوانندگان عزیز مجله و دوستداران جهان سینما میبرداریم.

وینس

قدیمترین فستیوال فلم بین‌المللی که برای اولین بار در سال ۱۹۲۳ در شهر وینس واقع ایتا لیابرا گذار شد. این فستیوال تا لحظه ایکه

مربوط آرت و صنعت جهان سینما تو-گرافی، سیاسی و دیپلوما سیسی و همچنین خود خواهی و نشان دادن کمپنی‌ها که حتما می‌خواهند تولیداتشان در فستیوال نمایش داده شود نیز مورد بحث فستیوال می‌باشد. فستیوال نه تنها از نقطه نظر قوانین و اصول و نه از نگاه ترتیب و برگزاری فلم‌ها بلکه از هرگز شکل و کرکتر از هم فرق می‌شود. چنانچه بعضی فستیوال‌های عمومی و بعضی صرف جهت یک نوع فلم‌ها و یا فلم‌های کوتاه اختصاص داده میشوند مثلا فستیوال وینا برای فلم‌های کمیدی و فستیوال تریست برای فلم‌های جنایی و تخیلی-تخصیص داده شده‌اند.

هدف فستیوال در درجه اول عبارت از همکاری در مورد آرت و بدرجه دوم تجارت قرار دارد. جوایز در فستیوال برای فلم، ریژسور ستاره فلم و غیره داده میشود که راه را برای عمومیت و شهرت آنها باز کرده و ارزششان را در سرا سر جهان بلند میبرد.

جهت رهنمایی و شهرت فلم‌ها در فستیوال‌ها چه از نگاه علمی و چه از نقطه نظر تجارتمی رول مهم را موسس نه بلکه تشکیل‌کننده و محل فستیوال بازی میکند.

نظریه فستیوال در حقیقت مباحثه علمیست که در مورد آرت و صنعت سینما توگرافی صورت میگیرد ولی بعضی اوقات این مباحثات موجب قطع بعضی فستیوال‌ها میگردد مثلا در فستیوال کان در ۱۹۶۸ توقف صورت گرفت. بعضی کمپنی‌های فلم تا زما نیکه فلم‌های تولیدشان (جهت کسب شهرت) در فستیوال نمایش داده شود، روی پرده سینما ظاهر نمیشوند چنانچه فلم‌های جاپانی و یا فلم‌های کمپنی (مکتب فلم پو فوری) که در امر نمایش در فستیوال عمومیت پیدا کرده و شهرت جهانی را حصول کردند از این فستیوال آرزوی یک عده تماشاچیان و علاقه‌مندان فلم و سینما توگرافی برآورده که مدت‌های زیادی با شوق و انتظار خاصی انتظار فلمی را در روی پرده سینما میکشند.

فستیوال‌های فلم در جهان خیلی زیاد است اما امکان ندارد تا در یک معلومات مختصر از تمام فستیوال‌های بین‌المللی که بیش از صد فستیوال سالانه در تمام بر اعظم‌ها دایر میگردند نامبرده رسد به لست



مراد از فستیوال فلمی-تجموع آرت و صنعت آرتیست‌های جهان سینما و نظریات آرتیستی در یک محل مناسب می‌باشد. علاوه بر آن نقش فستیوال بازار و نمایشگاه خوب تجارتی برای سایر کشورهای جهان بشمار میرود. اساس و تاریخ فستیوال از بازارهای نمایشی و تفریحی شروع گردیده پس سرعت پیشرفت و انکشاف نموده است. تنها مقصد فستیوال نمایش و معرفی نبوده بلکه در پهلوی آن مذاکرات

در فستیوال بین المللی ماسکو



فلم (ویستریلاتی) پولندی مو فوبه
اخذ جایزه نقره



فلم کیوبایی (لو سیا) برنده جایزه
طلا ۱۹۶۹



فلم روسی (تا دو شنبه زندگی میکند)
برنده جایزه طلا



فلم انگلیسی (الیور) برنده جایزه
مخصوص جوری

انجیلی داندیو تو دند یکی صاحب
شدند

(بالیدارد)

صفحه ۱۹

۹ کشور تشکیل میدهد که در ۱۹۳۵ در ماسکو صورت گرفت باین ترتیب فستیوال مذکور تا سال ۱۹۵۸ مسلسل ادامه داشت اتحاد شوروی از ۱۹۵۹ به بعد شکل فستیوال خود را تغییر داده و بعد از هر دو سال این فستیوال را برگزار میکند و در مدت کوتاهی یکی از مهمترین فستیوال های فلم بین المللی را در جهان کسب کرد در این فستیوال فضای دیگری نسبت به سایر فستیوالها دیده میشود چه علاوه بر اینکه فلمهای برجسته و عالی در این فستیوال مورد نمایش قرار می گیرند در پهلوی آن ستارگان درخشان، تولید کنندگان تنظیم بخش و توزیع کنندگان نامی فلم جهت اشتراک در این فستیوال دعوت میشوند تا خوبتر بموضعات آرت و صنعت و نظریات جهت سینما روشنی انداخته شود. تولید کنندگان فلم مخصوصا کشور های غربی بکمال میل و خوشی فلم های خود را جهت نمایش در فستیوال ماسکو معرفی میکنند. زیرا در این فستیوال شور و غوغای زیاد ریکلام و پرو پاگند های حق و ناحق دیده نمیشود در اینجا هست که فلم شکل حقیقی خود را در فستیوال ماسکو گرفته و همان شهرت و جایزه ای که سزاوارش باشد مستحق می گردد اینجا هست که فلم های پیشماری جهت اشتراک درین فستیوال معرفی میشوند.

در ۱۹۶۷ جایزه درجه اول یعنی گراند پری را فلم معروف شوروی بنام (ژور نالیست) و فلم (من پسر توام) محصول کشور هنگری بدست آوردند و جایزه مخصوص طلایی جوری را فلم بلغاریایی بنام (مدار) و جایزه نقره را در این فستیوال فلم پو لندی (ویستریلاتی) به ریژیسوری استاسا نیسواف روژیویچ حاصل کردند. فلم کیو بایی بنام (سو سیا) و فلم ایتالوی (سیرا فینو) به ریژیسوری پیترو گرمی و فلم (تادو شنبه زندگی میکنیم) محصول شوروی به ریژیسوری استانیسلاف روستا ستکی جوایز مدال طلا سال ۱۹۶۹ این فستیوال را گرفتند و جوایز مخصوص جوری را ریژیسور ایوان پیرو از فلم (برادران کا را ما زوف) و ریژیسور فلم انگلیسی (الیور) نام کرول ریک و فلم آلمان شرقی (از منی) به ریژیسوری

فلم جهت بلند بردن عایدات خویش بکار برد. در بیست و هفتمین فستیوال این شهر که در ۱۹۶۶ صورت گرفت جایزه درجه اول طلا را فلم (جنگ الجزایر) محصول کمپنی ایتا لیا و الجزایر بدست آورد و جایزه مخصوص ریژیسوری را فلم آلمان غربی بنام (وداع، روز گذشته) به ریژیسوری الکساندر کلو کسی و ریژیسور ورژیو کونرا در اکثر از فلم امریکایی (چاپاکوا) بدست آوردند.

در بیست و هشتمین فستیوال ۱۹۶۷ بزرگترین جایزه طلایی را فلم فرانسوی (زیبایی روزها) و جایزه مخصوص جوری را فلم فرانسوی بنام (زن چینایی) و فلم ایتالوی (چین نزدیک است) به ریژیسوری مارکو بلا کچو حاصل کردند.

جایزه درجه اول طلا را در فستیوال بیست و نهمین وینس فلم آلمانی بنام (ارتیست هازیرا بایدرکس) و جایزه مخصوص جوری را فلم ایتالوی (امادونه از ترکیه) و فلم (سوگریت) فرانسوی حصول کردند اما در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ جایزه داده نشده است.

ماسکو

اساس فستیوال اتحاد شوروی را اولین فستیوال بین المللی با اشتراک

جنگ جهانی دوم در گرفت هفت فستیوال در این شهر زیبا و قشنگ صورت گرفت. در دوران جنگ با وجودیکه آتش خانمانسوز جنگ سراسر اروپا را فراهم گرفته بود و از طرفی خود کشور ایتالیا در جنگ میسوخت و لی فستیوال فراموش نشده بازم سه فستیوال در همین محل صورت گرفت فستیوال وینس یک قسمتی از نمایش سالانه آرت (بیمال) بوده تحت شرایط خاصی صورت میگیرد که از همه او لتر خاصیت ارتیستکی داشته از ظاهر سازی و نمایشات بیمورد طوریکه در فستیوال کان صورت میگیرد احتجاب می ورزد. تا آنکه در ۱۹۶۳ پرو فسور لو یکی چیارینی نظریه موضو عات دیپلوماسی و تجارتی شکل فستیوال را بصورت بهتری در آورده بیشتر به فلمهای اجتماعی و دلچسپ اجازه شمول را در فستیوال داد.

در ۱۹۶۸ ریاست جدید فستیوال مذکور رو یکار شد که در مقررات آن تغییرات بیشتری را بمیان آورد. یکی از تغییرات در مورد توزیع جوایز بود از اینسرو شمول فلمها در فستیوال وینس روی مقررات بهتری صورت گرفته و ریاست جدید بیشتر توجه خود را برای جلب توریست و علاقمندان



(زیبایی روزها) فلم فرانسوی برنده جایزه درجه اول طلا در فستیوال
بیست و هشتمین



فلم فرانسوی بنام (تابستان در کوهستانات) برنده جایزه مخصوص
جوری

تیاتر نو و کهن جاپان

تیاتر موج نورامی توان به سه گروه: شینپا، شینگیکی و تیاتر زیر زمینی رده بندی کرد.

این شیوه با عصیانگری نو گرایان بهمان آمد.

دورنمایه های اجتماعی، کاراصیل این گرایش تیاتری است.

اسلوب های گوناگون

تیاتر معاصر و نو جاپان، از مسیر تو فنده يك سلسله عصیانگری ها، علیه شکل های موجود - تیاتر گذشته و توسط آنانی نو آوری شده است که فاقد تکنیک استادانه بوده و شیوه های تمثیل رایج از گونه های گذشته بهاریت گرفته اند و یا اینکه نادرست بودن شکل موجود را بنا بر خواسته های زمان درک نموده و آهسته آهسته مرز روشنی بین فورم نو و گذشته کشیده اند. سه اسلوب تیاتر نو وجود دارد که به همینگونه زاییده شده اند:

شینپا، شینگیکی و تیاتر زیر زمینی یا پو شیده و سری. این ها همه نطقه های تولد رادر حوالی سال ۱۸۸۸ در بطن تاریخ تیاتر گذاشتند.

در این هنگام جنبش که به صورت عمیق اصلاح طلب و رادیکال بود بنام جنبش (حقوق مردمان آزاد) بنام سد انوری سدو دراوساکا در بخش شینپا چیزا با سه نمایش که دور نمایه های ژرف سیاسی داشت و تماشاگران به همین قماش با بیدار گذاشت.

بعد از مدت کوتاهی، در سال ۱۸۹۱، اتو ژورو کواکامی از همین نوع دراوساکا گشتا یش یافت. هر دو شیوه می دانند مثلاً که تیاتر به گونه سیاسی آن، نمی تواند بصورت تدریج مدت تماشاگران را به سوی چوکی های تیاتر بکشد. روی این دلیل سعی نمودند تا از مردمان شیوه تیاتر کابوکی و ناول

صفحه ۲۰

تاجایی دربرخی از نمایش های خود از تکنیک و مواد آنان کسب و بگیرد.

کواکامی، که مدتی را بحیث هنرمند و تهیه گر آمو زش دیده بود، توانست تا با درخشش پیروزمندانه به نمایش آثارش با اضافه نمودن بخش میلو درام (میلو درام اساساً يك نمایش احساسی و خیال پروازانه بوده که با آهنگ ها و ارکستر - همراه بود. ولی اکنون برآنگونه نمایشی گفته می شود که در آن تضاد



ماسک «ناب» نمایشگر غم برپایان یو یا میباش که در یک روزبها ری بتمایش گذاشته میشود

تیاتر جاپان شد. بانهم، پایان جنگ چین و جاپان ضرورت و خواست نوی را برای نمایش های سیاسی تیاتر در مردم زنده نمود. و این روزهای دشواری را برای کواکامی به از مغایر آورد. لذا او در سال ۱۹۰۳، بازنش که یک گیشای (دختر جاپانی که به خوبی در هنر رقص، سر ایندگی سخن گوئی پرورش داده شده و در برابر پول هنرش را عرضه میدارم) سابق بود روزانه غرب شده و در آنجا بنام (تیاتر جاپان) آمیزه از نمایش های کابوکی، رقص های کهن جاپان و آثار خودش را روی صحنه ی آورد. او که با جیب پر موفقانه از غرب بر میگردد برای اولین بار آثار شکسپیر را با دید جاپانی بنمایش می گذارد.

زن کواکامی، بنام سادایا ککو که زمانی خودش گیشا بود بحیث یک هنرمند نقش درخشانی را در تاریخ تیاتر جاپان بجا می گذارد زیرا او اولین هنرمند زن است که زنجیر سنت های کهن تیاتر را که در آن مرد، نقش زن را نیز بازی میکرد، در هم شکست. قبل از او، تمام تیاتر در بند همان سنت تیاتر کابوکی بوده و زن را می به صحنه تیاتر برای

به نمایش آوردن، هنر نداشت. است.

در طول سه دهه گروه های مختلف تئاتری تشکیل گردیدند دورنمایه های اصلی نمایش این گروه ها بیشتر در چارچوب مسایل خانوادگی و انسانی خلاصه میشد و بعدها این شیوه بنام شینپا نام گرفت. در همین هنگام بود که بهترین نمایش روی صحنه آمد و هنرمندان معروفی چون: رو کورو گیتا مورا، مسوتارا اهنایاگی، میچی جیور اويا تاروها ناوسا، کان ایشی و ایشیر رویا ناگی به ستیغ شهرت دست یافتند. ولی بانهم هنرمندان زن در حاشیه حوادث قرار داشتند.

آخر سال های ۱۹۶۰ شاهدان میان رفتن اکثر هنرمندان مرد به استثنای ایزوویاناگی که نه فقط یک هنرمند ورزیده است بلکه مورخ تیاتر شیوه شینپامی باشد، گردید. موازی با این حادثه، تیاتر متشکل از هنرمندان زن برهبری یاکو میزوتانی پامیان نهاد. آنان از فقدان و کمبود هنرمند مرد رنج میبردند. اینان نطفه های تیاتر واقع گرایانه را بوجود آورده و هم اکنون یا کو میزوتانی وجود پیرشدن هنرمند بر سترگ وینامی

از آنجا بیکه آنان سعی می کردند تا نمایش سطح عالی هنری داشته باشد، لذا فشار بیشتر روی ارزش ادبی و پر محتوی بودن نمایش وارد میکردند. در اینجا يك بار دیگر هنرمندان تیاتر کاپو کی به یاری می آیند، به همین حساب

نمایش های پر محتوی چون:

«در اعماق اجتماع» از گور کی «خانه يك گندی» از اسبن و (ها ملت) شکسپیر برای هنرمندان جاپانی غرابت و بیگانگی می نمود. تماشای خانه تسو کی زی او لیسن محلی بود که به صورت کامل توسط يك گروه شینکیکی اداره گردید. این جادرسال ۱۹۲۴ به صورت کامل آماده شد و اولین اثری که روی صحنه آمد نمایش يك پرده یی بود که یکی از آنان بنام (نغمه قویك دید دراماتیکی از خوف بود که موج از اختلاف را در مورد دید هنری نمایش های سیاسی در میان گروه بمیان آورده و منجر به ایجاد مکتب آموزشی تیاتر در سال ۱۹۳۰ گردید. این تیاتر کو چک، با عمر کوتاهی زادگاه گروه های بزرگ شیوه تیاتر شینکیکی گردید.

گروه بنکا کو زا در سال ۱۹۳۸ بخاطر این هدف که فقط نظرش به نمایش گذاردن آثار کاملاً ناب هنری و ادبی بوده و با نمایش های سیاسی میانه نخواهد داشت، پامیان گذارد. این گروه سعی می کرد که شصت فیصد آثار داخلی

چهل فیصد نمایش های خارجی چون: (مرغابی و حشی) از البسن، - (ماریوس) از مارسل پاگنول و (فانی) اثر تورمنتن و ایلدر را روی صحنه بیاورد. هارو کو سگی مورا یکی از بنیاد گذاران این شیوه بوده و اکنون در آن فرمانروایی مطلق دارد. این زن بخاطر بازی در درام (زندگی يك زن) نوشته کاورو موریمو توو بلانش در نمایش نامه (موترو سروس بنام (هوس) نوشته تفسی یلیا من پیروزی بزرگ بدست آورد. در این گروه تمایل شدیدی در روی صحنه آوردن آثار شکسپیر و درام های دوران الیزابت دارد و با وجود يکه ظاهراً ادعای (نو) بودن رام می نماید.

گروه تیاتر هایو زا در سال ۱۹۴۴ بمیان آمد. رهبری این گروه را کوریا سندا که هم هنرمند و کارگردان است، بدست دارد. او سالها ن زیادی را در آلحان زیر نظر اوین-پیسکا تورکه تمایلی به شیوه (حماسی) برتولد برشت دارد، کار نمود. این

بقیه در صفحه ۵۷



درام (کاتو بو کی سو گا) یکی از غنی ترین درام های تیاتر سنتسی کابوکی بوده و در آن تضاد روحیه های آتشین، لجوج و بی صبر در برابر روحیه های آرام، صبور به چشم میخورد



زیبایی جاو دان يك زن مشوق شوهر جنگجویش بخاطر ایده اش میشود

خیاسگی که نقش چشمهای



* اکنون با وجود سگهای رهنما، مشکل بزرگ کوران حل می گردد.

* اینگونه سگ ها قبل از وارد شدن به کار، آزمایش های زیادی را می گذرانند.

...

در بسیاری کشور ها محل های برای تر بیه سگهای رهنما برای کوران بوجود آمده است.

...

در شیزه هانائو مایکوا بد و ن سگش خیا در هیچ جایی اهم ازخانه بین سرویس ویا برای خرید به بازار دیده نمیشود. خیا، سگی چوپان که از نسل آلمان است اکنون سه سال از عمرش میگذرد. موی نصواری تیره اش زیر نور آفتاب درخشش خامی دارد. این سگ يك موجودی نیست. او نقش چشمان صاحبش را بعهده داشته و او را با اینکه چشمانش پی نور است به همه جا می کشاند. هاناکو با خانواده اش ایکها بار



خیا سگ وفادار و رهنما، صاحبش را در سوار شدن ریل برقی کمک میکند

سگهای رهنمای کوران قبل از شروع بکار آزمایشهای متعددی را می بینند.

یکی از داغترین مراکز تجار ت توکیو زندگی میکند: او به سن بیست سالگی نوردید گانش را بنا به يك شوک عصبی از دست داد. وبعد از آن توانایی آن را نداشت تا به تنهایی جایی برود. هاناکو بار اول دو سال قبل خیارا دیده بعد از آن، ساحه کارها و فعالیت هایش هر روز بیش از پیش گسترش یافت قبل از آن او مجبور بود تا تمام روز را در يك عالم تنهایی به خانه بسر برده بر بخت بد خود بگریزد. همه اینها با داخل شدن خیا در زندگی او، دگرگون شد. امروز هاناکو به کلینک ماساژ میزود کورس موسیقی چنگ را دنبال میکند و به فعالیت های دیگر می پردازد که همه و همه مرهون چشمان تیز بین خیا میباشد و قتی که هاناکو از خانه می پرسد پیاده روه را پراز نفر بوده و خطوط عبور پیاده روان بشدت بیر و بار یکی از پردرد سر ترین مشکل کوران اینست که آنها به تنها یی ژوندون

بر اساس ارقام اخیر اکنون در حدود ۲۰۰ ر ۲۵۰ کوردر جاپان وجود دارد و هم اکنون تا ۱۱۰ سگ و گربه

بے خبری سے
کلے؟

۱- در مورد این کتاب
 ۲- در مورد این کتاب
 ۳- در مورد این کتاب
 ۴- در مورد این کتاب
 ۵- در مورد این کتاب
 ۶- در مورد این کتاب
 ۷- در مورد این کتاب
 ۸- در مورد این کتاب
 ۹- در مورد این کتاب
 ۱۰- در مورد این کتاب

[illegible]

و در آن ایستاده پیش بینی می نمودند
بودند و به این : ۵. بگو و بگو و بگو و
آنها را می گفتند و می گفتند و می گفتند
و می گفتند و می گفتند و می گفتند

الكتاب الذي في راسه
ت فيه لغة
ت فيه لغة
ت فيه لغة
ت فيه لغة
ت فيه لغة

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

شمار ۳۱
نیز از این کتاب

[illegible]

سنگهای که برای رهنمایی کودکان، تحت تربیه قرار میگیرند

مترجم : عارف عزیزپور

عاشق شدن چه اثرات فزیکمی بر شما دارد؟



چون قلب تند تر میزند و عضلات اکسیجن اضافی از خون میگیرند پسند ۱ ششها نیز بایست بیشتر فعالیت نمایند تا اکسیجن استفاده شده را تبدیل کنند بنا بران نفس مکرر فکمی به انسان دست می دهد همه این فعالیت سبب حرارت اضافی شده و البته این امر موجب سرخی چهره میگردد زیرا قسمتی از خون به سطح بالا می رود تا سرد شود و عروق که واکنش اتوماتیک بدن در برابر حرارت زیاد است بوجود می آید. همچنان این کار ذخایر بیشتر آب بدن را مصرف نموده و قسم خشکی دهن بروز میکند.

در صورتیکه عاشق هستید و این همه تفصیلات برای تان آشکار نیست پس ر چه همه نشانه ها که در شما حتما وجود دارد مانند لرزش قلب، تنفس دشوار، سرخی چهره، مکرر معکمی در دل تان دست بی احساس و خشکی دهن که بدون لکنت نمیتوانید باوی سخن بزنید.

هنگامیکه جدا هستید :

البته این احساسات همیشه بدرجه اعلی وجود نمیداشته باشد هنگامیکه محبوب تان فورا به نظر تان نیاید نیروی انگیزه مربوط کمتر شده و باین صورت ماده اندر بنالین و همراه با آن شو رو احساسات کاهش می یابد ولی کاملاً از بین نمیرود، بلکه بدرجه پایین تری باقی مانده و در وقت ضرورت بیدرتک به فعالیت می پردازد.

این بدان معناست که احساسات باقی اند ولی بشکل بسیار ملایمتری قلب تند تر میزند مگر نه به آن اندازه که بنام تپش قلب یاد گردد بلکه بسا ن احساس (سینه فشرده شده) تنگ دردی و دل بدی ادامه یابد مگر چنان خفیف که میتوان آنرا بعین فقدان اشتها تعبیر کرد.

بندها ن نفس، سرخی و غیره تا نشین میشوند مگر شخصی عاشق در صورت بر خورد به خود محبوب نه بلکه حتی به چیزیکه باوی تماس کو چکی هم داشته باشد با این علام و نشانه ها از خود واکنش نشان میدهد. این چیز میتواند زنگ تیلیفون باشد و یا شنیدن آهنگی که زمانی با محبوب خوش به ساز آن در قصیده آید و یا حتی شنیدن نامیکه باوی شباهت اندکی دارد.

این همه شور و احساسات برای آنهایی که چشم امید به ادامه یارشد روا بطعشقی دارند در حقیقت خیلی گوارا و دلپسند است اما در مورد آنها بیکه انگیزه شان تا بود شده و این ترتیبات تماس جسمی عشق برای شان بی ارزش گردیده است چه شاید عشق آنها از طرف محبوب شان رد شده باشد و یا حتی غم انگیز تر اینکه شخص محبوب شا مرده باشد به آنها چه جرابی رخ میدهد؟

از قرنهای باین سو مردم داستا ن جوانان و دوشیزگان بسیاری را گفته اند که به خاطر عشق ناگام خویش چشم از جهان

آماده شود) و برای پاسخ در برابر انتظار میگوید (برای انجام حد اکثر مجاهدت علمی آماده باش) و یا اینکه در صورت مواجه شدن بمرده ی جذاب امر میدهد که (برای دوبرو شدن با او آماده شو).

قلب تند تر میزند :

وجه عملی رخ میدهد سبب اصلی هر چه باشد اثر آن عین چیز است غده آدرنیال ماده آدرنیال لاین را که یک ماده کیمیاوی فوق العاده است بهبه میعانده ماده بسرا سر وجود دویده و به عضلات میگوید که به آنچه پیش می آید آماده شوند. خواه پرواز باشد خواه مبارزه و خواه تماس جسمی و به قلب میگوید که چون عضلات تحت فشار اضافی قرار میگیرند بنابراین به مقدار بیشتر انرژی ضرورت دارند.

قلب در پاسخ به تندتر زدن میسر دارند تا خون را که انرژی و اکسیجن با خود می برند به عضلات برسانند. این امر بالرزش قلب احساس میگردد چنانچه بعضی مردم آرایش تپش دل یاد میکنند.

خون به عضلات میدهد و عضلات به چشم براه اند به هیجان می آیند و این هیجان بشکل ارتعاش و لرزه احساس میگردد. همین هیجان عضلات بر عضلات روده نیز اثر نموده و آنرا کسی بلدرد می آورد. این امر سبب میشود که انسان احساس ناخوشی نموده و باعث درد مبهمی مقابل باخطر امر میدهد که (برای حمله در شکم میگردد).

یگانه عضو بدن که بفکر همه در امر عشق ذیدخل می باشد عبارت از قلب است و بر عنوان (قلب) بیشتر از ۲۰۰ نقل قول از منابع کلاسیک در دست می باشد زیاد تر از دو چند این شماره آهنگهای منسوب را ای این عنوان بوده و نیمه شوهران در انگلستان - اگر نه همه شان - به خانم های خود (شیرین دل) خطاب میکنند.

آیا قلب بطور فزیکمی در عاشق شدن دخیل است؟ آیا در لرزه و تکان می افتد، درد میکند و می شکند؟ در واقع قلب جسمی درین امر دخیل است اما یگانه عضو ذیدخل نمی باشد همانگونه که در وقت دوبرو شدن به تهدیدی مترسیم و عضوی بکار می افتد.

قلب نیز بعین چیزی از سیستم کلی واکنش بدن در امر عشق از خود عکس العمل نشان میدهد. این امر با درک انگیزه ای بوسیله مغز آغاز میشود خواه از ناحیه نزدیک شدن موتوری بسرعت خطرناک (انگیزه ترس و

هراس) خواه ازین ناحیه که بعضا حیهمم که با وظیفه تان ارتباط دارد میروند (انگیزه

پیشینی شده آماده باش) و خواه ازدیدن مردی جذاب (انگیزه جنسی) سرچشمه گرفته باشد.

مغز سگنال میدهد و غده آدرنیال که بالای گردن قرار دارد بکار افتیده جهت مقابله باخطر امر میدهد که (برای حمله در شکم میگردد).



پوشیده اند و میگویند که آنها از داشتن (قلب شکسته) بدروود زندگی گفته اند. این گفته از الهامه های دیرین و باستانی است و امروز شواهد قوی طبی در دست است که موبد این ادعا میباشد. تدقیق و مطالعه ای در مورد مردانیکه عشق خود را از دست داده اند یعنی زن مرده هاصورت گرفته است.

بشتریک مطالعه در ولس چنین نتیجه بدست آمده که از جمله یکدسته شوهران که تازه زن شا مرده بود و قایع انسداد شرایین بصورت قابل ملاحظه ای افزایش یافته که در بسیاری موارد آنقدر شدیده بوده که موجب مرگ گردید در صورت خون بسگی یعنی انسداد شرایین جدار عضلی قلب از خون مورد ضرورت محروم گردیده و می میرد. بگفته دیگر قلب می شکند.

البته این واکنش های عمو می بدن یگانه علام پیام مغز که میگوید (برای عمل جنسی آماده شو) نبوده بلکه عکس العمل های دیگری نیز وجود دارد که بیشتر مربوط است به اعضای جنسی و با احساس جنسیت شخصی متفاوت میباشد.

آمادگی به عشق بازی:

ولی این امر کاملاً هم زیر کتتر و ل مرد هانمیشد و پرا بلمی که یک مرده آن دوبرو میشود اینست که با دیدن دختر زیبا و جذاب شاید برای او هیجان رخ دهد.

این فقط بانسبب است که بدن به انگیزه

آیا از داشتن قلب شکسته میمیرید؟ چرا به لکنت زبان می افتید و از خجالت سرخ میشوید یا احساس میکنید که نفس تان بند آمده؟ چرا از مردمان هوشیار هنگامیکه عاشق اند کارهای شگفت آوری سر میزنند؟ رت مار تین برایتان میگوید که با ملاقات مرد دلخواهتان چه چیزهایی در فکر تان خطور میکند



در طول سالها نظریات زیادی در این زمینه بوجود آمده. یکی از آن نظریات اینست که مائو سز اولین تجربه در عشق خود برای همیشه تحت تاثیر قرار میگیریم. همانگونه که طفلی خود را دایما به شخصی می پیوندد که احتیاج جسمی اش را رفع مینماید که عبارت است از مادرش همانطور هم بکنفر عاشق خود را به شخصیکه از او خوشش می آید مربوط میسازد.

واکنش در برابر عطر بدن

حتی آخرین تحقیقات نشان میدهند که عامل جلو گیری ما از بروز واکنش جنسی بهر

کس دربینی ماقرار دارد.

موادی بنام فیر و مون تجزیه شده و عقیده بر آنست که این مواد از عوا مل اصلی عطر میباشد.

وجود ماچند تابوی مختلفی تو اید می نماید که بعضی آنها را میشناسیم و برخی دیگر را بطوریکه هستند استهضم نمیکنیم. باین هم آنها چنان محرک نیرو مند ی هستند که رفتار ما را در شرایط خاص صسی بکلی دگرگون میسازند.

یکی از نمونه ها حالت ترس میباشد این احساس قوی بر سرعت باور تکر دنی پریک جمعیت نفوذ کرده میتواند که البته این نشان دهنده آن نیست که افراد احساس مذکور را از یکدیگر کاپی مینمایند. اگر گروهی از مردم را می بینید که بهر اس بی

اش بایگانه راهی که میداند و اکشن نشان میدهد.

آیا در زنان نیز چنین حالتی دست می دهد؟ در حقیقت بلی.

بسیاری مردم در باره این اثرات جسمی

عاشق شدن میدانند ولی برخی دیگر که چندان معلومات ندارند شاید صرف درین اواخر از نتیجه تحقیق علمی که در آمریکا توسط ویلیام ماسترز و ورجینیا جانسن انجام شده ازین موضوعات باخبر شده باشند.

باید گفت که همه اشخاص چنین واکنش هایی از خود بروز نخواهند داد. نمیتوان گفت در صورت عدم این علائم شخصی نقیصه ای دارد.

اینجا سوال روشنی ایجاد میشود که: چرا واکنش های عمو می بدن بصورت همیشه برای ما دست نمیدهد؟

ما همیشه توسط شخص جدا ب جنس مخالف خویش جلب میشویم و با وجود آنکه بسیاری ما ازین همه موضوعات آگاهی داریم یا آنهم شاید در برابر احساس ناگهانی لرزش قلب برای مادست ندهد.

در سنین جوانی همیشه ویا اکثر اوقات این پدیده ها برای انسان دست میدهند. جوانان زیادی یافت میشوند که هر بار با دیدن دختری رنگ به چهره آورده و به لکنت زبان می افتند و همچنان دوشیز گانی وجود دارد که اگر جوانی فقط بسوی شان

نگاه کند تقریباً از هو ش میروند چه رسد به اینکه همراهی شان سخن زنند.

ولی همه ما ازین مرحله گذشته و عاقبت بایک فرد معین رابطه عشقی برقرار نموده

و این واکنش ها را لسان جز بی ازین رابطه ورشد آن تجربه میکنیم.

و همینکه چنین رابطه ای نزج یابدد اکثریت ما مردمان جذاب دیگر باعث ایجاد واکنشی نمیکرد.

البته لرزه های خفیفی شاید دست دهد مگر اینها فقط بیاد دهنده زود گذر روز های گذشته آزادی های احساسات پیش نیستند درین وقت فعالیت اصلی بدن و ش محبوب است چرا چنین است؟

جسمی را مورد بحث قرار داده ایم اما کسیکه باری عاشق شده باشد میدانند که درین حالت در فکر او چه حسا لاتی رخ میدهد. مغز را عشق و شخص محبوب اشغال نموده بجز همین موضوع به چیز دیگری نمی اندیشد این بچان مشغولیت نیرو مند تبدیل نموده میتوانند که در نتیجه آن خواب، حافظه، تمرکز فکری و حتی وظیفه و کار همه و همه از دست میروند همه بخاطر مغزی آواره و سرگردان این قسما پاسخ جسمی انسان می باشد زیرا اگر قلب تان بسا ن بند و چشمتان متحرک میزند و به آسای نمیتوانید نفس کنید واضح است که تمرکز فکری به چیز دیگری غیر از آنچه در وجودتان روی میدهد خیلی دشوار میا شد.

موضوع بهین جا پایان نمی یابد. قسمتی ازین ها معلول طبیعت است. طبیعت ما را بسوی میکشاند که خود ش به آن التفات مینماید یعنی بسوی توالد و تناسل بالاخره این همان چیز است که همه واکنش ها را در ما پدید میآورد هر قدر این امر را ظریف و زیبا هم قلمداد کنیم باز هم جزئی از طبیعت است.

این سوق بمنظور تولد و تناسل دومین انگیزه نیرو مند دوماست و لی عبارت از حفظ بقای خوشتن است. همانگونه که هنگام مواجه شدن ب مو تر دارای سرنیت سرسام

آور انسان نمیتواند بجز دیگری که فکرش را تمرکز دهد همچنان فریاد نیروی عشق را نیز نمیتوان نادیده گرفت. و بطور این کار را بطور سنجیده انجام میدهند و آرزو ندارد خود را از وضعی که او را در آن قرار داده رهایی بخشیم.

از همین جاست که مردمان هوشیار و دانسته و حساس در برابر رفتن با شخص محبوب خویش به یکبارگی حاضر میشوند همه چیز خود را از دست میدهند همه آرزو بقیه در صفحه ۵۸

مورد فرو رفته اند واضح است که گسترش آن به بسیار به تندی صورت گرفته. اکنون فکر میشود که یک شخص هراسان از خود بوی مخصوص ترس بروز میدهد و همین بوی است که بین احساس را در دیگران برمی انگیزد این امر در حیوانات یقیناً صورت میگیرد و مانیز هر چه خود را عالیه مقام و دانسته فکر کنیم باز هم یکی از جمله حیوانات میباشیم.

بهین صورت فیر و مون های جنسی نیز وجود دارد که هر یک ما فیر و مون مخصوص خودمان را داریم.

مادر اثر او لین بر خورد خود بسا شخصی تحت تاثیر او قرار گرفته و در برابر عطر ها ن شخصی است که واکنش مسرت آمیز نشان میدهد هم نه کس دیگری نظریه مذکور پیشرفته و میگوید که بسا بران وابستگی ورم بو طیت های همیشگی با مردم ایجاد میگردد.

تا اینجا ما تنها پدیده های ظاهری



روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

پیشا نیش چین میخورد، لحظه مکث میکنند و میگویند:

«تو همینطور بطرف جاده عمومی برو من دستکورت را می آورم»

ترس دو باره در وجودم خانه میکند. با هر قدمی که بر میدارم یکبار بعقب بر میگردم و دروازه فرعی خانه آقای «ص» را از نظر میگذرانم. پیش از چند لحظه نمیگذرد که آقای «ص» بر میگردد و درست وقتی بمن میرسد تا کسی خالی بی جلوم توقف می کند. آقای «ص» میگوید:

«چه چانس خوبی سوار شو! من سوار میشوم و دستکورت را که باز است از دست آقای «ص» میگیرم و قبل از اینکه تا کسی حرکت کند، آقای «ص» کرایه تا کسی را می پرسد و تا کسی بزرگت از جا کنده میشود و من مثل اینکه از زندانی رها می یافته باشم احساس آرامش میکنم. همانطوریکه سرم را به پشتی چوکی تکیه میدهم، چشمانم را می بندم و در فکر فرو میروم. فکر آقای «ص» که باچه ترس و وحشت مرا از خانه خودش بیرون کرد. فکر خانم و فرزندانش آقای «ص» که ناگهانی از بیلاق پر گشته بودند و فکر محسن خان که مرا به مهمانی آقای «ص» که حتماً شخص مهمی است از سرده بود و بی هیچ خجالتی از من خواسته بود که شب را در اتاق، در یک تخت خواب و زیر یک لحاف با آقای «ص» بگذرانم. نفرت غم انگیزی وجودم را می خورد و محسن خان تا حد یک انسان شخصیت باخته در نظرم بائین می

آید و از یاد حرفهای محسن خان زهر خندی در لبانم می شکفت. باچه صداقت فریبنده و باچه صمیمیت دروغینی می گفت:

«دوستم دارد وزنا، گی بی من برای او درد انگیز، غیر قابل تحمل و تاباشته از یاس و حرمان و بدبختی خواهد بود»

محسن خان! شاید اگر من نمی بودم واقعا بدبختی بر زندگی او سایه می انداخت و دیگر نمیتوانست کسی مثل مثل آقای «ص» را بطرف خودش جلب کند... آقای «ص» که بدون شک در آینده محسن خان نقش حساس و ارزنده دارد. من کنجکاو نگردم، من از آقای «ص» چیزی نپرسیدم، ولی آنطور که معلوم است باید شخصیت مهم و صاحب صلاحیتی باشد که محسن خان با آن پول سرشار، خانه مجلل و موثرترین سیستم، هنوز نیازمند آقای «ص» باشد، ولی آقای «ص» که تا لحظه از او جدا شدیم ندانستم چگونه است و کجا کار میکند. این موضوع را خود آقای «ص» میداند و محسن خان که حتماً یکی از همکاران و دستیارانش است.

شبیه که گذشت چه شب شوم و نفرت انگیزی بود، شبیه که من در معرض معامله قرار گرفتم، معامله که شاید در نظر آقای «ص» و محسن خان غرابت و شگفتی بی نداشت، اما برای من همه چیز داشت، نفرت و بیچارگی و درد و رنج.

چشمانم هم چنان بسته است و من هنوز در گرداب اندیشه های

خودم دست و پا میزنم که ناگهان تاکسی از حرکت باز می ایستد. مره هایم را از هم می کشایم و نگاه زود گذری بدور و برم می اندازم. تاکسی وارد سړک فرعی می شود که از برابر منزل ما میگذرد شده است و در حدود پنجاه متری خانه ما توقف کرده است.

راننده نیمرخ بجانب من بر می گردد:

«رسیدیم؟ یاچو تر بروم؟ ترجیح میدهم، همانجا پیاده شوم، میگویم: بله، رسیدیم»

با فشار مختصر دستگیره، در تاکسی باز می شود و من پیاده میشوم. هنوز در، درست بسته نشده است که تاکسی حرکت می کند. انگار که از برابر یک جفا می بگریزد بزرگت از من فاصله می گیرد. لحظه چشم به تاکسی می دوزم، بعد آرام آرام بطرف خانه خود قدم بر میدارم. کلید در حویلی را که بعد از حادثه آنشب که «سیمه» در را بر روی می کشود با خود دارم از دستکولم بیرون می کشم و با آن دروازه حویلی را باز می کنم. ولی ضمن همین

جست و جوی کلید است که در دستکولم متوجه پاکت آبی رنگی میشوم که در آن جاداده شده است اول تعجب می کنم، «ما بعد کنجکا» و میشوم، شتابزده از حویلی می گذرم و میخواهم هر چه زود تر خود را به اتاقم برسانم. به سلام خدمتگار که در دهلز بمن بر

میخورد توجه نمی کنم و حتی باین توجه نمی کنم که میگوید، «سیمه» تا هنوز صبحانه نخورده و منتظر شما است. بزرگت قدم ها برم می افزایم و میگویم:

«خیلی خوب. بگو منتظر باشد» بعد در اتاق را می کشایم و وارد میشوم. پنجره ها بسته است و پرده ها کشیده شده است. بوی مانده سگرت با هوای دم کرده اتاق در هم آمیخته و تنفس را مشکل ساخته است. اما من باین چیزها توجه نمی کنم، قدم بداخل اتاق می گذارم و مستقیماً بطرف تخت خوابم میروم، لب تخت می نشینم و پاکت آبی رنگ را از آن بیرون می کشم دستهایم می لرزد، بهتر است بگویم تمام بدنم می لرزد، با انگشتان لوران سر پاکت را می کشایم و چشمم به بسته، نوت کا ملا جدید که حتی خط هم نخورده است می افتد. یک مرئیه مثل اینکه بدنم را برق گرفته باشد خشک و بی حرکت بر جای می مانم و چشمانم را به آن دسته پول میدوزم. دسته پولی که بزرگ شیر چایی، سبز و زرد زینت یافته است.

میخواهم گریه کنم، می خواهم فریاد بکشم و از مردم پیرسم که آیا من تا این حد سقوط کرده ام؟ آیا تا این حد پست و منحرف و بازاری شده ام که مردم بخاطر یک شب هم

آغوشی من مزد می پردازند؟ بطرف در میروم و در را باز میکنم و می خواهم جیغ بکشم و عه و سیمه را به کمک بطلبم.

اما ناگهان فریاد در گلویم خفه میشود، ناگهان وجودم مثل یخ منجمد میشود و از خودم می پرسم: فریاد برای چه؟ ... کمک خواستن برای که؟ برای خودم که لیلا هستم؟ لیلابی که واقعا سقوط کرده است؟ است.

لیلابی که تن فروش و بازاری شده است؟

بر میگردم بطرف تخت خواب، پول هارا در دست می گیرم، مزد یک شب تن فروشی خودم را در دست می گیرم. مزدی که مستحق آن هستم و باید برایم پرداخت میشد. دیگر تظا هر برای چه؟ پولها را هم چنان که اشک از چشمانم فرو میریزد می شمارم، آهسته و آرام هم می شمارم: صد، دو صد، پنجاه، هزار، دوهزار،

دو هزار پنجاهد ...
بغض آلود با خودم میگویم: پول خوبی است پول يك شب سیه کاری من است . دو هزار و پنجاهد ،
مجموعی پولی که پدر بعد از يك ماه کار بدست می آورد و پیروز مندانه لبخند میزد .
اشکی را که در چشمانم به بند کشیده بود روی گونه هایم میکنم بسته های پول را دو باره دا خل پاکت میگذارم و در حالیکه پاکت را لای انگشتانم می فشارم ، تصمیم خودم را میگیرم ، تصمیمی که بعد هارا تازه جلوم کشود سیاهی که زندگیم را شکل و رنگ دیگری داد .
نا تمام



چوړولو لپاره کولې کړم ځکه چې څه موده ناروغ وم اود کړاو کړنی کارهم راځه څه پاته وو خوهمدا څه له کت نه پاڅېدم اود سازناستی لپاره ما خواتیرشوم نود کسلا دوزه په ژوره تکیډو غوږونه ځانته وکښل اریان پاتهوم چه پدی سپارکې به څوک وی. نیغ ورغلم اوورمی پرانست خدایه داڅه وینم یوه ښځه داسې هک پک شوم خدا په زمونږ خوارو بزگرانو کړه په څوکا میلما نه راځي او هغه هم ښځې هېڅ نه پوهېدم ښځې چه یوه تور اطلسی ټیکرې کی ځان نغښتی و اوله همدې اتلس ټوکړنه زه پوه شوم چه دا ښځه دخواری کورنی نده ځکه دخوارانسو ټیکرې هېو اتلس نهوی یواځې نی لمتیکرې یوه سترگه ښکاریده ، یوه غټه او ښکلې سترگه



لاره ئې په مخکښې ونيوله هک پک پاته شوم چه دابه څوک وی، له هرکام سره ئې دگانو اوبالولو شرتکا شرتک پورته کیده.

ماورپسې غږکړه خوهنې ځان ښځوکوتی ته واجوه خدایه زړه می تراوسه دهغې ښځې په سرتور ټیکرې نه بلکه دمرگې خادر دی چه زمونږ دخوار ژوندانه په آسمان باندې څیریده ولاروم چه اودس تازه کړم خوږه می هر څه راته ویل اودید وگواښ ئې راته کاوداسې راته رسیدله چه دښځې دگانو اوبالولو شرتکا شرتک نهدمرگ دښیپلې غږپورته کیري . خو لامي دسرمسحه کوله اودعایي نهوه خلاصه کړی چه زمونږ په کورکې یوشوریکت شو . ښځې ژړا او انکولاپورته وه اوهمداني ویل چه دخدای لپاره پدی کورکې پیښو اوسلما ئې شته او کانه

اودښې جنازه و وتله

(سپین) سخت پر یدلی وو (د بېر ی) د ژوند دی چنی پدا می پسې را اخستی و. نو یله همدې کبله په پیره وېو ښته .

دښځه څوک وه . (بېرې) سرورگراوه اوبیایې وویل : دښځه وه . دمنش څڅ څلور مه ښځه اوجه میرد مې می شوی ونویي د لیسوره «کشرخان» ورته تمه وه چه ځانته به پسې وکړی ځکه چه دهغوی کو لپه وه . خود کشر خان عمرهم اویاکلو ته رسیدنه او ښځه چه دمنش خان له بی حا صلی او شتم ی

کاله عمر او څلور ودونه .. خو بېرې قناعت ورکړ.

سړی چه پریمانه پیسې ورته لری نو ولې به یې نه کوی چه پیسې دی درلودی هرڅه درته برابر دی ... همدا وروستی ښځه چنخان کړی وه پخپله پسې نهو تللی، خسر یې هغه ورته راوستلی وه ... یعنی دا چه پیسو یې دښځه په خپلو پښتوربالنگه ورته راگښلی وه.

هغه ښځه چه دهغې شوم او کسرکجن سیوری زما دخوانیمرگ څمراک دپاسه پریو تاوهغه ئې هم له ځانه سره دمرگې څوکې ته برابر کړ.

بېرې وروخپل لاس چپاته کړه اودنصوار دبی یې را وکښل او پوتلک نصوار ئې څوکې خبره وغږوله.

لادخان دمرگ دپرشمه ورځ نهوه وتلی او دچا خبره نړه ئې نهوه وچه شوی چه هغه غم چنه پیښه وشوه ... هغه پیښه چه د څمراک سړیې هم وخوړ . اودخان دخلورمې ښځې سر هم ...

و اوزېر می داراته ویل چه هغه یومېرني هک دی.

پرېزده چه دژوند دترڅو سړو او تودو څیږې وځوړی اوبوخ شی.

اوبه همدې کی یونیم کال تیرشو ...

او یو ورځ می ولیدل چه دکلیونه جوقه جوقه وڅه خلک برگلي ته روان دی ... پوښتنه می کوله چه څه چل دی ... یوه ځواب را کړ چه دڅمراک بادار مشرخان مې شویدی ... له ځانه سره می سوچ وکړ چه هرو مرو بڼه ورځم ځکه چه هغوی مرله ژوی سره ښه کوی اودخپل اولادپه شان ئې ساتی ... او وروان شوم ښه خیرات ئې کړی وو اوموښخا ت یې درلود ... ما سپین مړی څښی شوه خیرات موجهوڅوږ بیرته کلي ته راستانه شو اوجه بېرې خبره تردی ځایه ورسوله بیایې هم سړو ښورواوه یسوزه یې وسوئوله اوبڼه خواشینې سره یې وویل :

«که زه پوهیدلی چه دڅمراک په ژوند باندې دمنش خان له مړینې سره دبدنم غی دوی ی شیندلی کیري او دمرگ تنده مسیلي یې پسې

اوداوخت دبېرې او سپینې ډیره خوږه مرکه روانه وه ځوڼا ځایه دسپین دیسو ی پوښتنې سره دبېرې څندا په خواشینې بدله شوه تنده ئې ترڅه کړه دمنش گونځی یې لاسی لاسی سره ورغلسی او داسی یې ددرداو خوږ احساس وکړلکه چه سړی دچاپه پرهار چنځای باندې گوته کیرندی ... دا پوښتنه چه دڅمراک په مخکښې وشوه دبېرې دمنش زوی دژل کیدو په علت پوری ده.

بېرې ... ښه ښځه په ژور سوچ کښی ډوب شو ... ښه ښځه یې دخوان دمنشیداری څوکې نشان ته څیر شو چه دمنشا مخ دیوا له په یوه میخ باندې څړوله شوی وه ... اوبیایې په غمجنه توگه دخپل ځوانیمرگ څوی دژل کیدو ویرجن داستان ورته پیل کړ.

هغه داستان چه ده په وار وار سره هر خبرلوڅ ته ویلی ؤ ...

بېرې له یوې ترڅې موسکا سره سپین ته وویل صاحب څه پکار چه ستا طبیعت هم له خپلو غمونو سره خټه کړم ... پس ده چه مورپدی لسو کلوکې دا اور سوژی ...

زړونه موسو زوی غوښی موسو زوی ... مانگره موسو زوی او هېوکی موسو زوی ... دا لس کاله کیري چه زنه دی شپې څوږ لرم او نه دورځی سد ... په هره دروازه چه تنوڅو راته وایې چه ممراخه همدا نن نوی والی ته ور غلم ... چاکوتی ور پری ښیو ولم ... باز خواست نشته ... انصا نشسته اود خدای د مخلوق غږددی کتو ترغوږه نه رسیري ...

سپین په جدی بڼه ورته وکتل او بېرې بیاهم خپله خبره اغږوله ... لس کاله کیري چه دمور ملایې کړو په شوید او چوره لیونی نری جوړه ده نه پوهیږوچه خپل عرض چاته وگړویوا ځی دخدای هیله راته پاته ده ... خدای ته دعاگانی کړو اوبله وسه مو نه رسیري .

ترڅنډه غلی و ... مړی او ښکې یې تونیدلی داسی اوښکې چه پښتانه نفس یې نه منلی اوځان ورته ډیر ټیټ او کښیوتلی ښکاریده څوږی وژلی یې په سترگو حکم کاوه چه تونی کړه دادبی وژلی اوبی وښی مغلری !!

ورویې دښکې په شفی باندې هغه پاکې کړی خپله پوزه یې کش کړه او سپین ته یې چه هم تلوسی او انتظار خورواوه او هم دبېرې دبی وژلی ویرجن داستان منځ ورواړا وه او ورته ویی ویل :

« څمراک به دزله کیسه کړی وی چه مور ډیر خواران اوبی وژلی خلک یو ... نه ملک لرونه پتی نه ژرنده لرو اونه څنگل ... دبېرې زړه لږڅه راپورته شو او خپله خبره ئې وغږوله ...

هسی په خپل مټ باندې گزاره کړو او د خلکو له شویدارونه ډوډی را کابرو ...

هغه کمال زما خوا نیمرگ زوی نوی په پنځلسو پښه ایښی وه ... هر چایه راته ویل چه بېرېه شکردي زوی دی لوی شوی چیري یې مزدور کړه یوه مړی ډوډی به خوړی کاربه کوی اوتابه هم من نیم من غله راوړی زه هم شیطان پسې راواخیستم اود خلکو دی هڅو نورو خبرو ... اوهمغه کال پسرلی می دبرکلي له ځانانو سره مزدور کړ . هغو وعده راسره وکړه چه دکال به یو جوړه جامی ورکړو او څلوېښت مته غله ... ټولو ویل چه ځانان دېت خلک دی، که هېڅ نه وی په هغوی کی برکت اولویې پراته دی اوزه هم پدی باوری شوم اوبو سباوون می څمراک له ځانه سره هلته بوته اویدي توگه څمراک له ځانانو سره مزدور شو څوکاشکی چه نهوای مزدور شوی له وگړی دی مړوای خود ځانانو مزدور دی نه وای ...

اوداوخت بیاهم بېرې په ژړا شو او چه لږڅه یې زړه تش کړی بیایې خپله خبره سره غوږه کړه :

داچه زه وایم کاشکی نه وای مزدورشوی ددی لپاره چه هغوی ډیرلوی خلک دی او وو اودی البته داخبره تراوسه پوری هیڅوک دی ته زړه نشی ښه کولی . چه دځانانو په هکله څوله وڅوڅوی ... خو ما زړه لوی کړی

داکیسه چه سرله همدې گڼې څخه یې څیریدلی پیل کیري ، دزاره نظام درتکیدو او دیوه نوی دوران دجوړیدو نیم وون تصویردی، هغه ولس ته چه له خوږستانه مینې سره وړاندې کیري چه نن سبایی دویال او انتقادپرتمنه چنه رسیري او ریبیري ، او بیا هم هغه ولس ته وړاندې کیري چه دانقلاب مشر اوسر غندولی یې دژوند او بریې نوو نسوو القوتو ته لارښوونه کوی ، او بالاخر دجمهوری انقلاب مشر ته وړاندې کیري ، هغه چاته چه دهیلو سپین گلان یې زمونږ دولس په زړه کی وکړل.

الف ، الف

یادونه: پدی کیسې کی ټولی صحنې اونومونه دلیکوال دخیال محصول دی .

سپین بیا دبېرې په خبره کی ولوید او هغه یې وپوښت.

بېرې خپل نصوار په تاکانی کی توکول خوله یې دوه دری واده په ابو کنگال کسره اوبیایې خپله خبره راواخیستله .

«چوکي دمنش خان دمړینې دولسمه جومه وه چه څمراک کورته راځي ماوپوښتنه چه هکله خهجل دی. هغه راته وویل چه هسی آباخپه شوی وم رسخت می واخیست او راغلم ما وپوښته چه دځانانو څه کارنه وچه تهراملی ځواب یې را کړ چه نه کارونه ټول خلاص کړل اوبیا راغلم .. پدی خبری زهم قانع شوم او هغه شیه څمراک په کور کی ؤ څوکاشکی نهوای ... گوندی هغه پیښه نهوای . شوی .. بېرې خپله لوتگی له سره وروسته اونپه ئې په خپل زنگانه ودروله اوبیایې خپله کیسه داسی وغږوله

«هو سپیدی نوی چاودلی وی او ما غوښتل چه ولارشم اودس تازه کړم اوڅنگه چه لمونځ می وکړنو لخوايان ویا سم اوپتسی

راځلی هماغه شیه به می له مزدوری نه خلاص کړی ؤ اوله ځانه سره به می راوستلی وای.

سپین په ډیره تلوسه پوښتنه وکړه:

« بیاڅه وشول .

اوبېرې ځواب ورکړ: مشرخان څلورو دونه کړی ؤ له خپلسی مشری ښځې نه ئې دوه زامن دی چه دواړه لاری لری او سوداگری کوی ، دویمه ښځه می شتمه ده اوله دریم واده نه دره کوچنی لونی لری اوڅلورمې یې چه خوارلس کلنه وه دوه کاله مخکښی یې کړه وه. سپین په وهازه کی څرکاته وکتل اوبیایې پوښتنه وکړه. عجیبه ده ځان به دخوکللو وه .. اوبېرې له ځانه سره وروسته ته له مشر نه ځواب ورکړ.

خدای می دعاږی نه بندوی زماڅو داخیال دی چه دښځه اویا یاآیا گلویه وو. اودی خبری د سپین له مړی نه داریانې یوه کوچنی او لنډ جیفه پورته کړه ... اوه اتیا

خکه چته می کلیوا ل یی او زه د کلی مشر
اوملک . خدای شته چه ملک خبرو می ز په
راتو دگر او کور ودانی می وړ ته ووايه .
ترخا بنسته یی ستون کرم خو له دینه
غافل چه زور په کور کی بله لوبه ر وا نه
ده . . .

(سپین) سخت پار یدلی و . په تنلی -
باندي یی کونځی راغلی وی او سایي په خپل
کوکل کی بنده کړی وه . (پیری) خپله خبره
بیاوغزوله .

(همداوخت چه زه د ملک کر ه له عفه
سره ناست وم . خو تنو یو غل راوړی و و .
هغوی په تکیو یو او توپکو سنبال و و .)
(عجب ده . . په تیکر یو او توپکو)
دایو بنسته سپین په شدید تعجب سره
وگره .

(- هو ... خبره داده چه لومړی یوه
بنځه په تیکر کی راغلی او څمرک یی
ورغوښتی دی څمرک هم ساده او خام وړ غلی
دی . بنځی یوه شیبه خبری ورسره کړی او
ورته ویلی یی دی چه د کلی نه بر هلتنه
یوتکی دی . ستا د میر منی وروړ در ته لاره
خاری او هغه غوا پی چه له تاسره د مرستی
په باب خبری وکړی (څمرک) چه په خپله
هم زما په شان ار یانو اولاره ترینه ورکوه
دا خبر مې له خانه سره ښه ښه تللی اویه
تش لاس په ښځی پسې روان شوی دی . هله
هله . . تنگی ته وړ تر دی شوی دی .

همداچه تر دی غر مه تنگی ته رسید لی
دی نو ښځی خپله د بنستنی خبره ښو د لی
ده . تیکر یی له سره غور خولی دی او تیر
زین یی څمرک ته ښو لی او غر یی پسې کړی دی
څنگه ده څمرک خانه دخلکو دنامو س غلا اود
دمروښی له لاری ایستنه . . او سمد لاسه
په څمرک باندي واکړی دی .)

(داخبره به دلته پرېږدو ما هلته لاله ملک
سره خبری کولی چه دگاونډی کوچنی زوی
راغی او دا باندي چیغیه وکړه . اکا خان
کووته ورسوه چه پر دیو دایه اچو لی ده . . .
خدا په خبر کړی . ز ه د سترگو په دپگر
پوه شوم چه خبره څه ده نه پوهیدم چه د
ملک له کوره څنگه خپلی کلا ته ورسید لم .
همداچه دگلاله وړ نه نئوتم نو می و لید ل
چه گڼه می ناسته ده او خپل و بنسته شکوی
ژای اوسوری کوی . .)

(دڅمرک) خور زما لود گل بشره همداسی
بفاری وهي او دخبر ووس نلری د هغوی
خیال می ونه سا ته . . گو تی ته تنو لم . . ومی
لیدل چه نه دهغی ښځی څه پته لگېږی اوله د
څمرک . . اریانی وه . دا وخت می دتو پکو
دوره دری ډزی تر غوره شوی . پدی پوهیدم
چه ښځه خو یی سره تښتو لی ده خو پدی
نه پوهیدم چه څمرک جبری دی اخر می گڼه
غلر گڼه پوښتنه می ترینه وکړه چه څه چل
دی ؟

ښځی می گڼه را ته وکړه . . ته دملک
کره وی چه یوه ښځه دلته راغله او څمرک گڼی
وغوښت هغه ورسره و وخت خو تر اوسه پوری
بی پته وگڼده .

خو شیبی وروسته د څمرک تر تگه نوی
تری چه خو تته ښځی دلته هم را غلی او
نیغی په کوته رالتو تللی پلوه یی نه اخستل
ما او گل بشری ته یی مبارکی را گڼه خوځو
شیبی وروسته چه زه له گوټی نه ووللم نو
دگل بشری جفی اوناری می و او رید لی .
ژر می خان ورساوه خو و می لید ل چه دښځو
په خای خو تته نارینه دی او زموږ تر ورته
کشکیدو کشکیدو دگلا له ورته باس . توره
نه پوهیدم چه هغوی څو ک وه او له گو مه
گڼه می پدی له پوهیدله خو زه نه پوهیدم
دا ښځی . جا رالری دی . و روسته خبرشوم
چه هغوی به توپکو سنبال وو اود ځانانوله
خوا رالری شوی وو چه ښځه و تښتوی . .
هغوی ښځه تښتولی وه . او زه پوهیدم چه
خپل غچ یی واخیست .

وی چه له چم گاونډ نه زموږ په کور یا ندی
رامانی وی او دمیر یو په شان را تللی چه دا
میرونه .

میرو ښه وړ کوری چه څه وې ده او هغه
ورځ دز وری و پری په خپو کی دشیپ متروړ
می په خوله وړ نئوتله . . او زه لاهم ار یان
وم چه دخانان ولی غلی دی . هغه خانان چه که
به چاته وړ تهویل چه دیو زی دپاسه دی چ
ناست دی نو خپله پوزه به یی غو خو له .
اوشپه له زوری وپری سره سره په خیر
سبا شوه . .

(سپین دپیری) خبره بیا وړ پری کړه .
یعنی دا چه خانانو هیڅ هم وو نه
ویل .

زه به یو هیلم چه خانان څنگه یی غیر ته -
تویدی . شپه سبا شوه او سپر وختی زه د
کلی خلک چه زه دهغه مزدور هم وم او ځمکه
می ورکوله وروغو بنستم . په بیره می خا دویه
اوړه واجوه او خپلی می پښو کړی . د ملک
کووته ورغلم . هغه د نورو وړ خویه خلاف

می له خانانو څخه زور ویره نئو تللی وه او
همداسی یی پر له پسې دیر دو لم . موزبه
کورکی ویریدو .

ناخپه را پید شو ل (څمرک) ته می
ورو وویل چه دښځه اولاد مو لاد څه شسی
لری که په و چه کاسه ناسته ده (څمرک)
خوانمرگ هم نه پو هیده خپله کپه می
راوغو بنسته له هغی نه می پو بنسته و کړه
هغی ورو په غور کی راته وو یل . له تعجب
نمی سترگی وازی وازی شوی . د پ سره
عجیبه وه دری څلور کاله ددی ښځی له واده
نه تیر شوی وخوا هم پیغله پا ته شو یوه .
پدی خبری خدای شته چه زما زېږد پور ددیده
اولایسی یی په خپل تکل کی پوخ او پینک
کرم . هماغه شیبه می له خانه سره داخبره
وپیغله چه که پدی ښځی مرهم شم ساتم
بی اود خانانو هما خوا خپل زړه چه هرڅه
کوی . که څه هم چه پو هیلم زما دا تکل
مرگ ته بلنه ورکول دی خایست و چه
موز دتوپکو ډزی وکړی او بیامو دکلی ملا
راوغوښت او ښځه مو څمرک ته وړ نکاح

هستی نه دو سپین مو ته رسید لی و او
زوند یی گران شوی ونه غو پتل چه د خپلی
خوانی له تازه گڼی نه ډک گل دیوه شتم بودا
وچ اورپن دید لی لاس ته وسپاری .

دا هغه ټکسی وچه هغه یی د خانانو له
کلانه تښتو لی وه او راغلی او زموږ کورته
بی پناه رواپی وه . .

دا وخت سپین د پیری خبره و د بشپړ
کړه .

یعنی داچه د خلکو خبره په څمرک یی
غیرپری و .

همدا سی وه ښځه زما دکلا ی په پښو
کړی ویده او په زادیو از ننوا تو یی -
غوښتنه کو له چه (ماله دی کوره مشر ی .
که مالدی خای نه و شری نو می خانا نوژنی
زه هلته نه څځم . . بس گڼه چه له مشر خان
سره می خولی خاو ری ایره شوه . .) دا یی
ویل او د پسرلی د باران په شان یی له
سترگو نه او ښکی توپو لی . . خدای شته
چه دښځی په خوانی سخت افسوس راغی
اوداغت پیغور راته درید ده یوی بی پناه

خبازه ووتله

دخپل کور مزدور ته وویل چه ماته سپاناری
رواری اوله خند مور دتیری دپښو په باب
مرکه سر وکړه او وعهده یی راسره وکړه چه
زه به دخانانو په مخا مخ سا مت شم دهغوی
خوله به په گڼه سره وړ ماته گڼو څکسه
چه که دا پښه به تا راغلی او که دی ښځی
ستا کور ته پناه راولی ده او ستا پر خوی
بی غبرگړی دی نوو گڼه زما ناموس هم دوی

کړه . .
خو وروسته تر هغه چه کلیوا ل پدی
خبری پوه شو ل نوزما و یره لاپسی هم زیاته
شوه . ما دخانانو د پر غل او پر ید لاره خواره
خوهغوی خدازده چه ولی تر ما ز دیگره غلی
وو . غر وغور ترینه نه خوت او د مگر خته
لرمانو په شان یی خانو نه غلی کړی وو .
په کلی کی یوه زور و هجوقه جوقه ښځی

ښځی ته په خپل خوار اټکی پناه وړ نکړم .
کوره صا حببن که موږ خواران یو یو په
خو پدی ښه پو هیرو چه دسری پت او غیرت
شاید خوندي وی . خدای دی موږ ټول له
بی غیرتی اوی پتی وساتی . .)

او همدا چه (سپین) چه پری په هر وار
هغه صاحب باله دا خبره ورسره تایید کړه او
پدی هیلی یی ورسره شر یک شو نو یی خپله
خبر رښتیا وغزوله . .

(هو کی زه سخت در پچا له شوی وم .
هیڅ نه پوهیدم چه څه وکړم ما (څمرک) -
راوغوښت او خبری می ورسره وکړی ما
ویل نه چه دی سر کوژی له پخوا نه د خپل
بادار ښځه دم اود لاسا کړی وی او هغه پر
له لاری ایستلی وی . خو هغه خوا لیمرگ
گسمونه قرا نونه گو ل چه یوا خی یی د و .
دری واره لید لی دهغه هم دزنه په کلا کی چه
دکلامزد وړ نه و او له کوره یی احوال رالیری
وچه اوپه ښته دوه دری لاری او په می
ورجلو لی دی . لاری خی په خو له و چی شوی
وی . دا دوره ساده خبره نه راته ښکار یده .
ماددی ښځی دژر امانو اونوا تو شاته د -
خانانو له قهره او غوصی نه ډکی خبری اود
هغوی دتو کونو خولی لیدلی زه پو هیلم چه
له خانانو سره دغری و هل څه ساده او وړیا
کارندی . . دمت زور غوا پی ډودی غوا پی
پسی غواپی . . خو . . خو له پښی نه
تښته نه وه . اخر زه هم یو پښتو ن وم . . یو
مسلمان وم . او ما نشو کولای چه یو مان
وړی له خپل اټکړه وشړم . . خو په زده کی



شاعر کلاسیک پش تو

خوشحال خان خټک

دولت مستقل ملی خود پیا خیز ند و پیکار نمایند.
گرچه شو رش بزرگ پش تو نها که مدت بیشتر از پنجاه سال (۱۶۶۷-۱۶۷۲) علیه حا کمیت مغلها دوام یافت، سر انجام به عدم موفقیت انجامید، اما بر اساس ارزیابی واقعیات نه دا نشمند افغانستا ن شناس شو روی - ا.م. ریستیز «این شورش، در شکل گیری شعور ملی پش تو نها و همزمان با آن در تسریع پرو سه سقوط امپراطوری بزرگ مغل، اهمیت بزرگی داشت» (۵)

وقایع سیاسی و اجتماعی دوران زندگی خوشحال خان خټک، بر ایجاد های ادبی او، تأثیری بزرگ داشت. هنگا میکه آثار بر جسته این شاعر چون «دستار نامه»، «باز نامه»، «فضلنامه» و دیوان اشعار او را که برایش شهرت بزرگی بمقیاس جهانی کمایی کرده اند، مطالعه می نمائیم، نخست خوشحال خان خټک بمشابه یک شاعر هو مانیست، متفکر و وطنپرست، در نظر ما مجسم می گردد.

خوشحال خان خټک در راه اعتلای ادبیات پش تو که طی قرنهای ۱۶-۱۷ روبه شکوفایی میرفت خدمت مهمی انجام داد و آنرا بمرحله عالیتری ارتقا داد:

خوشحال خان توانست با اشعار عمیق انسان دوستانه، و دموکراتیک خویش بر تراز دایره محدود مفا هع طبقاتی خویش قرار گیرد. اما روشا نیان را که تعصیبات تنگ نظرانه مخالفت می ورزیدند، محکوم نمود و به «نفتیزم» آخوند درویشه که طرفدار مبارزه علیه مغلها نبود، بانگاهی استهزاء آمیز نگریست.

یکی از خدمات بزرگ خوشحال خان خټک در راه رشد و انکشاف ادبیات پش تو این بود که عنعنه های ادبیات کلاسیک دری را بزبان ملی خود وارد کرد. شاعر درین باره چنین میگوید:

بندو بست د پش تو شعر ما پیدا کړي
گنډه شعر د پش تو وه غیر سال
نه یسی وزن، نه یی تقطیع، نه یی عروض وه
دوه مصراع یی د خفیف بحر، دوه طال
دغزل نه یی مطلع، نه یی مقطع وه
نه یی صفت، نه یی تشبیه، نه یی مثال
مگر زه یی چه گویا به شاعری کړم
پش تا نه یی پو هول ایزد تعال (۱)
(باقیدارد)

(۵) ا.م. ریستیز «رشد فتودالیزم و تشکیل دولت افغانی» نشر اکادمی علوم اتحاد شو روی، مسکو ۱۹۵۱، ص ۳۰۷.

یاد داشت: مولفین این رساله بدون آنکه مأخذ اشعار خوشحال خان خټک را بدهند، فقط به نقل ترجمه و مضمون آنها اکتفا کرده اند. مترجم تاجایی که برایش مقدور بوده کوشیده است تا اثر روی تراجم، اصل اشعار خوشحال را بخوانندگان محترم تقدیم دارد، اما در مواردیکه نتوانسته از عهده این کار بدرآید، بناچار به تقدیم همان ترجمه شعر خوشحال خان اکتفا ورزیده است.

خان بجای او، نتیجه ای بار نمی آورد زیرا بهرام خان، با استفاده از مغلها در سال ۱۹۰۷ سپاه بزرگی تشکیل داده بقصد دستگیری پسر خویش خوشحال خان حرکت میکند. شاعر هفتاد و هفت ساله شمشیر بدست برای مقابله با پسر خود حرکت میکند. مکر (پسر بهرام خان) که سمت رهبری قشون را داشت بدون آنکه بتواند با جد خود مقابل گردد، عقب نشینی میکند، اما بهرام او را به بازگشت وادار میسازد. این بار هم خوشحال خان، شمشیر بدست از فراز قله های کوه بمقا بلشد.

بر میخیزد. بهرام خان طی نامه ای عنوانی دربار مغل یادآور میشود که «این شیر کهنسال سر تسلیم شدن ندارد» و کمک بیشتر می طلبد.

چون این موضوع را به خوشحال خان اطلاع میدهند، او بمناطق کوهستانی محل سکونت افریدی ها پناه میبرد. سرانجام مدتی بعد، خوشحال خان بعد از هفتاد و هشت سالگی در روز ۲۸ ربیع الثانی مطابق ۱۶۹۱ میلادی در سرزمین افریدی ها، زندگی را بدرود میگوید.

بر اساس وصیت خوشحال خان او را در یک دهکده خټکها بخاک میسپارند. شاعر در وصیت خود چنین گفته بود: «مرا در جایی دفن کنید که سایه مغلها بر خاکم نیفتد و گردی که از اسبان مغل بر میخیزد، بر مزارم ننشیند» (۴)

برجسته ترین خدمت خوشحال خان به قوم خود عبارت ازین است که او قبایل متعدد پش تو نها را که مصروف جنگ و منازعه با هم بودند آگاهی بخشید و آنها را ملتفت ساخت که همه یک قوم، یک تن و یک پیگیر اند و آنها را دعوت نمود تا بخاطر رسیدن به آزادی و تاسیس

(۴) ع. بینوا «خوشحال خان خټک» کابل ۱۹۵۱، ص ۱۵۸.

برجسته ترین خدمت خوشحال خان به قوم خود عبارت ازین است که او قبایل متعدد پش تو نها را که مصروف جنگ و منازعه با هم بودند آگاهی بخشید و آنها را ملتفت ساخت که همه یک قوم، یک تن و یک پیگیر اند و آنها را دعوت نمود تا بخاطر رسیدن به آزادی و تاسیس

۳- «فراقنامه» - مجموعه ریاست شعری و متضمن جامه هایی که شاعر در دوران حبس سروده است.

۴- «هدایه» - اثری است دینی که شاعر از عربی به پش تو ترجمه کرده است.

۵- «دستور نامه» اثری است منثور که موضوعاتی از قبیل سیاست، مسائل مذهبی، اخلاق، فن شکار، فنون حربی، لطایف و غیره را دربر میگیرد.

۶- «صحة البدن» اثری است دایر به موضوعات طبی.

۷- «عیار دانش» ترجمه پش توی کتاب انوار سهیلی است از زبان دری.

۸- «بزمنامه» در باره شکار (۳) خوشحال خان خټک هفتاد و هشت سال زندگی کرد و تا آخر حیات شمشیر و خامه را بر زمین نگذاشت. شاعر در سالهای آخر زندگی خویش به نسبت مفا زعاتی که بین فرزندان وی روی داد، دچار وضع دشوار و بغرنجی گردید. نظر بمعلوماتی که مؤلف «تاریخ مرصع» میدهد، خوشحال خان ۵۷ پسر و دختر داشت. دو مین پسر خوشحال خان خټک بهرام خان در برابر پدر بزرگ خود اشرف خان مرتکب خیانت شده، جانب مغلها میگذازد.

اقدامات خوشحال خان دایر به برطرفی این پسر خائن از سر کردگی خټکها و انتصاب نواسه خود افضل

(۳) دوست محمد خان کامل مومند طی مقدمه ای که بر دیوان مکمل خوشحال خان خټک بنام «کلیات خوشحال خان خټک» نوشته و بسال ۱۹۵۲ در پشاور طبع گردیده علاوه بر آثار فوق الذکر شاعر اثر منثوری بنام «بیاض» از مثنوی بنام «سواتنامه» که مشتمل بر چهارصد بیت بوده و از یک ترجمه او به نام «آینه» نام میبرد.



دڙه حال

چه په زړه کښی یی غمونه شی پیدا
هر نفس شی په دایم ادا ادا
که خوله وگنډی په تار دځامو شی
له رخساره حال دږه شی هویدا
هر چه زړه یی په آشنا پس زهیروی
بی ژړا ورته کیدی نه شی خندا
ستا دمخ و نظاری و ته محتاج یم
تل و شاه ته احتیاج لری گدا
په نظر کښی یی محراب لرم دور وځو
په امام دعشق پس کرم اقتدا
«مزاله» همیش سودا کرم دغمونو
ما حاصله کړه سوداله دی سونا
«مزاله»

سترگی

سترگوته کومه گناه شوی
چې زړه مین شی سترگی تل گاته کوینه
سترگو وږه ته گیله وکړه
چه مین ته شوی اوښکی مونږ بهوونه
سترگومی زړه ته خواب ورکړه
چې مین ته یی اوښکی مونږه تویوونه
سترگودی زخم رایه زړه کړه
وړه خندا دی لاپری مالگه دورونه
سترگوته رنگ درنجو ورکړه
خولی ته دی رنگ دنداسی ورکړه مینه
سترگو پسات راباندی وکړه
نوری د باز په شان گتلی مړخومه
(پښتنی سندر)

پریشانه اوربل

اوربل می باخوب کی پریشانه لیدلی دی
ستایت خومی رقیبه دغه شان لیدلی دی
دگلوهار په غاړه محبوبا شوه راحضوره
بلبله داوطن یی گلستان لیدلی دی
کارغان به په کښی نهوی بلبلان به پکښی وی
باغونه به سمسوروی ما باغبان لیدلی دی
مباربه دی په پوزه شی دسروزرو خاونده
په سروشونو دپاسه می بیژوان لیدلی دی
ته پتی سترگی نه یمه بهرڅه اوس بوهریم
په خلاصو سترگو باندي ما جهان لیدلی دی
له دمه که دی خلاص کرم په نفس کښی دی ایسار کرم
صبا ده ! ماڅو خورنگه زندان لیدلی دی
که بوراز وژنی خیال او فکر مه وژنه
په دی کښی می وطن ته لوی تاوان لیدلی دی
«الف»

رسوا

خاندم، خاندم، خاندم په خندا کښی په زړه شمه
ژاړم، ژاړم، ژاړم په زړا کښی په خندا شمه
خکمه، خکمه، خکمه شرا بونه لږونی شمه
خمه، خمه، خمه تصور کښی په هوا شمه
سوزم، سوزم، سوزم په وفاد خپلی شمع زه
خورمه، خورمه، خورمه چور لکونه په گدا شمه
لاړلی صحرا ته دنیا پیغورته ټنگ نه شوی
ستا په ونکی خدایو که مجنونه وارخطا شمه
ستاحیا پښتو کښی دنیاته رسوا نه غواړم
خیردی که دنیاته زه بدنام شمه رسوا شمه
ډیر کوښښ می وکړو خودخانه وتی شمه
لاړشم لیری لار شمه خو بیا به بیرته را شمه
وینه دپښتون شه او مینه دپښتون لرم
خدایه هسرا مجنون فر هان ته زه رسوا شمه
گورکښی په تپو به ستا دعشق شعرونه لیکه
روح می دشاعر دی پروا نشته که فنا شمه
حس زخمی زخمی، سینه غلیل، زړه د داغونو ډک
دوی ته چه زه گورم په خندا شم په زړا شمه
«مفتون»



داوښکو جو یبار

که ستا دسترگو مینی بیمار نه کړم
شبه اوورځ له دده ولی قرار نه کړم
ستاد حسن گلستان نه تازه کیري
خوروان پکښی داوښکو جو یبار نه کړم
دواړه سترگی به تری نه کړم ښکته پورته
خوخالونه کسی ستا درخسار نه کړم
که به وارسره وصال دیار مونده شی
لهما صبر مینی رانیو وار نه کړم
که دمخ شمع ښکاره کړی گومان مه کړه
چه پتنگ غوندی به خان خنی زار نه کړم
ستا دمخ خیال به می غم له دله یوسی
که چاپیر تری ستا د زلفو ښامار نه کړم
که جفا کړی که وفا کړی والا دی خپل دی
هیڅ مانه له تا دلبره کامکار نه کړم
«کامکار خټک»

دوطن خدمت

وگوره پتنگ ته چه تعلق ساتی دلجو سره
راشه که بلبل یی خان عادت کړه دا زغو سره
ته به عاشقی کښی یاره داسی مینه وښایه
خمرنگ چه آدم مینه لرله ددرڅو سره
ووايه آشنا چه داڅه اړپه تاکښی دی
چه زړه دی زما یو وړلو په یوځلی کتو سره
وگوره دنیاته چه به کوم طرف روانه ده
ته به کورکښی ناست یی کوی لوبی ښجو سره
خدمت دوطن وکړه که چنټ کښی زاهده ته
تاده چه لیدلی کویتو کښی دتپوسره
ورک داسی پلوشه چه مری کښی زمانښلی تل
خوښ زما سکرک دی چه تیریری دسولمبوسره
یار ورباندی څه تللر دخدای دپاره ونه کړو
ټول عمر دی تیر شولو فرمانه اسویلوسره
«فرمان الله فرمان»

گزشته‌ها و آینده‌ها

از: ترومگزین

ترجمه: م. د.

نداشت مرا زیر بار مثنویت هایش د فن کند. و مهربانی‌ها و فداکاری هایش را به رخم بکشد. درست به همین دلیل بود که من یگروز بالاخره تصمیم گرفتم خاله‌وايلت و

خانه اش را برای همیشه ترك بگويم. دوهفته بیشتر از هفدهمین سالگرم تولدم من لبا س هاريم راجع کردم و دريك بكس قرارداد م. يك يادداشت كوچك روی ميز گذاشتم و تمام راه را با ايستيشن سرويس دويدم.

من مستقيماً به را جستر رفتم. فکرم من در آنوقت چنين احساس داشتم که هر قدر شير بزرگتر باشد من می توانم در آن زندگی خوشبخت تری داشته باشم. و اين

بغا طر آن نفرت عميق بود که من از شير زادگاهم داشتم. اگرچه ابارتمان، يك تعداد قو اعد خشك وجدی ای داشت که باید مرا عا ت ميکردیم ولی برای من مهم نبود. لافلا ارق ها مانند خانه خاله‌وايلت بوی گرم گنديده را نمیداد. ديگر دخترها هم صميمي بودند.

وظيفه من اول دريك فروشگاه بزرگ در شعبه فروش مواد ضد عفونی و صابون بودی بود. بعد از جبراه من به شعبه وسايل آرايش منتقل شدم. خوب لافلا من لایحه این قسمت را بیشتر دوست داشتم.

راتكان داد. نه! حالا ديگر هيچ دكاني بازيست. شهابه چیزی احتياج داشتيد؟ فقط کمی جای ..

اوه فکر ميکنم من کمی چای داشته باشم. ميتوانم چند قاشق برای شهابه هم خانم کاتن در انتهای دهليز دروازه بوفه کوچکی رايان کرد.

من بالکنت رفتم. من نمی خواستم به شما زحمت بدهم. واقعا ...

نه! اين هيچ زحمتي ندارد دخترم. خانم کاتن بايك پری جای ويك مر تيان

کوچك برگشت. فکر کردم شما يك کمی شير هم بخواهيد. (تشکر ..)

من راستی با اين هديه ناچيز خودم را قلباً ممنون احساس ميکردم.

من پولش را حتما بعداً ميپردازم. من جای جوش حليبي كوچك داروی اجاق برقی گذاشتم و جای درست کردم. و بعد ساندويچ پيري را که از ايستگاه سرويس خريده بودم از دستكولم بيرون آورد م.

فكر ميکنم جای گرم حالم را بهتر کرد. نه بهتر نه! فقط اينکه من حالا بهتر ميتوانستم در تمر گزهدم.

فردا بايد من در جستجوی يك كار ميشدم. هر كاری که پيداي شد. اين يك پوند و چند پنس به مشكل كفاف چند روز مرا می کرد. من وحشتزده و خسته بودم.

خستگی تا ا عماق و جود م نفوذ ميکرد.

بنظرم می آمد که من سالها می شود هيمنظور در حال قرار بوده ام.

شايد اين نوعم بيك نوعی درست هم بود. اين سالهايی که من در حال قرار بسر برده بودم لايتناهی بنظر می رسيد.

حالا شايد دوسال می شد که من قرار ميکردم. ازجا هايی که من می شناختم و از مردمی که مرا می شناختند.

دراول من از (خاله وايلت) قرار کردم. در آنوقت تنها يك فكر تمام وجود م را تسخير کرده بود و آن اينکه من بايد از آن شهر كوچك مؤخراف و آن خانه چهاركنج عصر وكتوريا (۱) بيرون می آمد م. تا ديگر صدای خشك خاله وايلت را بالحن حق بجانب آن نمی شنيدم که تاهنوز در اعماق گوشت ها يم انعكاس ميکند.

من فقط به صدای وجدانم گوش دادم و ترابه خانه مان آوردم.

خاله وايلت به آن شيوه خودش بقدر کافي به من خوبی کرده بود. اگرچه او هر گز مرا قلباً دوست نداشته بود اما بعد از آن سانحه مرگ پدر و مادرم او مرا به خانه خودش آورد و از من مواظبت کرد. و در اين خانه او بود که من بزرگ شدم. من موجوديتم را به او مديون بودم و اما در اين مدت هيچ ا بسا

(۱) اشاره به دورايست مسمم به مملکه وكتوريا (۱۸۳۷-۱۹۰۱)

نمی توانستم از احساس تقصيری که تمام وجودم را فرا گرفته بود و قلبم را میسو خست رهايی پيداکنم نه! من نمی توانستم هيچ جا، هيچوقت از اين احساس پليد مصئون بمانم.

حالا احساس ميکردم که مجبورم تا آخر عمرم بر آن زندگی کنم.

من دردم دعا کردم. اوه خدا! من مجبور بودم اينكار را بکنم!

من چاره ای نداشتم! مجبور بودم. من يك شماره روزنامه ظير همانروز را خريده بودم. با وجوديکه دليل آنرا خودم نمی دانستم.

يعنی واقعا من می خواستم چیزی در اين مورد بخوانم. خصوصاً که در بين حروف خشك چایی روزنامه اين حقيقت پليد تر بنظر می رسيد.

ولی من بايد هر طور شده بود خودم را مطمئن مي ساختم.

من با انگشتان لرزانم روزنامه را تا کردم و نگاهم را به پايين صفحه دوختم.

اخبار و عناوين در شت صفحه اول عموماً در مورد واقعات و حوادث بر منكم و اطراف مدلند تماس ميگرفت. من نگاه هاريم روی يارا گرافي که پايين صفحه تحت عنوان در شتي نشر شده بود متمرکز کردم.

كودك يافته شده:

يك طفل شير خوار چهار ماه ا امروز حوالی صبح در كودكستان مانچستر پيداشده. كودك كه لباس های نظيف و منظمی به تن داشت دريك ريگشاه قرار داشت. در كميل خواب كودك يك كاغذ سنجاق شده بود گنهدز آن كودك به اسم آن معسرلی شده و در آن از ازبا بنده خوا هش شده بود که از او خوب مواظبت کند.

آن چهار ماهه بود. همين ديروز چهار ماهه شده بود. من روزنامه را تا کردم.

پس او را پيدا کرده بودند. حالا او راحت خواهد شد آنها ميتوانستند خیلی بهتر از من از او مواظبت کنند. او خدا ميداند من چقدر او را می خواستم. حتی يگو قتي

فكر ميکردم خودم به تنهایی آن را بزرگ ميکنم اما به متوجه شدم که اين توهمات همه و ا هي است. من نه پولی داشتم و نه خانه ای و در همه اين حال بيگار بودم.

من با بي خالی بلند شدم. خودم را خسته احساس ميکردم نگاه هاريم را به اطراف اتاق دوختم. كاغذ های ديوار رنگ و رو رفته به نظر می رسيد اما پرده ها و روجايی پاك بود. لوله گاز در عقب پرده قرار داشت همراه با چند وسيله آشپزی و چند ظرف گيته چيني.

من احساس کردم يك ياله جای بد نياشد. ولی فكر کردم بايد قبلأ کمی جای خريد م. بودم. حالا دكان ها مطمئناً همه بسته بود.

من ساعت ها ميشد در جستجوی يك ابارتمان بود م در اين حال متوجه هيچ چيز ديگری نشده بودم.

من روپوشم را پوشيدم و پايين رفتم. خانم کاتن در دهليز ابارتمان ايستاده بود.

وقتی پرسيد م که آیا دكاني را می شنا س که تا ناوقت های شب باز باشد او سر ش

خاتم موجر در ابارتمان رايان کرد تا من داخل شدم و بعد بلافاصله گفت:

سايين هم اتاق شما! راستی اجاق بر قسي و لوله گاز ميتر دارد و پول برق چراغ را من از كرايه ميگردانم.

من نگاه مختصري به اطراف اتاق کردم. راستی من زياد اهميت نمیدادم اتاق چه شكل و وضعی داشت. حالا من تنها بيك سقف احتياج داشتم که در زير آن می خزيدم. همين و بس بنا بر آن گفتم.

بسيار خوب: من اين اتاق را ميگيرم. آیا برای شما فرق ميکند اگر من همين امروز اناليه ام در اينجا بياورم؟

البته که نه! اگر شما اينطور بخواهيد!

خانم موجر برای لحظه طولانی ای پايين وبالا پايد و نگاه های از سوء ظن اش را متوجه بيكس دستي ام کرد.

شما برای كار اينجا آمديد؟ بلی! بلی! ...

من سرم را به تايد گفتم و پايين وبالا بردم و پرسيدم.

گفتيد كرايه اتاق چند است؟ دو پوند و پنجاه شلنگ در هفته! شما ادواتر از اين نمی توانيد پيدا كنيد. بر علاوه من يك ماه كرايه را پيشگي ميگيرم.

اوه فرق نمی کند. من درميان دستكولم شروع به پاليدن کردم. دو پوند را شمار کرده به او داد م. حالا من فقط يك پوند ديگر داشتم. به اضافه کمی پول خورد.

خانم موجر نوت ها را با تانی دولا کرده و در جيب روپوش گلدارش قرار داد. تشناب در طبقه ديگر قرار دارد. راستی من رفت و آمد زياد را اينجا اجازه نميد هم. يعنی مردها ...

نه! من! شما كاملاً مطمئن باشيد.

خوب! من فقط فكر کردم اين را به شما يادآوری کرده باشم. اگرچه قياقه شما از آن قبيل دخترها نيست اما بهتر است بعضی مسايل را قبلأ حل و فصل كنيم تا بعداً اشكالی پيش نيايد.

بلی! البته! تشكر خانم ...

کاتن! جسي کاتن.

خانم موجر باز ادامه داد.

قريب بيست سال است من اتاق را كرايه ميدهم.

خوب! تشكر خانم کاتن.

خانم کاتن بالاخره بطرف دروازه قدم برداشت. من درواغب او بستم و نفس راحتی كشيدم.

دفعاً احساس کردم ميلوزم. در دستكولم من يك سكه ده پيني يافتم و آنرا به ميتر بشاری انداختم. بعد مقابل بشاری زانو زد م و دست هاريم را بطرف شعله های آتش گرفتم. اينجا من كاملاً مصئون بودم. يك قياقه ديگر درميان هزار ها قياقه شهر. اينجا من هيچكس را نمی شناختم. همانطور يکه گس ديگری مرا نمی شناخت. و نه کسی بمن اهميت ميداد و يا از عمل فجيعی که من تكب شده بودم خبر داشت. اينجا من مصئون بودم ولی به هيچوجه

من برای خاله وایلت يك مکتوب نوشتم.
اگرچه زیاد میلی به اینکار نداشتم ولی خودم
را ناگزیر می‌دیدم.

خاله وایلت در جوابم نوشت از اینکه
من جای مناسبی پیدا کرده ام خوشحال است.
ولی من می‌دانستم خوشی او بیشتر به خاطر
اینست که از سر من خلاص شده بود.

بعد در نزدیکی اپارتمان، يك کلب تفریح
باز شد. من و چند نفر از دخترهای اپارتمان
مان به آنجا رفتیم. در همین جا بود که من بار اول
با (رالف) آشنا شدم. در اول من زیاد توجهی
به او نداشتم. وقتی او از من خواست باهش
برخیزم من قبول کردم ظاهراً او پسری خوبی
به نظر می‌رسید. ولی من در مورد او گد ام
احساس به خصوص نداشتم. او بعداً من گفت
که کار گر تعمیرات است و در يك شرکت
بزرگ تعمیراتی راجستر کار می‌کند.

من چند بار دیگر هم با او در کلب برخورددم
تا اینکه او از من خواست با هم بیرون
برویم.

آتش ما با هم سینما رفتیم. و بعداً همراه
يك همبرگر و كولا دعوت كرد. فکر می‌کنم
در اینوقت بود که من بیشتر به او جلب شدم. و
با مرور چند هفته فریفته او شدم. وقتی
(رالف) از مردم و دوستانش دور می‌بودم
دیگری می‌شد. مطمئن و صمیمی و مهربان و

دوست داشتی. او بمن می‌گفت:

— من می‌خواهم همیشه سفر کنم. اصلاً
می‌خواهم به آفریقا یا مکزیکو بروم و ما ننند
اینجا پل بسازم.

من می‌گفتم:

— من مطمئن هستم تو یکروز اینکارها را
می‌کنی رالف.

— بلی! شاید من یکروز فرصتی برای
اینکار پیدا کنم.

بعداً او بر و عایش را در هم می‌گفت:

— من نمی‌خواهم همینطور در یکجا بمانم و
بی‌وسم! نمی‌خواهم پانیم به چیزی بند باشم.

من باید همیشه سفر کنم.

من شش ماه بعد وقتی مقابل رالف نشستم
تا برایش بگویم که از او خلاص شدم این حرف
هایش هنوز در گوشم می‌نگذید.

آنروز (رالف) به سختی خشمگین شده بود.
لحن آوازش بطرز عجیبی بیگانه بود.

— نه! این ناممکن است جودی! فقط همان
یکشب و حالا...

من گفتم:

— پس تو فکر کردی احتیاط کرده‌ای رالف.
خوب مثل اینکه این احتیاط تو کافی نبوده.

من به‌دراکتر مراجعه کردم او اینرا تسلیه
کرده.

(رالف) یکدفعه قیافه اش سرخ شد.
— اگر هم این واقعیت داشته باشد من از
چشمپندارم... یعنی از چه معلوم اواز من باشد.

— چی می‌ی؟
من با ناباوری و تعجب به او خیره شدم.

— رالف! البته که از تو است!

— او جودی! بین من حالا باید سرگرم
بروم. تو بعداً بیا و ما حرف می‌زنیم.

— نه! نه! نه! نه! ما هیچ چیزی برای گفتن
نداریم.

من اجازه ندارم او کلب اش را تمام کند. بعد
بدون اینکه به نگاهم عیبیکه از چهار کنج
رستوران به‌مادوخته شده بودند اهمیتی بهم
از روی میز برخاستم.

— من می‌دانم توجی می‌خواهی بگوئی! من
نمی‌خواهم به هیچ چیزی گوش بدهم فهمیدی!

— هیچ چیز.
و با عجله از رستوران خارج شدم.

اگر رالف نمی‌خواست پایش بند شود. اگر
اواز من می‌خواست که طفلم را در شکم او سقط
کنم و گذشته از اینها اگر او نمی‌خواست باور
کند که این طفل متعلق به او ست من هرگز
نمی‌خواستم او را دوباره ببینم. هرگز!

او چند روز بعد یکشب به اپارتمان ما آمد
ولی من به‌دختری گفتم به او بگوید که من به
شهر دیگر نقل مکان کرده‌ام. این البته که
يك دروغ بود ولی من بعد از آنروز دعوا
دیگر نمی‌توانستم با او مقابل شوم. خصوصاً
بعد از آن توهمی که او بمن کرده بود.

البته که طفل من متعلق به او بود با وجودیکه
فقط همان یکدفعه با هم بسر بوده بود. پس
آتش شب سرد و بارانی ای بود و ما به
اپارتمان آورفته بودیم تا قطعه‌ای از کتیبه
بنویسیم. ما جز این ایداً فکر نمی‌کردیم.

نداشتیم اما يك ترتیبی صحنه‌تکلی دیگری
بخود گرفت. کشتی در بیرون باران به‌یچره
عاشاق می‌زد و اتاق گرم و راحت بود و من
او را دوست می‌دانستم و او مقابلم نشسته بود.

بعد کارها یکی بعد دیگری اتفاق افتاد. ما
هر دو می‌دانستیم که کار درستی نمی‌کنیم ولی
هیچکدام مان اراده ای نداشتم. بعد از
آتش دیگر ما هرگز به اپارتمان او نرفتیم.

اینکار رسک زیادی را دربر داشت. مخصوصاً
وقتی که رالف نمی‌خواست پایش را به چیزی
بند بسازد.

من منتشی سعی خودم را کردم که حمله می‌ام
را مخفی نگه‌دارم. اما یکروز خانم سرپرست
اپارتمان را نزد خودش خواست و گفت:

— راستی من تصمیم ندارم شما را خجالت
بدهم ولی من متوجه هستم شما حامله هستید.

جودی... آيا شما با این پسر... مرد ازدواج
می‌کنید.

من لبم را به تلخی گزیدم.

— نه!

— خوب! پس اجازه بدهید من ترتیب‌کار
هارا بدهم. شما به پرورشگاه اطفال نامشروع
مراجعه می‌کنید و...

— نه تشکر!

من ناگهان از مداخله او خشمگین شدم.
پر علاقه من از نام پرورشگاه اطفال نامشروع
نفرت داشتم. فرضاً آنها را مجبور می‌کردند طفل
را به فرزند کسی دیگری بدهم. من نمی‌توانستم
اینرا تحمل کنم.

بنابراین به خانم سرپرست گفتم:

— من خودم ترتیب اینکار را گرفته‌ام.
به این ترتیب من از اپارتمان هم فرار کردم.

بهر حال من نمی‌توانستم مدت زیادی در آنجا
بمانم. آنروز حال من خوب نبود و به این دلیل
تقاضا کردم در اتاق مأمورین استراحت کنم.

وقتی (ماج) تیسرین داخل اتاق آمد و دیدم گریه
می‌کنم برآیم يك پیاله جای خربد.

(ماج) در خلال پیاله های جای پرسید:

— خوب! حالا تصمیم داری چه بکنی جودی؟
آيا خیلی بهتر نخواهد بود که تو بيك پرورشگاه
مراجعه کنی. و بعداً طفلت را به فرزند کسی
دیگری بگذاری.

— نه!

— من سرم را به خشونت تکان دادم.
— این طفل از من است و من خودم او را بزرگ
می‌کنم.

— درست اما!

— ماج آهی کشید.

— راستی این پسر اسمش چیست؟ رالف
نه! تو در مورد او جدی بودی عزیزم. حالا
بپوش و نخواهد بود اولتر با او کلب بزی.

هرگز! او شاید به‌وظیفه دیگری منتقل
شده باشد. بهر حال من تا بهریم نذر او
نمیرم.

ماج با ساده گی گفت:

— خوب ببین! من در اتاق يك كوچ راحت
بزرگی دارم.

— برای فعلاً تو چرا نمی‌آیی با من زندگی
کنی.

— او ماج جدی می‌گی؟

— من با امتنان به او تکریم.

— او البته که جدی می‌گم.

ماج شانه‌هایش را بالا انداخت.

— من نمی‌توانم تحمل کنم که يك دختر
مثل تو، با يك كودك در شکمش با این وضع
در کوچه ها آواره بگردد.

(ماج) بطرز باور نکردنی ای مهربان بود.
من تا هفت ماه حامله گی ام بالا و فقه کار کردم
و پول هابم را در همه این مدت جمع کردم تا
برای طفل لباس و سامان بازی بخرم.

من تصمیم نداشتم برای مدت طولانی ای در
اپارتمان ماج باقی بمانم. اما فکر می‌کردم برای
طرح کردن پلان‌هایی برای آینده كودكم بقدر
کافی وقت دارم. یکماه پیشتر از موعدی
که طفل من باید فرامی‌رسید من نیمه‌شب با وحشت
از خواب بیدار شدم و در این حال در بطنم
درد مبهمی را احساس می‌کردم. من با چرا
بیدار کردم. او با گمی تردید بمن تکریم
و گفت:

— به‌گمان اغلب این يك هشدار کا ز ب
است جودی ولی با آن هم برای احتیاط باید
امبولانس را خبر کنیم.

ما بسیار خوب شد این کار را کرده بودیم.
درست يك ساعت بعد طفل من در شفاخانه
به دنیا آمد. يك دختر دوست داشتی كوچك
با وزن پنج پوند و يك اونس.

او خدایا من دفعات آدم دیگری شده بودم.
من اعتماد نفس عجیبی در خودم احساس
می‌کردم من از دخترم مواظبت می‌کردم.

— به‌گمان اغلب این يك هشدار کا ز ب
است جودی ولی با آن هم برای احتیاط باید
امبولانس را خبر کنیم.

ما بسیار خوب شد این کار را کرده بودیم.
درست يك ساعت بعد طفل من در شفاخانه
به دنیا آمد. يك دختر دوست داشتی كوچك
با وزن پنج پوند و يك اونس.

او خدایا من دفعات آدم دیگری شده بودم.
من اعتماد نفس عجیبی در خودم احساس
می‌کردم من از دخترم مواظبت می‌کردم.

— به‌گمان اغلب این يك هشدار کا ز ب
است جودی ولی با آن هم برای احتیاط باید
امبولانس را خبر کنیم.

ما بسیار خوب شد این کار را کرده بودیم.
درست يك ساعت بعد طفل من در شفاخانه
به دنیا آمد. يك دختر دوست داشتی كوچك
با وزن پنج پوند و يك اونس.

او خدایا من دفعات آدم دیگری شده بودم.
من اعتماد نفس عجیبی در خودم احساس
می‌کردم من از دخترم مواظبت می‌کردم.

— به‌گمان اغلب این يك هشدار کا ز ب
است جودی ولی با آن هم برای احتیاط باید
امبولانس را خبر کنیم.

ما بسیار خوب شد این کار را کرده بودیم.
درست يك ساعت بعد طفل من در شفاخانه
به دنیا آمد. يك دختر دوست داشتی كوچك
با وزن پنج پوند و يك اونس.

او خدایا من دفعات آدم دیگری شده بودم.
من اعتماد نفس عجیبی در خودم احساس
می‌کردم من از دخترم مواظبت می‌کردم.

او را بزرگ می‌کردم. من همه چیزی را
که او در این دنیایم خواست برایش می‌سا
می‌کردم. برای چند هفته اول من خودم را با
این خیالات مشغول می‌دانستم. من دوست
داشتم همیشه از (ان) مواظبت کنم.

او ظریف و دوست داشتی بود درست مانند
يك كدی كوچك.

بعد «ماج» به من در مورد «ماج» قصه کرد.
او چند هفته میشد با جم بیرون میرفت. و در
آخرین گفت:

— من می‌خواهم ماهمین چند روز ازدواج
کنیم. جودی! مادلینی برای انتظار نداریم.
درست است که او کمی از من بزرگتر است
اما مهربان و خوش قلب است و خدا میداند
چقدر دوستش دارم.

من صمیمانه گفتم:

— من چقدر برای شما خوشحال هستم
ماج!

اما (ماج) ادامه داد:

— اما مادلینی معنی این حرف چیست
عزیز! من بعد از عروسی مان به اپارتمان
من مستقل میشود. من نمی‌خواهم تو وان
بیرون بمانی. اما ناوقت. ما يك جای کلاتری
پیدا کنیم.

من با عجله گفتم:

— او فرق نمی‌کند ماج! من بهر حال تصمیم
نداختم مدت زیادی در اپارتمان شما بمانم.

اما در من در اعماق وجودم وحشت عجیبی
احساس کردم. اصلاً من با این طفل به کجا
میتوانستم بروم. من به پرورشگاه كه‌كه
مادران درخواست کار دارم. ولی من تجربه‌ای
در اینکار نداشتم.

و آنجا به شخص با تجربه ای احتیاج داشتمند.
واقعاً من دست پاچه شده بودم.

(ماج) تا حال مهربان و صمیمی بود و من
نمی‌خواستم مانع خوشبختی او شوم. به همین
دلیل من در شب به او گفتم که جای مناسبی
برای خودم و آن پیدا کرده ام. و امروز صبح
لباس های خودم و آن را جمع کردم و به
كودكستان را جستر رفتم. من از دروازه فرعی
وارد شدم. آن آرا م در بین سید خوابیده بود.
من سید را در صحن عقبی كودكستان گذاشتم.
ساعت در حوالی شش صبح بود. من کسی را

در آن حوالی ندیدم و امیدوار بودم كس دیگری
هم مرا در آن حوالی ندیده باشد.

من از كودكستان مستقیماً به ایستگاه ریل
رفتم. می‌دانستم این احساس من احمقانه
بود ولی من می‌ترسیدم يك كسی گدام
پولیس را ایستاده كند و بپرسد كه طفلم
را چه کرده ام. من ترسیدم مردم از حالت
قیافه ام به گناهی كه مرتكب شده بودم
پی‌برند.

ولی حالا امروز صبح مدت هایش به نظر
می‌رسید. من نگاهی به ساعت کردم. حالا
آن مطمئناً بیدار شده بود. من بوتل شیر
او را همراه با يك ورقه یادداشت محتوی
عدایاتی در مورد غذا و صحت او در سبد
گذاشته بودم. احساس کردم چشم هایم
پراز اشك می‌شود. خدایا بگذار اینها دوستش
بدارند. بگذار...

صبح روز بعد من بقایای جای و بوده ایرا
كه خانم كاتن بمن داده بود سر کشیدم و به
جستجوی کار برآمدم.

من امید زیادی نداشتم. اصلاً کسی را
در این شهر نمی‌شناختم. کار دفتر هم
یاد نداشتم. در يك فروشگاه بزرگ بيك
فروشنده احتیاج داشتند ولی اینکار تا بگاه

بعد شروع نمی‌شد و البته من نمی‌توانستم تا
يكماه منتظر شوم. فكر می‌کنم اگر من به
مرکز شهر برنمگم میرفتم شاید چانس بهتری
برای پیدا کردن کار می‌داشتم و لی من
من می‌خواستم کاری در حوالی اپارتمان
پیدا کنم، تا دیگر مجبور نباشم نصف پولم
در خرج گزافه سرویس و نا چا شت
کنم.

باقی دارد



نغمه درد

بگسلم زخویش و از تو نگسلم
عهد عاشقان مگر شکستی است ؟

دیدم شبی بغواب و سر خوسم
وی مگر به خوابها به بینمت
غنچه نیستی که مست اشتیاق
خیزم و ز شاخه ها بچینمت

شعله میکشد بظلمت شبم
آتش گبود دیدگان تو
ره میند، بلکه ره برم بهشوق
در سراج غم نهان تو

فروغ فرخزاد

جدایی

بعد از تو در شب های تنهایی
از یاد اندوه لبریزم

غمگینم از عشقی که در من مرد
با خاطرات اشک میریزم

بعد از تو میدانم

هرگز به قلیم بوتی عشقی نمی روید

هرگز لبم افسانه شیرین نمی گوید

هرگز ز چشمم قطره ای اشکی نمی ریزد

هرگز نگاهم آشنایی را نمی جوید

در منی و این همه زمن جدا
بامنی و دیده ات بسوی غیر
بهرمن نمائنده راه گفتگو
تو نشسته گرم گفتگوی غیر

غرق غم، دلم به سینه میفید
باتو بیقرار و بی تو بی قرار
وای از آن دمی که بیخبر زمن
برکتی تو رخت خویش ازین دیار

سایه توام بهر کجا روی
سر نهاده ام بزیر پای تو
چون در جهان نجسته ام هنوز
تا که برگزینمش بجای تو

شادی و غم منی به حیرتم
خواهم از تو، دد تو آورم پناه
موج و حشیم که بی خبر ز خویش
کشته ام اسیر جذبه های ماه

گفتی از تو بگسلم دروغ و درد
رشته و وفا مگر گسستی است ؟



از: نذیر احمد حسین پور

فاصله

و چون پروین و ناهید
و بالا خره
چون شب به سوی روز
و چون روز به سوی شب
چون سکوت بسوی فریاد
و چون فریاد بسوی سکوت
چون آتش به سوی آب
و چون آب بسوی آتش
و بالا خره
همه چیز به سوی همه چیز
همگی هم دیگر را دوست دارند
و بی هم نمیتوانند زندگی کنند
من و تو نیز
انجام یک آغاز را پایان بخشیم
و در بلند ترین قلعه زندگی
بر برج عاج بنشینیم
و آن گاه یادگاری را که
بر زمین گذاشته ایم
تماشا کنیم
بیابا با هم از خون خویش
درخت عشق را برومند سازیم
و بالیخند خویش نمره آنرا که
ناوه خورشید دویبوند است
بالیخند بذرایی کنیم
آنرا نیز با خویش همسر سازیم
سفر بسوی زندگی
به سوی لبخند
به سوی آرامش
به سوی هستی

فاصله من و تو
فاصله دو مرزیست
که در وسعت آن
رود بار آرام
چون امواج کیسوان تو
به سوی نامعلومی میرقصد
من در این رود بار
چون قایقی زرین در شناگری ام
من از نهایت این آبهای سرگردان حرف میزنم
آبهایی که نمیدانم
پایان آن کدامین ساحلی خوشبخت خواهد بود
اگر من ناخدا یا آن گشتی را شلاق میزنم
بخاطر آنست
که تند تر نرانند
قایق را میگویم
قایقی که بروی حریر امواج آب سرگردان است
زیرا امواج، امواج کیسوانی ترا
در لوحه ذهن من نقش میزند
مبادا این نقش در سینه قایق آزرده گردد.
زیرا هر چیزی که بتواند
بیا با هم چون بادهای آرام
چون نسیم روانبخش
چون عطر گلها
چون بوی باران
و چون خود شید
و چون زهره

از: سعدی

بهار

خوش بود دامن صحرا و تما شای بهار
کند و وقتست که در خانه بخشی پیگار
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
آخر ای خفته سر از خواب جهالت بردار
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار
واندکی بیش نگفتم هنوز از بسیار

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار
صوفی از صومعه گوخیمه بزن برگلزار
بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق
خبرت هست که مرغان سحر میگویند
تا کی آخر جو بنفشه سر غفلت در پیش
تیک بسیرار بگفتم دین با ب سخن

سعدیا راست روانگوی سعادت بردند

راستی کن که بمنزل تو سد کج رفتار

آفریده میچاک



نویسنده: دایر ویرس

پرگزیده

مترجم: نیرومند

سارق بانک

آن طرف سیم وقفه ای ایجاد شد و سپس صدای کویر شنیده شد: این خساره به اثر بی میلانی شما رخ داده است. پنجاه هزار خوب تادوساعت دیگر شما را در کجا بینیم؟ درخود لایور ما، آدرس ماراکه البته شما دارید.

اسپرن گوشه تیلیفون را گذاشت.

وقتی اسپرن درست دوساعت بعد صدای زنگ دروازه را شنید بعجله تخته پشت خود راه دیوار کنار دروازه چسباند قفلک آنرا باز کرد. و آنگاه شخصی را که وارد اتاق شده بود به یک ضربه محکم کازیک گوشه به زد، یک سو متعایل ساخته و آنگاه با ضربت نیغه دست بکار بردن فن کارانه در حصه گردنش او را به زمین خواباند.

اسپرن به سرعت جیب های مرد پیپو را راجستجو کرد. یک پاکت ضخیم محتوی صد پوند را در یک جیبش یافته و در جیب دیگرش یک تفنگچه خرد پیدا کرد.

مردی که بروی صحن اتاق خوابیده بود در حدود ۴۰ سال داشت. لباس نظیف پوشیده بود و مانند یک جنتلمن جلوه می نمود. پس از چند دقیقه آن مرد بهوش آمد و سر جاسایش نشست. با لحن مطمئانه ای پرسید: از تمام مشتری های خود به همین شیوه ا منتقبال میکنید؟

اسپرن پاسخ داد: صرف در مواردی که من ترس داشته باشم. تفنگچه و پول شما نزد منست. فیلم شما همین جا است. آیا فیلمهای دیگری از همین قماش بازم برای شستن خواهند آمد؟

کویر غرغر کرد: من منظور تو را نفهمیدم. یعنی اگر به این کار ادامه میدهم باید پاتو قسمت کرده برای توهم حق بدهم. چطور؟ اسپرن با لبخندی جواب داد: شریک بودن تعریفش همینست. ازین گذشته تو چگونه توانستی از افراد بانک هنگام چرخاندن دگمه ها و باز کردن دروازه سیف فیلمبرداری کنی؟

کویر پاسخ داد: شراکت داشته ایم. سرحد توسعه داد. لزومی ندارد تو این موضوع را بدانی. اما اگر میخواهی سببش بر داری در آن صورت باید با من بیایی.

ارتور اسپرن متردد بود. کویر به روی رول فیلم با انگشت زده اضافه نمود: درین سیف ممکنست در حدود بیش از ۳۰۰۰۰۰ پوند استرلینگ پول باشد. این مبلغ را می شود بسادگی در میان دو بکس دستی از بانک خارج کرد. بدون آنکه جلب نظر کسی را بکند. من به تو تیلیفون میکنم.

در شب گذشته باز هم دستبرد یه یکی از نمایندگان های رویال مار چند بانک زده اند. دزد ناشناس توانسته سیف پول را ماهرانه باز کند و محتویات آنرا بر باید. این سیف یکی از انواع ساختمان های جدید سیف زره دار برای نگهداشت پول بوده توسط جریان الکتریک از ان محافظت میشد. باز کردن آن صرف با بکار بردن واختلاط دو رقم ۷ خانه ای اعداد که یکی بدنبال دیگر باید توسط یک دگمه پیچ زده میشد امکان پذیر می باشد. این دستبرد بسیار معمای شده است و پولیس را حیران ساخته که سارق چگونه توانسته این ارقام ۷ خانه ای و رمز باز کردن سیف را پیدا نماید و مبلغ بیش از نیم میلیون پوند استرلینگ محتویات آنرا یکجا خالی کند.

اسپرن خنده ای کرده با خود گفت: سوال دستبرد به سیف پول برایم روشن شد.

و آنگاه به طرف پروژکتور برگشته مجددا فیلم را به روی پرده انداخت. تا اینکه نفس اول شروع به چرخاندن دگمه الماری کرد. اسپرن بخوبی ترتیب باز کردن سیف را آموخت: آن مرد دگمه سوم از طرف راست فشار داد پس از آن پنجم را و همینطور ادامه داد.

اسپرن به روی پوش فیلم نگاه ای انداخته صاحب آنرا شناخت. مکتبی کرده شخصی اندیشیده و آنگاه به طرف کتابخانه ای تیلیفون رفت. پس از پیدا کردن نمبر تیلیفون صاحب فیلم نمبر را دایر کرد.

یک صدای خب مردانه جواب داد: اینجا کویر است.

ارتور اسپرن هم خود را ایتیلور معرفی کرد: اینجا سرویس فیلم شویی آماتور است. شما برای مایک فیلم را برای شستن فرستاد. آید و متاسفانه به اثر اشتباهی که از ما سر زده.

کویر بالحن خشکی حرف اسپرن را قطع کرد: ولی این حرف را ازیند که فیلم را هنگام شستن خراب کرده اید.

البته که همین را میخواستم به اطلاع تان برسانم. فیلم تقریباً بکلی سیاه شده است. اما یک امکان دارد که مصرف و خرج زیا دی برمدارد.

کویر پاسخ داد: این موضوع بخت چنه اورتباطی دارد. وقتی شما کار تانرا خراب کرده اید باید شما قیمت آنرا بپردازید. اسپرن به عجله جواب داد: او نهی. این کار از سرویس کوچکی مثل دستگاه شست و شویی نیست. در حدود پنجاه هزار پوند مصرف دارد.

ارتور اسپرن تما شای بعضی از فیلمهای را برای تفریح و خوشگذرانی مناسب و مطلوب می پنداشت. او فیلمهای را تماشا میکرد که بخودش تعلق نداشت. اسپرن یک لایور اتور شستن فیلمهای سینمایی سائیز خرد را افتتاح نموده بود. او پس از بکار انداختن موسسه اش در تمام شهرتوبالا رفته اعلانیهای کوچکی به نسبت بکار افتیدن دستگاهش نشر کرد و بهر دو دیوار اعلانیهای به این مفهوم چسباند:

تمام فیلمهای خصوصی را میشوید و این کار را کاملاً خصوصی انجام میدهد.

دیری نگشت که رجوع مراجعین زیاد شد و کار و بارش بالا گرفت.

البته قابل تعجب بود که زن و شوهرهای آبرومند در سنین متوسط به کمک شاتر اتومات فیلمهای مضحکی از زندگی خصوصی و دونفری شان می چرخاندند.

با انداختن نخستین فیلم توسط پروژکتور به روی پرده اسپرن شانس آورد. یک زوج سفید پوست و جوان را دید که یک سیاه تنومند و جوان را به منظور عشق و رازی سه نفری با خود همراه ساخته بودند. فیلم مملو از صحنه های عجیبی از روابط سه نفری آنها بود.

دومین فیلم را مگر تعجبش داد. دو موجود گوشت آلود در فیلم میلو لیدند و حرکاتشان برای اسپرن تبوع آور بود.

سپس اسپرن یک فلم بزرگ ۱۶ میلیه متر را روی پرده انداخت. اما این فیلم هم توقعات او را بر آورده نداشت و مطابق سبق میلش نبود. به روی پرده چیزی الماری خاکی رنگ چیزی دیده نمی شد. طوری جلوه می نمود که یک سیف پول را از یک گوشه بالا بصورت مایل فیلمبرداری کرده باشند. شاید یک زن برهنه با موهای بلوند در میان آن پنهان شده البته اسپرن اینگونه فکر می نمود اما دید که متاسفانه ابتداء دونفر پیدا شده یکی از آن دویه گونه ی مقابل الماری ایستاد که نفر دومی نمی توانست ببیند او چه میکند و چگونه دگمه ای را که بروی الماری وجود داشت به چرخاند. وبعد نفر دو می عین همان کار را را کرد. بدنبال آن پله دروازه الماری باز شد و نفر دومی صندوقچه های پول را از داخل سیف بیرون آورده پله دروازه الماری را در باره بست و وضع را بصورت اولی بر گرداند. صرف الماری در آنجا.

اسپرن پروژکتور را خاموش کرد و از لای دندانهایش اشیا قی زده به طرف میزی رفت که روزنامه ها و جراید روزهای اخیر به روی آن افتاده بود. اسپرن در میان او راق روزنامه ها به جستجو پرداخت. سر انجام با خوشحالی زاید آلو صلی یک ورق روزنامه را از میان آنها بیرون آورده مقابل چشمهایش قرار داد: عنوان درشت روزنامه ازین قرار بود.

استاد باز کردن سیف های پول باز هم هنرش را بکار برده است.

کویر این حرفها را زده از لایور بیرون رفت.

سر میلکم ماتپیز رئیس بانک رو پال مارچند مرد لاغر اندام با موی سفید، قیافه اشرافی و آرامش انگلیسی مآبانه اش شخص موقر و خشکی جلوه می نمود. ولی در آن لحظه رنگ صورتش بشدت سرخ شده بود. خطاب به مدیر شرکت سیف های بانک پسا عصبانیت غریبه شما تا آخرین پول مبلغ مفقود شده نزد بانک مسوولیت دارید. این صندوق های مسخره شما را سارقین بانک باید صرف پاک کنند.

مدیر شرکت تولید گاو صندوق های بانکی بسودی پاسخ داد: من بازم بهر فیلم که زده ام ایستاده گئی میکنم و میگویم تا وقتی یک نفر در رمز و ارقام مختلف سیف های پول ساخت مارانداند امکان ندارد مو فقی به باز کردن آن بشود.

رئیس بانک بالحن زنده ای اظهار داشت: یعنی شما مدعی می شوید که درینصورت که مامور ان و صرافهای معتد هشت نمایندگان بانک به یکباره وارد مسایل جنایی و پولیسی شده اند.

جان لایهام کمیسر پولیس دفتر جنایی و آمر شعبه سرعت شهر لندن اظهار داشت: به این ترتیب به هیچ نتیجه ای نمی رسیم. برای من بسیار عجیب است که این سارق بانک چگونه توانسته بهین سادگی خود را تابه نزدیک سیف پول در داخل نمایندگان بانک برساند؟ چطور مگر دروازه های نمایندگان بانک را هیچکدام قفل نبوده؟

رئیس بانک حرف او را قطع کرد: پس ما به کنیم؟ ما به اگر تاکید و هدایت شما در هر کجا زنگ های خطر نصب کردیم ما طاهرا بهترین و محفوظ ترین سیف های پول را خریداری کردیم و کمره های اتومات را هم نصب نمودیم.

لایهام متفکرانه اظهار داشت: صحیح کمره های اتومات. شاید همین کمره بتواند به ما در راه ادامه تحقیق و تعقیب کمک شود. شما در کدام مواقع کمره را بکار می اندازید؟ غالباً نباید درست در مواقعی باشد که کدام مسمان ناخوانده از طرف شب به سراغ سیف می آید به درغیر آن حالا یک تصویر از آقای سارق بانک را میدانشیم.

سر میلکم پاسخ داد: کمره وقتی به کار می افتد که زنگ خطر بصداد آید. علاوه تا کمره بصورت مرتب از طرف گنیشی عا د ر کنند پاک و مراقبت می شود.

کمیسر پولیس گفت: هوم. ممکنست در آله شاتر و سیستم عکسبرداری کمره تغییراتی وارد کرد یعنی در سوچ اتومات شبانه کمره تمیلاتی بوجود آورد. شما میتوانی اسناد و مدارک و کتلاک های کمره را در اختیار من بگذارید؟

سر میلکم مسما آماده بود کتلاک ها را در دسترس کمیسر پولیس بگذارد. در همان شب کمیسر سخت بالای اسناد در دفتر ریاست بانک سر گرم مطالعه شد. ضمن این تحقیق کمیسر به لست پاک گاری و تو قف دادن کمره هم نظر انداخت.

یک هفته بعد تر کمیسر لایهام هدایت داد. برایش یک اتاق شب باشی در نمایندگان نمبر بقیه در صفحه ۵۹

علیشیر نوایی

۲

تاینجای داستان

بهار شهر زیبای هرات را طراوت خاصی بخشیده است. خبر بازگشت علیشیر نوایی و تقرر او به حیث مهر دار دولت، چون حادثه مهمی در سراسر شهر انعکاس میکند.

در یکی از شبها که نوایی تنهاست درویشعلی برادرش نزدش می آید. هر دو پیرامون امور مملکت به گفتگو میپردازند نوایی تصمیم خود را مبنی بر اینکه میخواهد کتابخانه بزرگی را اسبابگذاری کند اظهار میدارد و میگوید که مسوولیت این امر را بدوشوی خواهد گذاشت.

فردای آنروز، بعد از آنکه نوایی در دیوان حضور می یابد، حسین بایقرا او را نزد خود فرا میخواند و راجع به امور کشور با وی بمشوره میپردازد و نظرش را در باره مجدالدین خواستار میشود. مستعجب آن ابوضیاء بازرگان معروف خراسان پیشنهاد میکند تا وجوه مورد ضرورت عاجل خزانه را بر سهیل مساعدت نقداً بپردازد. مشروط بر اینکه بوی صلاحیت داده شود تا وجوه مذکور را از طریق جمع آوری مالیات هرات دو باره بدست آورد. این پیشنهاد در اثر وساطت مجدالدین پذیرفته میشود.

— پی شهادت، نباید کار نا تمام بماند. جاروب را بگیر و ایجارا خوب پاک کن!

توغان بیک از طویله اسب خارج شد و بعد از آنکه لباسهای خود را تکان داد، بخانه مجدالدین داخل گردید. و دو زانو نشسته، چشمان کو چک محیل خود را بسوی او دوخت.

مجدالدین با خرسندی اظهار داشت:

— جوان، کار مهمی پیش روی است....

— بفرمائید!

مجدالدین در باره اینکه گردد آوری مالیات هرات در اختیار ابوضیاء قرار داده شده و درین امر خود وی نیز سهیم خواهد بود، درمورد اینکه چون درین روز هامبالغ زیادی به مصرف رسانیده، بنابراین آن شدیداً به پول نیاز مند میباشد و نیز در باره

توغان بیک هر روز یکی از اسبان اصیل خواجه خود را سوار شده در گوشه و کنار هرات به گشت و گذار میبرد. چکمنی نو در برو کلاهی جدید بر سر دارد جیبش هیچگاه از سکه خالی نمیمانند. او فردای همان روزی که به خدمت مجدالدین وارد شد خنجر گرانتهای

یادگار پدر خود را از گرو خلاص کرد و بعد از آنکه از غذای رایگان بقدر کافی تناول کرد، راه میخانه را در پیش گرفت و تلاش کرد تا با آن جوانان جهانگرد شهر که در میخوار کسی پهلوانی، اسب دوانی و تیر اندازی شهرت داشتند، طرح دوستی بریزد. در روزهای نخست با خواجه خود کمتر میدید، اما بعد از آنکه در خلال صحبت ها به اظهار نظریات و ملاحظات خود آغاز کرد، زود، زود نزد خواجه احضار میشد و صحبت های مفصل انجام میداد. توغان بیک در نزد خواجه خود کدام وظیفه قابل ملاحظه ای نداشت. در خلال دو سه ماه فقط چند بار به دشت ها سر زده از اراضی وسیع مجدالدین که از پدر خود به ارث برده بود، و نیز از امور دهقانی او نظارت بعمل آورد.

یک روز صبح بعد از صرف ناشتا هنگامیکه توغان بیک اسب سیاه سبک سیر را برای سواری آماده میساخت، برده موسفید نور بابا نزدیک آمده اطلاع داد که خواجه او را احضار کرده است.

توغان بیک مثل اینکه حرف او را نشنیده باشد، مدتی خود را به تنظیف اسب مشغول داشت و بعد از آن گفت:

سپاهی را که بخودش اختصاص پس پیدا میکرد، یکایک شمرد و ورق بزرگ کاغذ مزین بامهر هارا از میان اوراق کتابی کشیده گفت: (اینک... ایشم و یقیناً انتصاب تو است، باید آن را بدقت حفاظت کنی) تو غان بیک بدون آنکه وثیقه را بخواند، آنرا دولا نمود در جیب گذاشت و وداع کنان گفت: (اکنون برای من سفر بخیر بخواهید) و بیرون بر آمد و براسبی که نور بابا زین کرده بود، سوار شده براه افتاد. بر طبق عادت، اسب را بر سرعت میراند. در گرهای شدید روز، به دهکده ای وارد گردید. در آنجا نیز مثل اینکه دشمن تعقیبش کرده باشد، بر سرعت راه پیمود و در جستجوی محل متاسی برای فرود آمدن، اطراف خود را از نظر گذرانید و بالاخره نزد چارباغی از اسب فرود آمد. اسب خسته و کوفته خود را که کف چرک آلود عرق روی پوستش را پوشانده بود، بدرختی بسته، بسمت درختان انبوه چسبیده بهم حرکت کرد و بالای سر پیر زنی که در کنار جو بیار جاری از زیر درختان نشسته چرخ میرسید، تو قف کرد.

— مادر، مانده نباشی.

پیر زن تحت تاثیر صدای (غوغا) چرخ ریزی و «شراس» چریان آب آواز او را نشنید. تو غان بیک با زیانه خود بر شانه استخوانی او فشار آورد. پیر زن دفعتاً چهره لاغر و برچین خود را دور داده، سفیدی کم نور چشمان فرو رفته خویش را بحرکت آورد و طور غیر ارادی گفت:

— بیا، پسر، برایت چه در کار است؟

توغان بیک دستور داد:

زمین هموار کرد سپس در کاسه ای کلان دوغ آورد و در حالیکه بزمین چشم دوخته بود، آنرا به توغان بیک تقدیم نموده و خود دورتر رفته، به کوفتن چیزی درهاون بزرگ مشغول شد، توغان بیک کاسه دوغ را تا آخرین قطره سر کشید و سبیل تا - تار خود را پاک کرده نفسی عمیق کشید و تاز یانه و کلاه خود را یکسو نهاده بر بالین تکیه داد و چشمش را

همانطور بسوی دختر دوخته بسود هنگا میکه دلدار دسته بزرگ هاون را برداشته بشدت میگوید، سینه بر جسته اش در میان پیراهن کر باسی می لرزید. توغان بیک که سر زمین های گوناگون را دیده، در میان ملل واقوام و عشایر گوناگون زیسته، و در سرای بسا خوانین و حکام، با صدها دختر ماهروی رو برو شده بود بسا آنها از مشاهده این دختر دستخوش

حیرت و تعجب گردید و چون آرزو داشت بایکمی از دختران بیک ها و یا احکام وقت، طی مراسم پر شکوهی ازدواج نماید، بنابراین آن این دختر را برای معاشقه خیلی مناسب یافت. پیر زن چرخ نخ ریشی خود را جمع و جور نموده، با قامت خمیده نزدیکتر آمد و با علاقمندی مرسید بقیه در صفحه ۵۶



- بر خیز و فوراً دوغ بیاور! پیرزن، سر پر از موی سفید خود را که با پارچه لته ای بسته بود، تکان داده گفت: (خوبست پسرم) اما بدون آنکه از جاتکان بخورد، صدا کرد (دلدار- های دلدار!). دختری از عقب دیوار پشت فروریخته ای واقع در عقب درختان، دوان - دوان بیرون آمد و پادیدن توغان بیک مثل اینکه خجالت کشیده باشد، آهسته آهسته به جلو گام برداشت و چند گام آنطرفتر توقف کرد.

دلدار دختری ۱۶-۱۷ ساله بود قامتی بلند و بدنی گوشتی داشت. سراسر اندامش موزون و متناسب با هم، دارای رخساره های شسته سفید، ابروان نازک و نفیس و پوششاده سحر آمیز زیبایی و نیروی مرحله جوانی در ستاره چشمان سیاهش میدرخشید توغان بیک در حالیکه سراسر وجود او را از نظر میگذرانید گفت: (در حقیقت سر آمد تمام دختران بوده است) بیتی که اخبارش از یک محفل غز لخوانی در هرات، از جمله بسا ابیات دیگر توجه او را بخود جلب نموده و مقبول خاطرش واقع شده بود، بیادش آمد:

ترجمه:

آنکه بر رخساره گلگونش، نقش خال بست، موی وقامتش رانیز هما هنگ آفرید.

توغان بیک با خود چنین اندیشید: (گوی شاعر این شعر را بخاطر این ماهروی زبا سروده است)

دلدار با رخساره های گلگون از انفعال پرسید:

مادر، مرا بر چه کاری خواستید - دخترم، برای برادرت - بیک دوغ بیاور!

دلدار چشمان خود را از زمین بر داشته، نگاهی به توغان بیک افکند و بدون آنکه چیزی بگوید، خواست به عقب بر گردد، اما پیر زن او را متوقف ساخته، بملا یمت گفت:

- او نه... - آنجا خود زیور درختان سیب را نشان داد - فرش بینداز!

جوان، میخواهی خستگی در آوری.

توغان بیک که نگاه خود را از عقب دختر دوخته بود، طور غیرارادی سر تکان داد لحظه ای بعد دختر، شالی کهنه، با دو شک و بالشتی نو آورده، بمهارت روی

مردی با نقاب بقله

تا اینجای داستان :

گمنتر مامور لایق پولیسر به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.

الك معاون كميسر پو ليس به تشويق ديك گاردون به تعقيب مائتلند پير كه هر دهر موزى است هيبرايه. راي بنت جوان كه نزد مائتلند كار ميكند، به اثر تشويق لولا بسا نواپارتمان لوكس به كرايه گرفته مى خواهد به خدمت خود نزد مائتلند پير خانه دهد و تلاش خواهرش براى ادامه كار او نزد مائتلند به كدام نتيجه نمى رسد و او را ترك نميكند. ديك از طرف وزارت خارجه انگليس مامور حفاظت يك سند ميشود. اما اسناد از سيف منزل لارد فار ميلې بطرز اسرار آميزى به سرقت ميرود با تحقيقات پو ليس هاكن مدير كلپ هيرون گرفتار ميشود. اما هاكن بطرز عجيبى فرار ميكند و اكنسون پوليس به اثر اشتباهى كه دارد بكس هاين را كه مرا جمين در شعبات حفظيه استيشن هاى ريل به امانت مى سپرند در دفتر مركزى تفتيش مينمايد. در اثنائى تفتيش بمبى در دفتر پو ليس منقلب ميشود و اينك بقيه داستان.

شانرا بدیگر نزدیکتر بسازند. دیک دوری زد و پسوی عمارت دوم و سوم فابریکه روان شد. اکنون تعقیب کنندگان به او کافی نزدیک شده بودند. دیک در حالیکه خودش از نفسی و بیش رفتن مانده بود صدای یک نفر را بدنبالش می شنید ما در همان لحظه چشمش به یک دکمه زنگ خطر حریق به روی دیوار افتیده فوراً موضوع یک صحبت بی تفاوت و عادی سابق پیادش آمد. دیک با مشت شیشه جلو دکمه را شکسته، زنگ را بصدا در آورد. اما در همین لحظه چند نفری که بدنبالش بودند خود را به روی او انداختند. او بدفاع از خود پرداخت اما میدید که مجادله با آن تعداد نفر بیموده است و باید از موقع استفاده کند.

دیک با صدای سنگین و تپید یسد
آمیزی به آنها خطاب کرد : بچه ها
مرا بگذارید ، هاگن مرده است .

فرصت بسیاری بدی بود، زیرا در سمت
در همان لحظه هاگن از سمت مقابل
پیدا شد. البته سخت ذلّه و خسته
معلوم میشد. از شدت درد ر نگ
صورتش زعفرانی شده، علایم خشم
و خشونت در کلامش موج می زد. هاگن
به لحنی حرف زد که دیک نتوا نیست
معنای آنرا بفهمد و به تصور آن شد
که هاگن به لهجه ها لنیدی صحبت
میکند.

هاگن اظهار داشت: تو باید سزای این دام گذاری را در راه من ببینی
تو باید خودت توسط جریان برقی را
که برای کشتن من و رفقایم بوجود
آوردی، بمیری .
توسک !

هاگن مشتبی حواله صورت ديك
كرد ، اما ديك سرش را بيك سو
شسيده ومشت هاگن محكم به ديوار
خورد ، هاگن فريادى از روى خشم
بر آورده بطرف ديك حمله كردو با
ناخن هاى هر دودست به سروصورت
ديك افتاد درست همين حمله هاگن
باعث نجات جان ديك گرد يد ،
زيرا افرادى كه دستهاى ديك را محكم
چسبيده بودند ، بازوان او را رها
كردند تا بدين وسيله براى سر

لعنت بشما، چه شدید ؟

هاگن از پله های زینه شتابان بالا آمد و پایش را به روی تخته فلزی گذاشت. برای يك ثانیه خشك بر جای مانده، سپس ناله خفیفی از دهانش درآمد جسم سنگین اش عقب غلتیده از اثری افتادن او صدایی برخاست و با بلند شدن صدا ديك بفروردنگ بیشتر را جائز ندانست. به يك جست از روی تخته فلزی که به جریان برق وصل شده بود، گذشته، از روی جسد هاگن که در دهن دروازه افتیده و پته اول زینه را مسدود ساخته بود، عبور کرد. دفتر كوچك در پائين خالی بود. به روی ميز يکی از تفنگچه های خودش که شب پيش از كمرش باز کرده بودند، وجود داشت. ديك تفنگچه را برداشته به سرعت در رهرو طولانی فابریکه بنای دیدن را گذاشت. يك دروازه را که پيشرويش پيدا شد باز کرد و از عمارت بيرون رفت. صدای فریادی را شنید. و قتي رويش را برگرداند. دوتن از دار و دسته همکاران هاگن را در چند قدمی خود دید. ديك تفنگچه را از جيب بيرون آورده به روی آندوماشه را کشيده اما هاگن جاغور تفنگچه را برداشته بود.

تفنگچه بروو یهک اسلحه عجیبی

خزیده دست برد و کیبل را محکم
چسبیده با تمام قوت آنرا بطرف
خود کشید . در زیر فشار و قوت
پازوان دیک سلیتر کاشی که سیم
کیبل در آن بند بسود شکست
از شانس خوب پارچه های شکسته
سلیتر به روی انبار خاکروبه ها
افتاد و صدایی بر نداشت . نیم
ساعت بعدی رادیک باشتاب تب
آلودی فعالیت داشت تا اینکه پوش
رابری کیبل را جدا کرده ، سیمهای
مسی آنرا لچ ساخت . دستهایش
به اثر فعالیت سریع و عجله زیاد
خون آلود شده و ناخن هایش یک
سره شکسته بود . اما پس از یک
ساعت فعالیت شاقه موفق شد پوش
کیبل سیم را تا به آخر دور کند .
با خوشحالی متوجه شد که پله دروازه
به طرف بیرون باز می شد . و چون
تخته سنگین فولاد را بزحمت فراوان
بلند کرد ، آنرا طوری جلو دروازه
قرار داد که هر کسی میخواست داخل
اتاق شود ، مجبور میبود به روی
تخته فولادی پایش را گذاشته ،
بعد از آن وارد اتاق گردد . پس از
آن شروع کرد به پیچانیدن و
گذاشتن سیم کیبل لچ از سوراخ
های تخته فولادی .

او هنوز از کارش فارغ نشده بود
که روشنی روز سرزد و دامن افق
رنگین شده روشنی از سقف
شیشه بی فابریکه به درون قایید.
دیک صدای بچ و تجوایی زادر
پایین شنید و متعاقبا صدای خفیف
تراق بگوشش رسید مثل آنکه
کسی قفلک و زنجیر دروازه را
بچرخاند. دیک به روی سینه تا
نزدیک سوچ خزیده آنرا چرخانده
روشن گذاشت.

دروازه بشدت باز شد و يك تن
از افراد ها گن پای خود را به روی
تخته فلزی گذاشته ،پیش از آنکه
با فریاد خود نقری بعدی را که از
عقبش می آمد باخبر سازد صدادر
گلوش خفه شده بیهوش به روی
زمین افتاد و نقر بعدی هم نقش زمین
شد.

صدای هاگن راز یائین شنید :



رنگ از صورتش پرواز کرد. موتر خود را که راستی بروی چاین حرکت میکرد، مقابل دروازه زندان متوقف ساخته بدون تأخیر کوبه دروازه محبس را به صدا درآورد. دو بار دروازه زد، اما دروازه همچنان بسته ماند. دیک جوراب خود را از پهای درآورده، سند تعویق حکم اعدام را که کثیف شده بود، بیرون آورد. سند باخونی که از کف پای دیک جاری بود، رنگین و آغشته شده بود. دیک مجدداً کوبه دروازه نواخت و این بار خشمش به اوج خود رسید.

بقیه در صفحه ۵۷

دیک البها را بدینجه گزیده برای موفقیت خود دعا کرد. وقتی دیک به روی جاده عمومی پیش میرفت دروازه زندان از دور نمایان شد، درست در همان لحظه صدای زنگ ساعت کلیسا هشت ضربه نواخت. و این صدا ها در گوشهای دیک سخت وحشت آفرید. دیک میدانست که حکم محکمه در مورد اعدام رای بنت دقیقاً ساعت ۸ صبح در معرض اجرا قرار میگرفت. درحالیکه ترس شدید و وحشت زاید الوصفی قلبش را فرا گرفته بود، با شنیدن صدای زنگ ساعت

کرده خود بیشتر امکان حمله ولت و کوب را فراهم ساخته باشند اما دیک درست یک ضربت کاری به شکم هاگن وارد آورد. هاگن سوییذنی فریادی از روی درد برآورده به زمین غلتید.

پیش از آنکه دیگران به مددش برسند و دیک را دو باره گرفتار کنند، دیک گاردون به تنهایی گردبادی به دور خود پیچیده پای به فرار گذاشت و این بار بسوی دروازه خروجی فایر یکه پیش رفت. با تمام قوا خود شرابه دروازه خروجی رساند و در همان لحظه یکی از آن سگها خود را به او رسانده محکمش گرفت اما دیک به یک تکان او را به زمین انداخت. خودش بطرف جاده عجله کرد. صدای زنگ کلیسا فشارا پر میسا خست و دامن افق روشنائی صبحگاهی تازه رنگین میشد و نخستین اشعه آفتاب روی قبه های برنجی کلیسا می تابید. همه چیز به سرعت عجیبی روی داده بود.

یک موتر اطفائی به سرعت زیاد از آنظر جاده به سوی نزدیک میشد برای یک لحظه افراد بقیه با تعجب و دهان باز به طرف موتر اطفائی خیره ماندند. و آنگاه بدون اعتنا به غنمت شان عقب گرد کرده پابه قرار گذاشتند. دیک با اظهار چند کلمه به سردسته گروه آتش نشانی موقعیت را تشریح کرد در همان لحظه یک موتر دیگر هم از راه رسید و افرادی قوای اطفائی کسانیه بودند که از بقیه و دار دسته لشس هراسی انداختند.

در حالیکه هاگن را دست و پای بسته به موتر انداختند، دیک به ساعتش نگاه کرد. عقربه آن بالای شش قرار داشت.

دیک بسوی موتر رولز روسی زرد خود دوان دوان رفته، خود را در موقعیت بدی از لحاظ کمبود وقت میدید.

خو شبختانه هاگن موتر را خراب نکرده بود و با اولین شتارت به حرکت در آمد شاید اونقشهی در سرداشته که شخصاً از موتر استفاده کند. سه دقیقه بعدتر دیک باز حمت فراوان خود شرابه سینه کشید و تا به نزدیک موترش رساند لبها شش کثیف شده و جای خراشیدگی ناخن های هاگن در صورت او پیدا بود. دیک پشت جلوموتر نشسته به سرعت گلاستر حرکت کرد.

شماره ۲۱ و ۲۲

هزار مندان خا سمان

زیبار و یان آلمان و سر نوشته‌های شگفت انگیز شان



کارمیل

عین حال دوستی داشتیم که بوی فوق العاده اعتماد میکردم و امروز نیز مورد اعتماد من میباشد تا اینکه او را به همسری خود برگزیدم.

در انتخابات ملکه زیبایی شانس بسیار نداشتم زیرا موسسه تولیدات سامان آرایش ماکس فاکتور این پروگرام را تنظیم میکرد و موسسه مذکور خیلی میکوشید تا در جاپان برای خود بازاری پیدا نماید و لهذا آرزو داشت يك دختر جاپانی به حيث ملکه زیبایی انتخاب گردد و وقتی به آلمان باز گشت طوریکه خودش میگوید نه ماه تمام امضای خود را به علاقمندان می فروخت ، بعد به اختلال اعصاب گرفتار شد يك مدت هم مانکن بود. وی حکایت آشنایی خودش را با شوهر چنین تعریف میکند :

— در یکی از سواحل شنا واقع برلین با شوهر خود معرفت حاصل بقیه در صفحه ۵۸

از فرط غربت از بین میرفتم. و اما امروز خا سمان ای در لوهولن واقع لونه بو رک دارم و اگر حقیقت را از من پرسید با شوهر و فرزندان خویش در کمال خوشبختی بسر میبرم.

کار میلا که حالا ایبریک یاد می شود ملکه زیبایی آلمان میگردد :

بعد از اینکه ملکه زیبایی آلمان انتخاب شدم رقیبان من افواها ت غلطی علیه من شایع ساختند.

وی به خبر نگار شترن گفت آنچه مرا بعد از انتخاب شدن از همه بیشتر رنج میداد شایعاتی بود که علیه ملکه زیبایی آلمان انتشار داد بودند. آنوقت امریکارفته بودم تا باری در مسابقه ملکه زیبایی جهان اشتراک ورزم طی هفته های که در فلوریدا انتظار مسابقه را میکشیدم ناگزیر بودم که با منیجر اوپال که وسیله مسافرت مرا تا امریکا فراهم کرده بود تماس بگیرم. در پهلوی اطاق من يك راهبه زندگی میکرد. در

حالا دو کودک داریم یکی بنام نیک که نه ساله است و دومش نیکول بیش از شش سال ندارد. من حالا به حيث يك زن ، زنیکه مسشول تنظیم است بسر میبرم. من مجبور هستم اطفال خود را مکتب ببرم و عصر ها سوانهای مکتب شام را حل کنم گریتی داب که از يك خانواده متمول آلمان به شمار میرود تصور میکرد که زیر عنوان ملکه زیبایی کشتورس در زندگی پیشرفت سریعی خواهد نمود. ولی از اینکه در يك موسسه جراب فروشی کار میکرد و با آن موسسه تعهداتی داشت نتوانست با کمپنیهای فلم گیری قرار دادی عقد کند خودش میگوید روی هم رفته عده زیادی مخالف من در فعالیت سینمایی بودند و ازین جهت خسارات زیاد مالی را متحمل شدم. و از همه بیشتر مرا رنج میداد حالا ناگزیر شده ام مانعانه در برابر يك هزار مارك دریکی از مغازه ها بزرگ کارنمایم. اگر پدر من نمیبود



گریتی داب

معمولا زنی که از زیبایی و جمال بهره کافی داشته باشد و بنظر همه نعمتهای جهان در مقابل وجود او نهفته است و این اشتباه بزرگ به شمار میرود در ذیل به معرفی سر نو شست يك سلسله چهره های میپر دازیم که يك وقت زیباترین دختران کشور خود به شمار میرفتند ولی تقدیر آنان را به سر نوشت های عجیبی دچار ساخته است که یقینا برای خوانندگان محترم ژوندون خالی از دلچسپی نخواهد بود.

ملکه زیبایی سال ۱۹۵۷ آلمان

گریتی داب ملکه زیبایی سال ۱۹۵۷ آلمان بجواب خبر نگار شترن گفت :

— حقیقت این است که هیئت ژوری اوپال «موسسه ای که بهترین دختر را به عنوان ملکه زیبایی آلمان انتخاب میکند» بصورت ناخواسته سعادت شخصی مرا تامین کرد. در هامبورگ شخصي با من مصاحبه کرد و اتفاقا همین شخص همسر زندگی من شد.

کارل هانیس هولمن که فعلا همسر من است آنوقت که با من مصاحبه بعمل آورد متصدی پروگرام مودر تلویزیون محلی بود.



ملکه های زیبایی آلمان

اورا ندیده بودند فقط میدا نستند که او حرف میزند آنهم حرف ابلهانه "زن پیش میرفت کراچی بان مثل روزهای دیگر بنظرش احمق

و بیکاره جلوه نکرد اقلا همینکه به میدان جنگ رفته بود تو انست حس اعتماد زن را جلب کند و اگر موقع دیگری می بود شاید شینه یک کلمه حرف او را نمی شنید .

کراچی بان از دود صدا کرد .
همینطور مستقیم برو... آنها آنطرف تیه هستند، فهمید ی ؟...

شینه جوابی نداد ، بعقب هم نگاه می نکرد او این اراضی را بلد بود ، میدانست که تأمینان محاربه پیش از هزارگام باقی نمانده ، زن اندکی خسته بود ، دردی در پا هایش حس می کرد ولی بصورت غیر متر قبه به شدت قسم هایش افزود ، گام هایش را بلند تر بر میداشت ولی در عین حال میگوشتید آب از کوزه نریزد .

از بالای سرش چیزی مانند یک پرند گشت و لحظه ای بعد صدای انفجار تکانش داد . این صدا بلند تر و مهیب تر از صدای دیگر بود .

بقیه در صفحه ۵۹

ترجمه : زلمی نورانی

~~~~~

داستان بلغاری

نوشته : یوردان یوفکون

# شینه

گوش داد ، ابروهایش از هم دور شد و دوباره به زن نگاه کرد و گفت :

می شنوی ؟... آنها هستند .

زن گفت :

کدام ها ؟...

کراچی بان دستش را بلند کرد و گویی ماشینداری بدست دارد . او گفت :

ماشیندار ها ... بشنو ، ته ته می شنوی ... دو میکنند مثل داس ... او تو برو ... زود برو ... آنها آب میخواهند ... پشت همین تیه هستند ... خیلی گرم آمده اند من هم آنجا بودم .

در نزدیکی شهر زودخورد پشت دوام داشت میگفتند تعداد عساکر دشمن خیلی زیاد است و شهر را مورد حملات شدید قرار داده اند ، ازین سبب جوانان ، پیرمردان ، اطفال و زنان همگی بخاطر پیروزی دوست با وسایل دست داشته کمک میکردند محلی را برای وادرسی مجروحین اختصاص داده بودند و در آنجا لباس وادویه و پارچه ها برای بستن زخم های عساکر گرد آورده بودند . گادی های شهر برای انتقال مجروحین و کادوان کراچی ها جهت حمل و نقل صندوق های مرمی و مهمات جنگی بکار انداخته شده بود . مشکل عمدتاً رسانیدن آب برای جنگجویان بود . با مشک ها برای عساکر آب می بردند و این آب که ز سر شعاع آفتاب گرم و نامطبوع میشد به هیچ وجه برای جنگجویان کافی نبود . ساحه ای که خط اول محاربه بحساب میرفت ، بکلی بدون آب و جنگجویان خسته و تشنه بودند . هوای گرم و سوزان آن منطقه به اثر انفلاق مرمی های توپ و آتش ماشیندار و تفنگ بکلی خفقان آورده بود . سلاح جنگجویان به اثر آتش کردن و نبودن آب گرم شده بود .

جنگجویان آب میخواستند ، مردم با جدیت تمام از جاه ها و چشمه های دور با ظروف مختلف آبرابه اراضی خشکی که جنگ بالای آن جریان داشت می رسانیدند .

کسانی که با شتاب آنرا نقل میدادند چهره های مضطرب و پراز دلسوزی و اندوه داشتند . در میان آن جمع زنی هم دیده میشد ، او شینه نام داشت . کوزه ای را روی شانه گذاشته بود و میخواست از داخل شهر به میدان جنگ آب ببرد . او زنی بود قوی با اندام رساستش را میشد چهل سال تخمین زد . مردم شهر همدیگر را می شناختند و با خصوصیات همدیگر آشنایی داشتند . و این زن هم خصوصیاتش را داشت که موجب شهرتش میشد . او زنی بود فقیر و لی سرسخت و زحمتکش ، عجیب این بود که در مواقع عادی و غیرعادی کسی نتوانسته بود خصوصیت بدی را در وجود او پیدا کند ، وقتی که در مورد او حرف میزدند دست خود را بعلامت حق شناسی بلند کرده از انیسرو استقامتش را تعریف نمودند ( شینه ) با اطلاعی که آنها هم ظروف کوچکی را از آب پر کرده با خود گرفته بودند بطرف میدان جنگ روان بود . میخواستند بدانند که جنگجویان دیگر چه چیز ضرورت دارند . او شنیده بود که آب برای نوشیدن و سرد ساختن ماشیندار ها لازم است او دوباره این ماشیندار ها چیزی نمیدانست و نمی فهمید که چرا این ابزار جنگی به آب ضرورت دارند . در بین راه شنید که میگفتند : ( خیلی گرم آمده اند ... دیگر نمیتوانند فیر کنند ... ) برای آنها آب لازم است ... او فهمید که باید عجله کند و پیش برود . دود غلیظ قسمت های مختلف فضا را پر کرده بود ، از هر گوشه صدای فیرهای پیاپی بگوش میرسید . صدای فیر ماشیندار ها او را بیاد آواز ماشین خیاطی اش انداخت ، او عساکر را میدید ... او دید که چگونه موضع جدیدی را اشغال کردند . ولی او از عملیات شان چیزی نفهمید ، فقط میدانست که جنگ جریان دارد از طرف مقابل کسی می آمد . او آن سرد را شناخت ، او کراچی بان بود که ( گیرو ) نام داشت . کراچی بان وقتی که نزدیک او رسید بدون اینکه تعجب کند پرسید :

تا اینجا چطور آمدی ؟...  
شینه بدون اینکه سوال او پاسخ بدهد گفت :

حالا وضع چطور است ؟...

کراچی بان بعقب تگاهی انداخته گفت :

بد نیست ... دشمن را متوقف ساخته اند

دشمن از پیشروی بازمانده .

کراچی بان بازم نگاه به جبهه انداخت و

ادا مه داد :

آنها هیچ چیزی کرده نمیتوانند ... اما تو خوب کار کردی ، جنگجویان ما به آب ضرورت دارد .

کراچی بان لحظه ای به صدای ماشیندار ها که آنطرف تیه بصورت لاینقطع فیر میکردند



مخلصان حقیق

[illegible]

مستحق

ریختل نمود و بعد از آن در آنجا که داد و در آنجا که داد

تاپستان آندرسن به آواز ضعیف و آهسته  
آهسته آهسته در راه طعنای دل به آواز

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لِمَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَاحِقٌ لَهُ يَوْمَ الدِّينِ هُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ لِيُخْبِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا بِحَقِّ الْيَوْمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ  
 زُونْدُون  
 17 قُلْ هُوَ

من  
برای

روز گذشت و شب فرارسید و شب هم میگذشت  
شب سیه‌گینی بود ماریا گمان میکرد که وحشت  
داخل خانه شده است مرده بسته و کفن  
گرفته بود و شمع هابالای سر جسد روشن  
بود سکوت شوم خانه را فرا گرفته بود  
حرارت اطاق زیاد و بوی زننده اطاق را فرا  
گرفته بود از خستگی شب گذشته ماریا  
میخواست استراحت کند و لی مجبور بود بالای  
سر مرده زانو بزند ماریا نمی‌خواست  
مستخفین و لینا درباره او سخنان بد بزنند  
توانست این حالت را تا نیمه های شب طاق  
بیاورد ماریا شروع بلرزیدن و تب سوزان  
ویرا گرفت لبانش خشک و رخسارش گرم  
و زرد شده بود .

باقی دارد

من و خانم کاپیتان همه شب اینجا  
بودیم دوایتا شاید در حدود ساعت یازده  
شب درد طاقت فرسای را احساس کرد  
گویا که حالتش بدتر میشد بعدا آهسته آهسته  
آرام شد مثلیکه او بخواب میرفت . درین  
موقع ماریا داخل اطاق شد و لینا با و  
سر گوشی از مردن کاپیتان خبر داد ماریا لبانش  
را چطوریکه گمان میرفت چینی میزند و لی  
بعوض بطرف بستر رفت و خاموش در کنار  
بستر زانو زد .

\*\*\*

خبر مرگ کاپیتان به همه جا تیت شد ولی  
میت برای تسلی دادن آنجا نیامد و او باید  
اولین کسی میبود که سراغ شان می‌آمد .  
ماریا بیپرده تمام روز انتظار میت را داشت

ولی بیاوردی ماین جاباشیم .

هر دویشان کنار بستر اونستند اندرسن  
بخواب رفته بود یک خواب راحت که تمام  
شب را گرفت صبح وقت ماریا اطاق مریض را  
ترک گفت و گفت که خیلی خسته است لینا  
بنفکری فرورفته بود که داکتر داخل اطاق  
گردید . داکتر نزدیک اندرسن رفت با چهره  
تعجب زده گوش قرارداد دست کاپیتان را  
گرفت و دوباره آنرا دفعتا رها کرد و پرسید:  
- اوکی مرده چرا خبر نگردید .

لینا از مالیدن چشمانش صرف نظر کرد و  
گفت :

- مرده آیا بادر مامرده ؟  
- پس تو میدانی چرا این جانی بودی ؟

- نه من احساس میکنم دردم کم شده میروم  
و گمان میکنم بزودی بخواب خواهم رفت .

ماریا گفت :

- لینا چه باید کرد اومیگوید که دردش  
کم شده میروم آیا عقب داکتر روان نکنیم ؟  
لینا در حالیکه خیلی خواب آلود بود و خمیازه  
میکشید جواب داد :

من نمی دانم . داکتر گفت امشب دوباره  
می آید همینطور نگفت ؟

و در صورتی که درد کم میشود و به خواب  
میروم .

ماریا به آهستگی گفت :

- من هم همین طور فکر میکنم اگر چیزی  
واقع شود بزودی عقب داکتر کسی را میفرستم





عالم توجتار بیگوف

مترجم : ژرف بین

## بودنه باز

- اوه ، هو خانم جان چه تلویزیون قشنگی ! از کجا گیرش آوردی ؟

سلطان پهلوان به کار و بار همیشه اش میبوی داخت و بودنه هایش را از یلکا خلطه به خلطه دیگر میانداخت و سر گرم بود همینکه خانمش عایشه خانم از کار بازگشت نمود بدون آنکه سرش را از کارش بلند کند و یا رویش را بگرداند گفت :

- چطور که امروز گرنگ گرنگ راه میری - مانده شدی ؟ معلو مدار ، وقتیکه خانم صاحب از صبح تا شام سر کرد ها بماند لازم نیست که انسان ده رفتارش خرام جستجو کند . در همین لحظه اطرافش را می شنود که می گوید :

- هله کمکم کو !

سلطان پهلوان رویش را برگرداند و همینکه به زنش دید مات و مبهوت در جایش میخکوب شد : عایشه خانم را دید که در آستانه در ، در حالیکه یک پایه تلویزیون را به دوش دارد ، ایستاده است .

سلطان پهلوان نزدیک بود از خوشحالی منفجر شود :



همان بهتر که دست بی هنر در آستین باشد.

خانمش به مشکل نفس عمیقی کشید و مثل اینکه گفتن یک حرف هم برایش ثقیل تمام میشد گفت :

- تو خو اول کمکم کو که ای سبیلی ره ده زمین بانم باز قصه میکنم . بورت تېلفون کدم ، فکر کدم که به کمکم می آئی و قسرا ر استقبال میکنی ..

- تو خو میفامی عزیزم که مه تېلفون را نمی ور دارم : گفته نمیشه یک دفعه ده تېلفون رئیس ماباشه و کار نوی ره به مه بسپاره صبر صبر حال می آیم نمی بینی که مصروف هستم لازم است که این بودنه را هم در خلطه نه پیدا زم . - آخ مورد وم ... اوخ که چه گردنگی اس ...

- خو همینطور که تال میتی شاید از دستم خطا بخوره ... سلطان پهلوان وار خطا می گوید :

- چی مره هله پته می سازی چیزی سوخت ، در گرفت ؟ گفتم که حالی میایم کمکت می کنم اول بودنه ره ده جایش پرتم باز ... یعنی که این تلویزیون نه خریدنی بلی ؟ یعنی که پیش تو پیسه هایی بود که از مه پشتان کنده بودی بلی ؟ مه پول ندارم که بره بودند گک هایم دانه بخرم ،

پولی ندارم که پیکری سر بکشم و جنات شما تلویزیون میخرن ... پخیالم که دلته تلویزیون کهنه ما زده ... همیطو نیس ؟ عایشه خانم بدون آنکه دیگر منتظر شوهر بماند خود را نزدیک صفحه حویلی ساخت و گفت :

- اگه توام مثل مه کار میکنی پیسه های ما برای همه چیز کافی میبود ... آخ که چه گرا نگسی اس ...

سلطان پهلوان در حالیکه هنوز هم با بودنه پاهایش مشغول بود رویش را نیمه بطرف خانمش دور داره گفت :

- نه که تلویزیون به قسط گرفتی ؟ قسط اولشه چند دادی ؟

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

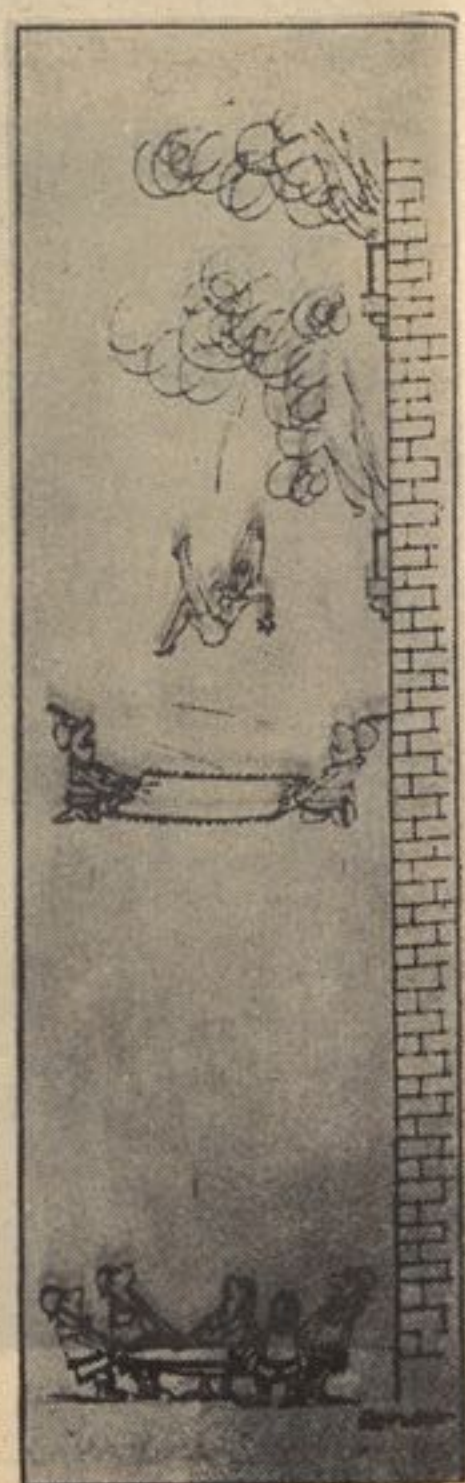
سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

## بهترین مرد

یکی از مجلات فرانسوی مسابقه ای ترتیب داده بود که بهترین مردان شهر را تعیین کند مردی در وصف خود نوشته بود :

- من سیگار نمی کشم ، قمار بازی نمی کنم ، بهمسرورم وفا دارم و هرگز بزنی دیگر نگاه نمی کنم ، آرام و مطیع هستم ، شبها خیلی زود میخوابم و صبح ها نیز زود بیدار میشوم و همه کارم را شخصا انجام میدهم.....

در پشت نامه این جمله نیز اضافه کرده بود: من دزده سال گذشته اینطور بودم..... چون این مدت را در زندان بسر میبرم .



بدون شرح

شماره ۲۱ و ۲۲

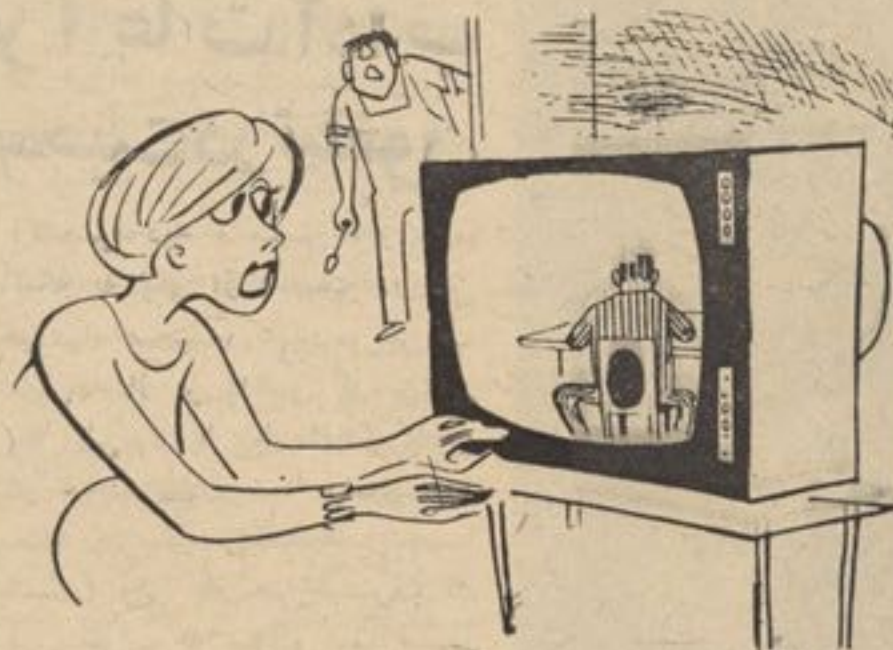
## پیری

روزی یکی از دوستان (جاوین) زوباو کرده وگفت.  
راستی (جان) تواز چه وقت احساس پیری کرده ای ؟  
جان وین بلافا صله گفت  
- روزی بیک خانم جوان چشمک زدم ، میدانی او از من چه پرسید؟  
نه - چی پرسید؟  
- هیچی ... گفت آیا چیزی -  
بجشمتان رفته آقای جان وین .



## حسادت

خانم وقتی وارد آشپز خانه شد دید نوکرش به امور پست مشغول عشق بازی است. مامور پست به محض دیدن خانم فرار کرد و خانم روبه نوکر کرد وگفت:  
- دختر بی حیا .... خجالت نمی کشی ، بگذار آقا بیاید همه چیز را برایش بخوانم!  
نوکر شروع به گریه کرد و تا چاشت دست به هیچ کاری نزد چون خانم دید او چپ نمیکند، گفت:  
- دیگر اینقدر گریه لازم نیست.... مگر از آقایان اندازه میترسی؟  
نوکر حق حق کنان گفت : - خانم ، شما هنوز نمیدانید آقا چقدر حسود است .



تلویزیون درست شد و لسی عکسها و آدمهارا چیه نشان میدهد

## زنها

خانمی سرا سیمه وارد محکمه شده وگفت  
- ببخشید آقا دوسیه طلاق من و همسر من کجاست؟  
رئیس محکمه گفت:  
چکار دارید .... شما که هنوز هیچکدام آنرا امضا نکرده اید؟  
خانم نفس زنان گفت میخواهم آنرا بسوزانید و نابود کنید  
رئیس محکمه با خوشحالی گفت:  
- تبریک حتما آشتی کردید.  
- نه ، نیمساعت قبل شوهرم با موتور تضاد کرد و مرد... حالا  
میخواهم از اداره بیمه ادعای خسارت کنم .



از بالا به پائین بدون شرح

## قهوه

زن و شوهر سخت باهم جنگ کردند ، خانم عصه انی شد و بکسش زابست وگفت:

حالا میروم به شهر خود نزد مادرم و دیگر هرگز پابه خانه تو نمیگذارم.

شوهر با خونسردی دست خود را در جیب کرده و یکمقدار پول بیرون کرده وگفت:

- بیا بگیر اینهم خرج رفتنت.  
زن پول را گرفت و با او قات تلخی گفت:

- پس خرج بر گشتم چطور میشد. ۱۹

## حالت افسردگی

حالت افسردگی طبیعی و غیر طبیعی از هم فرق دارد این فرق را از سه نقطه میتوانیم سراغ نمود .

۱ - علت افسردگی طبیعی معقول و قابل تشخیص است و از غیر طبیعی مهم و نا معقول معلوم میشود.

۲ - حالت افسردگی غیر طبیعی خیلی شدید میباشد حالانکه طبیعی آن آنقدر شدت ندارد.

۳ - جوانیکه بحالت افسردگی غیر طبیعی گرفتار است کاملاً زیر اختیار آن حالت میباشد و خویشتن را کنترل کرده نمیتواند حالانکه افسردگی طبیعی زیر اختیار شخص است معلمین باید باین فرقها خویش را ساخته و اشکال غیر طبیعی آنها بشناسند .



وضع اکثر مردم از یکروز بروز دیگر کم و بیش فرق میکند. لاکن یکعده مردمان اند که تغییر وضع شان شدید میباشد باندازه که باوقات مختلف کاملاً يك شخصي دیگر میشوند این حالت در جوانان نورمال عام است شاید آنها بارزوی ما چرا میباشد و یا شاید هم عاشق و هیجانی میشوند و یا شاید از حیاط یکنواخت و دل زننده به تنگ آمده اند ، بر علاوه جوانان با انگیزه های اجتماعی و هیجانی بسیار احساس هستند هر گاه سدو یا مانعی در راه شان واقع گردد حس میکند که بی کفایت اند و همان است که مقوم و افسرده میشوند.

## مواظات آداب صحبت در تلیفون

اکثراً دیده می شود - زمانیکه به یکی از شعبات دولتی میخواهید صحبت کنید - طرف مقابل بعد از بر داشتن گوشی می گوید (بلی) و یا (بفرمائید) که این روش جواب دادن شما را مجبور میسازد بپرسید (ببخشید اینجا کجاست) ولی باز هم طرف در عوضی جواب به سوال شما می پرسد (کجا را کار دارید) .

حالا اگر دقت شود این سوال ها و جواب ها اقلایک دقیقه وقت را در بر میگیرد که این وقت بکلی عبث ضایع شده است .

اصلاً به نظر بنده - بهترین طرز جواب دادن در تلیفون اینست که وقتی زنگ میاید - گوشی را بر دارید و بگوئید - به طور مثال (شعبه پست پارسل - بفرمائید) که بدین ترتیب هم خود را معرفی کرده اید و هم از ضیاع وقت جلوگیری نموده اید .

در اکثر شعبات وقتی زنگ می زنید گوشی بر داشته میشود و میگویند (بلی) و شما میپرسید (فلانی را کار دارم) و طرف بدون



در نظر داشتن آداب معاشرت جواب میدهد (تو که هستی) که این طرز تکلم نه تنها شخصیت خود او را بد معرفی میکند بلکه به حیثیت جانب مقابل نیز بر می خورد .

امید است آن عده از هموطنان عزیز که ازین روش پیروی میکنند در این مورد توجه نموده و باعث ضیاع وقت دیگران نگردند .

محمد هارون شپز از خیرخانه مینه

## از جهان ستارگان

اکثر از خوانندگان از جمله ژوندون خاتم را کل و لش ستاره زیبای سینمای هالیوود را میشناسند اما نمیدانند که این ستاره زیبای سینما خوش ندارد که او را مادر دو فرزند بخوانند.

راکل و لش دختری پناهم تانی که سیزده سال و پسری بنام دمان دارد او ظاهرا در مقابل عکاس خود را خوشحال و سر حال نشان داده اما خدا میداند که آیا واقعا او خوشحال است یا خیر؟ بحر حال این يك حقیقت است که او صاحب دو فرزند است و درین جای شك نیست که خانم را کل و لش در سن قرا دارد که اکثر از خانمها آسرا خوش ندارند که در آن سن قرار داشته باشند اما چه میشود کرد این يك حقیقت است، حقیقت شیرین برای دخترش که روز بروز بزرگ میشود و حقیقت تلخ برای خودش که روز بروز ....



اصلاح ازین وضع وجود داشته باشد ولی برای من این راه ها خیلی پر پیچ و دشوار مینماید. اما من تلاش خود را میکنم که خود را نجات دهم و امید دارم که در این راه موفق شوم.

اگر از من پرسیده شود که چرا چنین بار آمده ام میگویی که فامیل من باعث شده که امروز جوان خجول و پس رفته بار آیم در آنوقت ها بود که ده، دوازده سال بیشتر نداشتم اگر میخواستم مطلب و سخنی را بگویم و یا در کدام موضوع اظهار نظری بکنم به دهنم زده میشد و به من میگفتند که تو را چه ماند و گپ زدن و اظهار نظر نمودن و صد ها مسایل مانند این بود که قدرت حرف زدن را از من سلب کرد حال که بیست و سه سال دارم و در صنف سوم پوهنتون درس میخوانم در بین رفقا به دختر خجالتی و کمرو معروف شده ام تصور نمایید که در بین دوستان، آشنایان و فامیل انسان جای نداشته باشد چه وضع برایش دست میداد آیا جوان امروز باید چنین باشد؟

مسلمایان هم عقیده هستند که نه. ولی چرا این پدر و مادر ها سبب میکردند که این وضع را برای فرزندانشان بوجود آید و یک دنیا غم و بد بختی را برای شان بخرند در حالیکه با کمی توجه در گذشته به حال امروز چنین حالتی را نمیداشتم.

## چرا من خجول و پسر فته هستم؟



## در جستجوی دوست

آدرس - لیسه نادریه - فقیر حسین اندو هکین - متعلم صنف یازدهم دال لیسه نادریه .

اینجانب عبدالنبی متعلم صنف یازدهم لیسه محمود طرزی میخوام باکسانیکه درباره موضوعات مختلف اجتماعی علاقمند باشند مکاتبه نمایم.

آدرس - لیسه محمود طرزی - عبدالنبی - متعلم صنف یازدهم .

صفحه ۴۷

اینجانب قادر میخوام باکسانیکه به موسیقی، سپورت و مطالعه کتاب علاقه دارند مکاتبه نمایم.

آدرس - قادر، شعبه ثبت آواز، افغان فلم .

بنده میخوام با علاقمندان که در موضوعات شعر و ادب و هم در قسمت سینمای هندی و غربی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایم.

چرا مرا جوان خجول و پسر فته خطاب میکنند آیا واقعا من چنین هستم؟ فکر میکنم که واقعا چنین باشم.

امروز که بیست و سه سال از عمرم میگذرد میخوام مانند صدا و هزاران جوان دیگر باشم، میخوام مانند آنها جرئت داشته باشم و از جوانی خویش لذت ببرم ولی افسوس و صد افسوس که چنین نیستم. این پسر فتگی و خجول بودن را از کجا گرفتم، چرا امروز جوان بر عقده و در عین حال احساساتی بار آمده ام. امروز که از چنین وضع رنج می برم و گاهی باعث رنجش دیگران نیز میشوم آیا قادر خواهم بود که خود را ازین وضع نجات بدهم؟ نمیدانم فکر میکنم تا دیر زمان موفق نشوم بآنکه راه زیادی ممکن است برای



# ورزش

## ورزشکاران ما و موافقت‌ها به شیده ♦ ♦ ♦

آمد. هنگامیکه تو چه یک گروه ورزش معطوف گردید، گروه خوشبین به ورزش، گروه هیکه میخواستند با به های اصل ورزش را در کشور بازم آباد سازند.

خوشبینی مردم ما به ورزش بیشتر گردید و از حد و انداز

زیادتر اشتیاق به ورزش پیدا شد. مردمان زیادی ازین میان به میدانهای ورزشی پناه بردند و به دیدن بازی های خوب پرداختند. بازیهای خوب را که گروه سرپرست ورزش در

ورزش ها مختلف است ولی در صدر که با بست از همه او لتر به آن توجه شود چند تا از ورزش های است به سطح بین المللی که زیاد تر از همه در سطح جهانی مقام ارجمنندی

متواتر بود. و در همان زمان ورزشدوستان این خطه با ورزشکاران باهمخوانی تمام بسوی ورزش میدیدند و افسرده خاطر میگرددند. اما قسمیکه در بالا گفته آمد مردم ما از ورزش بدش نمی آمد اما از وضع ورزش دل خوش نداشتند.

تا اینکه بعد از کودی چند دنیای ورزش و تحرک بوجود آمد، در ساحات دیگر، تحرکات صورت گرفت در ورزش نوعی و کودی که بود آهسته آهسته از میان برداشته میشد و تا اندازه بر داشته شد.

تحرکات به اشکال مختلف در ورزش بوجود آمد تجمع ورزشکاران صورت گرفت. تیم های ورزشی بازم به فعالیت آغاز کرد. این وضع درین زمان، عصر جدید ما، بوجود

روشنی داشت و نام پر عظمت و تاریخی این خطه را با ورزشکارانی خوبی که تربیت کرده بودند میان جمعیت های دیگر با نام درشت و خط جلی معرفی داشته بود و هنگامیکه کشور ما ستاره های شرق پهلوان قهرمان و در ساحات دیگر ورزشکارانی مختلفی خوب بارآورده بود، نامیست از بین نرفتی و باقی.

هنگامی راهم بیاد داریم که ورزش را در کشور ما بعنوان هیچ معرفی داشته بودند یعنی کمیته ورزشی بنام «ریاست اولمپیک» در داخل و بطناً فرسوده شده بود و ورزش کارانی را که خیال ترقی را در ورزش بسر میبرد و رانیدند با وسیله سختی با بیرحسی کامل بسرشان کو بیده شده بود و این وضع چند سال

خوشبختانه باز بازار سپورت در کشور ما گرم است و ما نه صرفاً دیگر مردم ورزش دوست کشور ما به کوششهای که برای ارتقای سویله سپورتی در کشور صورت میگیرد، با خوشبینی تمام به آن نگرینسته و هر آن انتظار کوشش های جدی تر را در ورزش ها وساحت فعالیت آن دارند.

مردمان افغان زمین که در تحت شرایط ضیق از خود شهکار هانشان داده اند، در رشته ورزش نیز ازین شهکاری ها کم نبوده و یکتعداد زیاد ازین شهکاری ها را مردم ورزش دوست این کشور با ستان آریای نای پر عظمت تاریخی چشم دیدن قرار داده اند.

ورزش که در کشور ما گاهی به اوج وزمانی به اعتدال و روزی انحطاط و با چشم سر شاهد آن بوده ایم برای مردم این خطه چیزی ارزشمند نیست که با کوشش های عجز لانه این و آن سطح فعالیت آن در بطن توقف نکرده و برای مردمان تماشاگر ما دلبد کن تمام نمیشود.

چه ورزش از خود ما ست و برای ماست. چیز های که از میان جمعیت و یک اجتماع بزرگ بر خاسته باشد اصیل میباشند و پدیده های اصیل در همه جا ارزشمند و دوست داشتنی است و ورزش هم همین صفات را دارد.

پس اینکه ورزش اصیلیت دارد، چیزی با ارزشی است و در میان جمعیت بزرگی که فرهنگی ملی چندین هزار ساله دارد، باز هم مقام الیری بخود اختیار میکند و اهمیت خود را بیشتر تبارز میدهد هنگامیکه ورزش در کشور ما جرقه های



خاطره آن ایامیکه برای تشکیل تیم ملی مسابقات هیجانی بی برپا شده بود

مترجم، ع (غیور)

# دسپار تاید دورزشی لوبو خاورم

## بین المللی تورنمنت

دارد، و به پرورش اینها زیاد تر وزود تر باید پرداخت، و پر داخته شد.

«ریاست او لمپیک افغانستان» به تصمیم اینکه ورزش در کشور بازهم سطح قابل توجه را در جهان داشته باشد، تیم های ملی را در بعضی از ورزش ها بوجود آورد.

خلاصه تیم های ورزشی مختلفی در کشور موجود است که با عمر کمی که دارند نتایج مثبتی داده اند که بینندگان را متوجه خود ساخته اند یعنی بازی با شطرات که از طرف آنها صورت میگیرد. نما یا نگر واقعیت است که ورزشکاران ما استعداد فوق العاده ورزشی را دارند.

کمیته ورزشی افغانستان همواره درصدد دیگر موضوعات مسابقات باکشور های دوست را قرار داده است و میگوید، با بازی این تیم های نو بنیاد با دیگر تیم های مجرب کشور های دیگر با تکنیک های خوب و پر ما به رابرای ورزشکاران افغان بوجود بیاورند.

خاصیت همین تیم های ورزشی فوتبال افغانستان که بعد از ملی درصدد

قرار دارند، استعداد های خوبی در میان ایشان است که بازی با دیگر تیم های ورزشی استعداد های ایشانرا بارور ساخته و میسازد. تیم منتخب افغانستان که یکی از تیم های فوق العاده خوب و با ارزشی ما است و امتحان خود را در روز های مسابقات که در جشن صورت گرفت از نظر بینندگان گذشتانده، نتایج آن با اینکه ظاهر آ ناکام بود، ولی میتوان مو فقیتهای پوشید و مکتوب را با دید وسیع و عمیق به درک آن مو فق شد.

اینجا ست که نظریه بدینانه از سر این تیم پر ما به ما رد گردیده و به آن ازدید گاه دیگری به مشاهده شروع میگردد.

بهر صورت مسافرت تیم های ورزشی ما در کشور های خارج که به غرض انجام مسابقات دو ستانه صورت گرفته عملی است خوب که نتایج آن به آینده قریب در مسابقات بین المللی آشکار می شود.

گرچه مسابقات در کشورهای بقیه درص ۶۲

تنو ورزشکارانو به کبسی برخه واخسته .  
ورو ستیو احصائیوی را پورونو ونبودل چه ۱۹۷۲د کال خخه د ۱۹۷۴ کال دجولایی دمیا شتی تر خوارلسمی نیته پوری خه دپاسه پنخه خلویبنت زره تنه ورزشکاران دبالقان دحوزی په هیوادونو کبسی دسپار تاید دورزشی تمریناتو خخه استفاده کپیده .  
ورزشکارانو ددی له پاره چه



دسپار تاید دتمریناتو یوه په زړه پوری منظره

۱۹۷۴د کال دورزشی تمریناتو له اود ۱۹۷۴ کال دجون دمیا شتی په پاره خانونه چمتو کړی وی ۱۹۷۳د کال دنوامبر دمیا شتی تر وروستیو شویده چه ددغو لوبو وروستی دوره ۱۹۷۴د کال داگست دمیا شتی په لومړیو ورځو کبسی سرته ورسپړی دویلو وپخبره داده چه په دغو لوبو کبسی دپښوونځیو او تربیوی مرکزو په شاگردانو علاوه دفا بریکو کار هیوادونو کبسی خه دپاسه یو ملیون پنخه لکه دری نوی زره تنه ورز - شکاران په یودپرشو بیلو بیلو ورزشونو کبسی گډون کوی .  
باید لوبی وشي اوبه عین حال کبسی دوی ته جا یزی ورکړی شي .

به خاطر زیبایی و سلامت پاها:

فرستنده: سیده ش.

## پابرهنه راه بروید!

شما بطور متوسط روزی ۱۰۰۰۰ قدم راه می‌روید، اما شاید یکبار هم بفکر راحتی و سلامت پاهایتان نباشد. درباره این عضو فعال بدنتان چه میدانند؟ آیا میدانید که هر یک از پاهایتان ۳۶ استخوان دارد و این تعداد یک چهارم استخوانهای تمام بدن است؟ آیا میدانید که پاها را دیرتر از بقیه اعضای بدن میتوان گرم کرد، زیرا پاهای قلب دور هستند و گردش خون در آنها ضعیف است! اگر پاهای زیبا و سالمی دارید، باید از مادر تان تشکر کنید، زیرا پوشاندن پوت هایبه اندازه پای شما، سلامت و زیبایی پاهایتان را آسیب شده است. پوشیدن پوت ها تنگ و یا کشاده در هر سنی به پا آسیب می‌رساند، اما در کودکی که پادر حال رشد است ناراحتیهای بیشتری بوجود می‌آورد.

برای سلامت پاها، هر روز پنجه پاهایتان را ورزش دهید، بشکلی که تمام عضلات کوچک انگشتان پا حرکت کنند پیاده روی ورزش بسیار خوبست، به این شرط که از کفش های سیورت پشت و جلو بسته استفاده کنید. یکی از تمرین های خوب برای کف و به خصوص پنجه ها پا آنست که روی زمین بنشینید و پاها را صاف قرار دهید و بعد به کمک پنجه پا قلم را از روی زمین بردارید. این تمرین را با هر بایست بار انجام دهید. استراحت و شستشوی عوامل دیگر زیبایی و سلامتی پاهاست. روزی چند ساعت بدون پوت و جوراب در خانه راه بروید و بنشینید. عصرها پاهایتان را با آب سرد ماساژ دهید و بشوید تاخون در پاها سریعتر بگرددش و آید و به کف پاهایتان برسد.

برای زیبایی پاها، ناخنهای پاهایتان را مرتب کنید و پس از شستن و خشک کردن پاها، ناخنها را رنگ ناخن بزنید، توجه داشته باشید که خشک کردن پاها، به خصوص میان انگشتان، بسیار مهم است. رنگ ناخن زدن های پادرسر مثل رنگ ناخن زدن دست است برای این که پراحتی بتواند به ناخنهای رنگ بزند، چند تکه اسفنج در میان انگشت های پاهایتان بگذارید تا انگشت ها از هم فاصله بگیرند.

اگر پاهایتان دچار کدام ناراحتی پوستی شده است بهتر است پیش از هر کار به

داکتر مراجعه کنید، زیرا مسلما خودتان نمیتوانید این ناراحتی را درمان کنید و احتمالا وضع را بدتر از آنچه هست میکند.

مساله مهم دیگر، نگهداشت پاها، به خصوص در تابستان است، زیرا بوی عرق پا برای بسیاری ایجاد ناراحتی میکند برای رهایی از این مشکل باید هر روز پاهایتان را بشوید و جورابهای تان را عوض کنید. اگر بوی پا رفع نشد، از مواد ضدبوی عرق پا استفاده کنید.



## محترمه میرمن حفیظه

معلمه یکی از مکاتب کارته پروا ن!

گروه مشورتی ژوندون مقدمات کمک شمارا فراهم آورده است، عده ای از دکتوران همکار با این مجله تأیید میکنند که از نظر طبی چنین (امکانی) کاملاً میتواند وجود داشته باشد. لطفاً در جریان همین هفته یکروز بسادارم مجله تشریف بیاورید و با اینکام با تلفون ۲۶۸۴۹۹ با ما در تماس شوید، تا کمک لازم را بشمارا بنمایم باید سعادت همیشگی شما.

میشود که همه عضلات بدن به حرکت درآید. این ورزش را از روزی ۵۰ بار شروع کنید و به روز ۱۰۰ بار برسانید.

**سیگار نکشید :-**

کلید دیگر سلامت و زیبایی سیگار نکشیدن است. کشیدن سیگار علاوه ایجاد ناراحتی ها عوارض مختلف در بدن سبب میشود که پوست شادابی و سلامتی را از دست بدهد و بد رنگ و کدر بنظر برسد. پس اگر میخواهید زیبا و سالم باشید، هرگز سیگار نکشید.

**درست بخوابید :-**

پیش از رفتن به رختخواب پنجره را باز کنید. خوابیدن در هوای اطاق گرم و خشک به پوست آسیب میرساند.

هوای آزاد و خنک سبب میشود که پوست رطوبت هوا را جذب کند و شاداب بماند. از: س. شامل

صفحه ۵۰

# زنان و دختران



تهیه و ترتیب از: مریم محبوب

## سه قدم

## بسوی زیبائی و شادابی شما

اگر میخواهید همیشه سالم و زیبا باشید به این سه نکته توجه کنید، زیرا رعایت آنها سبب میشود که سه قدم بسوی زیبائی و شادابی بیشتر بردارید.

**ورزش کنید :-**

خوب غذا بخورید و به انداز بهاشامید، اما قدم زدن و ورزش را فراموش نکنید. بدن باید تحرک و فعالیت داشته باشد. روزی چند ساعت پیاده روی ورزش یکی از کلیدهای

سلامت و زیبایی است. نتیجه اینکار خیلی زود معلوم میشود.

پس از چند دقیقه حرکت و فعالیت خواهید دید که گونه های تان رنگ گرفته اند و صورت تان شادابتر و سالمتر به نظر میرسد. فکر نکنید همین یکروز ورزش کافی است. ورزش هم مثل غذا باید هر روز تکرار شود. طناب بازی را شاید بتوان یکی از ساده ترین و مفید ترین ورزش ها به حساب آورد، زیرا سبب



## حلقه رادر کدام موارد باید به انگشت کرد

## وای از این مادران درها

درین چاه افتاده بود و صدایش دیگر می آمد سخت از این کار ترسیدم همسایه ها را به کمک خواستم دخترک را از چاه بیرون کردند و بالاخره او بعد از چندی مرد مادر اندرم سخت و ضعیف با ما خراب گردید رفتارش تغییر کرد او خیال میکرد که من قصد دخترش را به چاه انداختم همیشه خواهر مرا لت میکرد لحنش می داد و حتی غذایه خواهرم نمی داد. یکروز دیدم خواهرم مریض است میگفت که گرده اش درد میکند و بعد گفت که مادراندرم بالکدبه گرده اش زده است دیگر تحمل جایز نبود موضوع را به پدرم گفتم دیدم ناگهان پدرم مثل ببری غرورید و مثل شیر حمله کرد و از دوجوتی مواهیم گرفت آنرا محکم به طرف خود کش کرد و گفت :

از این زیاد تر نمیتوانم تو و خواهر هایت را به نزد خود نگه دارم، از این زیاد جان ندارم که برای شما نان پیدا کنم و برای شما بدهم. به هر ترتیب که بود من سخنان پدرم را گوش کردم و آنرا جدی نگرفتم او به ما غذای بغور و نخیری میداد .

خواهرام پای برهنه بودند ، لباس شان زنده و پاره پاره تا این که یکروز مادر اندرم برای پدرم گفت :

بهترین راه این است که طاهره شوهر کند و خواهران خود را هم با خود ببرد و او مردی را که تقریباً دوچند سن من عمر داشت و دهقان یکی از خانواده ما بود برایم پیدا کرد جدال کردم جنگ کردم ، قهر کردم باید پدرم همبازم اصلاً نشد که نشد مادر اندرم پاهایش را به یک موزه داخل کرده که باید شوهر کنم نمی دانم و به کی پناه ببرم امید دارم که شما بتوانید از مشکل من گره بکشاید و آنرا حل کنید. طاهره از سر پل جوژ جان

بادلی معلو از غم و اندوه نامه طولانی خود را از سر پل ولایت جوزجان برایتان میفرستم امید دارم که قبل از نوبت آنرا به چاپ برسانید .

غم های من و خواهرانم کم نیست که به این نامه خاتمه پیدا کند آنقدر زیاد و خورنده است که عنقریب احتمال از بین رفتن ما است. سالها پیش مادرم مرد و من و سه کودک قد و نیم قد خویش را در عالم بی مادری رها کرد. بعد از مرگ مادر من ماندم و سه خواهر کوچکتر از خودم . پدرم در ابتدای مرگ مادر سخت به ما علاقه مند شده بود شاید فکر میکرد که سه کودک معصوم از پناه آغوش مادر بدور مانده اند و یا شاید هم دلش به عنوان پدر به حال فرزندانم میسوخت و از حد معمول زیاد خاموش و متاثر معلوم میشد تا این که مدتی از مرگ مادرم گذشت خواهرانم تقریباً کمبود او را در وجود پدرم فراموش کردند اما دیری نگذشت که پدرم هوس کرد صاحب زنی باشد که هم پدر خود را میخورد و هم ما را از تنهایی نجات دهد با موافقت دوستان این کار را کرد زنی یکی از اقوام را که او هم شوهرش را از دست داده بود گرفت . زن پدرم از شوهر سابقش دو فرزند داشت که سخت به آن ها علاقه مند بود البته نمیتوان گفت که او زنی بدی بود، نه او بسیار خوب هم بود ولی واقعه رخداد که این بلای لعنتی به سر ما آمد و رفتار او را بگلسی در مقابل ما تغییر داد .

روزی عروسی یکی از دوستان بود همگی رفتند من و خواهر اندرم یعنی دختر مادرم به خانه نشستیم وقتی آن ها رفتند من به کار خانه مشغول شدم ناگهان دیشم صدای خواهرم به چیغ کشیدن و فریاد کشیدن بلند شد وقتی از موضوع با خبر گردیدم که خواهرم



## عکس ها و مود ها



از زمان های خیلی قدیم انسان متهمین برای زیبایی دست خود حلقه به انگشتش میکند این رسم و رواج از زمان مصریهای قدیم یعنی پنج هزار سال پیش معمول بوده است مصریان قدیم حلقه را برای نامزادی یا ازدواج به انگشت نمی کردند . بلکه در آن زمان چون پول بصورت حلقه رایج بود برای جلوگیری از گم شدن آنرا به انگشت شان می کردند.

بعداً رواج پیدا کرد که حلقه باید به انگشت دوم دست چپ باشد از این لحاظ که دست چپ به قلب نزدیکتر است و قلب را مرکز عشق و احساسات خود می دانستند بنابراین حلقه که بدین شکل میبود بنام حلقه نامزادی شناخته میشد .

ولی درین زمان می بینیم که زن و مرد بدون ازدواج و یا نامزادی حلقه بدست میکنند و مخصوصاً این عمل در هیپی ها زیاد معمول است .

کسی که حلقه نامزادی بدست میکند نباید حلقه دارای تگین و یا بعضی ساختمان های دیگری باشد و در مورد حلقه اول یعنی حلقه نامزادی نباید کنده کاری شود و اسم شخصی متقابل روی آن حک گردد چون امکان دارد که با بعضی عوامل نامزاد ها از هم جدا شوند و حلقه در مورد دیگر آن استفاده گردد.

بعد از جنگ دوم جهانی رایج بر این شد که باید زن و شوهر بعد از عروسی حلقه بدست چپ بکنند و در ضمن نام خود و فامیل باید در آن حک باشد و در وقت جدایی میتوان آنرا بیرون بکشند و نگاه از آن استفاده کنند .

# زندگی شاعری در کشمکش زمان



**عبدالرحمن در حال صحبت با  
خبر نگار ژوندون**  
زهر افعال بر گشتم پیشما  
بعدا گفت :  
در شعر هم عبدالرحمن تخلص  
میکند .  
میپرسم .  
شعری را که در مورد جمهوریت  
سرودی کدام است .  
ورقه چایی رامیده و میگوید .  
من خواننده نیستم خودت از روی  
این ورق بخوان من آنرا اصلاح می  
کنم .  
ورق را میگیرم میبینم این شعر در  
آن تایپ کرده است .  
(بقیه در صفحه ۱۶)



عبدالرحمن

کتابها بالایش اثری زیادی گذاشته  
است .  
گفتم :  
به نزد کی درس خواندی معلم  
تو در شعر و شاعری کی بوده  
است .  
لیخندی زد و گفت :  
به مسجد خانگی میرفتم و کدام  
معلم و یا استاد نداشتم .  
از او میپرسم .  
تا کنون چقدر شعر سرودی و  
اشعارت چگونه است یعنی میخواهم  
بگویم از کسی پیروی میکنی چشمانش  
را به نقطه نامعلومی میدوز دکلکشی  
را در دهنتش نزدیک میکند و بعد از  
چند ثانیه میگوید .

من بسیار شعر گفتم . اشعارم  
عموما جنبه مدح و ثنا داشته است  
و وقتی رژیم مردمی جمهوریت در وطن  
مستقر شد تعداد زیاد اشعار در استقبال  
از جمهوریت سرودم که اکنون می  
خواهم به کمک دولت کتابم را به  
چاپ برسانم . این کتاب  
(شجاعت نامه جمهوریت)  
نامدارد اگر خو است خدا باشد  
اشعار دیگری هم راجع به جمهوریت  
میگویم .  
گفتم :  
میبخشی که اسمت را نمی دانم  
خود را معرفی کن میخندد بلند بلند  
و بعد میگوید .

اسم من عبدالرحمن است اهل  
وعیالم در نیمروز می باشند .  
گفتم :  
اولاد داری .  
گفت :  
بله چهار بچه دارم و سه دختر .  
گفتم تخلصت چیست و در شعر  
چه تخلص میکنی ؟  
اولا خاموش ماند و بعد عوض پاسخ  
این شعر را برایم خواند .  
الهی عذر خواهم از جانبیت  
دعایم رسان اندر نجا بست  
بروح مصطفی و چار سردار  
به اهل بیت همه اصحاب کبار  
بکن عفو گناه عبدالرحمن

## در بر خور داول گذشت گامهای زمان در چهرهش به خوبی دیده میشود .

## او یک دهقان است . دهقانی که ساله است با شعاع سوزان آفتاب نیمروز خو گرفته .

گامهای آنقدر بر جسته است  
که از فاصله دوری به آسانی این  
شیارها به نظر میخورد و این حکایت  
را گذشت ساله است .

وقتی گپ میزند چشمان تیز بین  
و کوچکش ، خورد تر میشود چمکی  
های صورتش عمیق تر فرو میرود  
و در عین گپ زدن با حرکات مخصوص  
خودش دستا نشن راتکان میدهد .  
از او میپرسم :

(سواد دادی)  
خنده میکند و بالهجه مخصوص  
نیمروزی میگوید .  
«ای خوارو مه که سواد میداشتم  
چه غم داشتم همقه خدا ره شکر  
که به خوردی کتاب خواندم» .  
گفتم :

کدام کتابها را خواندی ؟  
مکشی می کند شال چار خانه اش  
را بدور گردانش می پیچد و می  
گوید .  
بعضی از کتابهای عربی را زیاد  
خواندم .  
طوری که معلوم میشود که خواندن

او یک شاعر است و میتوانا نیم  
بگویم که یک کارگر پر کار هم است .  
شاعر یکه سخت در تلاش بوده تا با  
شعاع تیز آفتاب خو بگیرد ، کار  
کند زحمت بکشد ، عرق بریزد ، بذر  
نماید تا دیگران از محصورش  
استفاده ببرند .

و سر انجام در پایان کارش مثنی  
از حاصل بر داشته شده خودش را  
به عیال خود نگه دارد او در گرمی  
سوزان ، در سوزش شعاع داغ آفتاب  
نیمروز میکارد قلبه میکند ، تخم  
میریزد و بالاخره حاصل این همه عرق  
ریزی های خویش را در پایان سال  
جمع میکند .

او شاعر یست با شهامت ، در حین  
کار کردن در حین قلبه ، لبانش  
زمزمه میکند و در عالم بیسوادی شعری  
از نا پیدا ترین زرات وجودش به  
بیرون تر او شمینماید .

او خوشحال است . خوشحال از  
اینکه میتواند غصه ها را با حاصل  
زحمات خود بروشاید بیا فر  
بند گذشت گامهای تند زمان در  
چهرهش به خوبی پیدا است نقش این

.....

تا بوا سطره آن یکتعداد جهیل های کوچک و کم عمق را حفر و در آن کاسا وا (انواع سبزی نشایسته دار) را در آن زرع کرده و یکنوع ماهی سرمایه به «سفر وینسموس» الفاکس را در آن تر بیه نمایند این نوع ماهی در موجودیت سبزه کاسا وا زیست کرده که در مدت سه سال بوزن چهار کیلو گرم نمو میکند.

داکتر هلمت که در قسمت یکا ر انداختن پروژه های حکومتی یک شخص با استعداد است و از مدت هشت سال باینطرف درین جزیره کار میکند وی و خانمش بصورت نصیح به زبان منتوی نیز سخن میزنند و مردمان این قبیله باوی اعتماد و علاقه دارند. نامبرده در طول مدت اقامت موقتیش در بسا موارد بار و شها و اعداف دیگر همیشه مبلغین پروتستانت عدم موافقه نموده و همیشه به ارزشهای لغافتی و عنعنوی این قبیله اهمیت قایل شده و جنبه های منفی که بنام ترقی و تحول درین جامعه رونما گردیده است مخالف نشان داده است اکنون پیشنهادی بعمل آمده است ناوی دو باره به جزیره سیپروت مراجعه کرده و با اتحادیه بین المللی حفظ و مراقبت منابع طبیعی توأم کار نماید. با اصلاح زراعت، تربیه درست حیوانات و تخنیکهای شکار ماهی میتوان ضرورت غذا یی و شکار مردمان منتوین ها را کاهش داده و بدینوسیله حیوانات این جزیره را از تهدید مردمان آن نجات بخشید. یقین است که موجودیت انواع و تأمین آن در برابر دیگر شکار چنان جزیره عکس العمل و نیاز مندی آنها را بیشتر میسازد. البته امر مسلم است که بجای تأسیس همچو پروژه های فوق الذکر تعقیب پروگرام های تطبیقی دیگر هارهی سراغ شده نمیتواند.

الکترو مغناطیسی، ثبت مستقیم و تحقیقات ساختمان تشعشع ذره‌ای، بادهای آلتابی و همچنان تأثیر آفتاب بالای جریاناتیکه در سیستم منظومه شمسی و در زمین صورت می گیرد .

در ظرف چندین سال تحقیقات کیهانی مهتاب و سیارات معلومات جدید بسیار زیاد بدست آمده . در ظرف این مدت کم چنان معلوماتی بدست آمده که در جریان تاریخ گذشته مشاهدات استروئومی انسانها قادر به اخذ آن نمودند . در پیشرفت تحقیقات کیهانی و در مطالعه سیاره مهتاب مهمترین مرحله آنها مربوط به بدست آوردن عکس های اولی از قسمت عقبی مهتاب ، اولین نشستن آرام دستگاه اتوماتیکی (لونا-۹) به سطح مهتاب و عملی کردن اولین مسافرت انسانها ذریعه کشتی کیهانی (اپولو- ۱۱) در سطح مهتاب میباشند . کشتی های کیهانی مسافر-



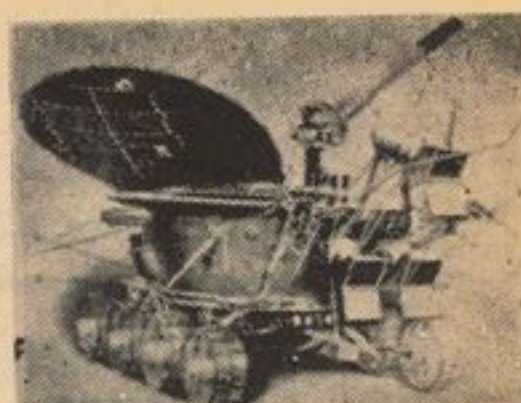
نقشه کره ماه که حين فرود آمدن دستگاه اتو ماتیکی لونا خود ۲۰ نشان داده شده است

قوت های طبیعت که بایشرفست تحقیقات کیهانی تحکیم یافته بدون تردید تأثیر مثبتی را در جهان احساس مسئولیت ماز سر نوشت سیاره زمین تقویت می بخشد .

تحقیقات کیهانی به علت خواص جهان گیری خود در یک ساحه فراخی سبب پیشرفت همکاری علمی و تخنیکی بین المللی و نزدیک شدن ملل جهان گردیده است . یکی از جمله این قسم همکاری ها عبارت از احضارات برای پرواز مشترک ذریعه کشتی های کیهانی سایوز و اپولو در سال ۱۹۷۵ میباشد .

در پیشرفت همکاری بین المللی، فدراسیون استروئومی بین المللی که کانگه نوبتی آن در سال گذشته در اتحاد شوروی دایر شده بود تأثیر وارد کرده است وظایف کانگه مربوط به تعیین آنست که آیا میتود های تحقیقات کیهانی برای پیشرفت علم و تخنیک نتیجه داده و تا کدام اندازه پیشرفت آن را تسریع می سازد .

باین قسم تعریف بصورت مستقیم مسائل راجع به تأثیر تحقیقات کیهانی به پیشرفت عمومی علوم و از همه اولتر به پیشرفت نظریات ماراجع به کائنات مربوط می باشد . اکتشافات تابغوی کو پرینک که پنجمین سالگرد آن در سال گذشته در سراسر جهان



دستگاه ذات الحركه «لونا خود» ۲ اتحاد شوروی

چندی قبل دریاگو بیست و چهارمین کانگه استروئومی دایر شده بود . کانگه مذکور تحت شعار (تحقیقات کیهانی و تأثیر آن بالای علم و تخنیک) جریان داشت اینک راجع به موضوع مذکور معلوماتی چند در دسترس خوانندگان مجله ژوندون می گذارم :

نتایج تحقیقات کیهانی ساحه استعمال و استفاده زیاد تر یافته است . نفوذ مستقیم به فضا کیهانی تأثیر زیادی را در جهان بینی يك انسان عصری وارد کرده است . انسان توانست سرحدات محدود سیاره خود را جاس کند . با داخل شدن به فضا کیهانی انسانها امکانات آنرا بدست آوردند که به

مترجم : دیپلوم انجنیر سروری

# کیهان نو ر دی ویشرف

## تحقیقات کیهانی با گذشت هر سال افق جدیدی را

### به فضا کیهانی جامعه بشری به عصر جدیدی

بردار امریکایی «اپولوها» و دستگاههای اتوماتیکی (لونا) اتحاد شوروی نمونه های خاک را از قسمت های مختلف مهتاب در دسترس ما گذاشته است . ناگفته نماند که ذریعه دستگاههای اتوماتیکی (لونا) به سطح مهتاب دستگاههای کیهانی عقاید و نظریات جدیدی را راجع به سیارات مریخ و زهره در دسترس ما گذاشته است . آنها با اجازه داده است که با اطمینان کامل ترکیب کیمیاوی اصلی و پارامتر های اتموسفر این سیارات را تعیین کرده ، ساحه مغناطیسی و روشنی آنها را اندازه گرفته و خواص سطح خاک سیاره زهره قیمت گزاری کرده خصوصیت ساختمانی سطح سیاره مریخ را واضح بسازند . نتایج این تحقیقات باشدت زیاد امید کشف حیات را در سیاره مریخ به اهتزاز در آورده است . در حالیکه در تمام شرایط با سیاره زمین نزدیک میباشد . اگرچه این پرابلم به شدت زیاد مطالعه و غور میشود . امکان آن موجود است

بایدا شدن تخنیک کیهانی امکانات وسیع و جدیدی برای نفوذ مستقیم آلات اندازه گیری در ساحه نزدیک مدار زمین ، فضا بین سیارات و دیگر اجسام سماوی که رسیدن به آنها تا آن زمان مشکل بود پیدا شد . دستگاههای کیهانی و اقمار مصنوعی اجازه داده است که از محدودیت های که از طرف اتموسفر زمین در ساحه اشعه قابل ثبت به میدان آمده بود آزاد گردیده و در پهلوی آن جریان آرا گرفتن اثرات که در سیاره زمین و در اطراف آن رونما می گردد تأمین می نمایند .

تحقیقات کیهانی تأثیر زیادی را در پیشرفت فزیک طبقات بلند اتموسفر وارد کرده است . در اینجا تحقیقات ساختمان اتمو سفر ، ایونوسفر پیشگویی شرایط مغایره رادیونی فزیک مغناطیس سفر - ساحه ژئومغناطیسی منظم ، تحقیقات ساختمان لفظوی فضاء و جریانات در فضاء نزدیک زمین در مسافتات تاده ها و صدها چند شعاع سیاره زمین ، مفهوم آفتاب که در آن مطالعه سیکتر فراخ امواج

تجلیل گردید اجازه داده است که مفهوم بسیاری جریانات را در عالم کائنات فهمید . در اینجا میتوان از پیشرفت استروئومی ترصدی تکمیل و عصری شدن میتود های استروئومی و بوجود آمدن رادیو استروئومی یاد آورد .

سیاره زمین از کدام محل دیگر تماش کنند . امکانات رسیدن به سیارات دیگر ساحه مفکوره ما را فراختر ساخته و تغییرات زیادی را در مفکوره ما بوجود آورده است . اعتراف به امکانات غیر محدود علم و تخنیک و فرا گرفتن



کیهان نوردان اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در قسمت اتصال پرواز مشترک سال ۱۹۷۵ اپولو - سایوز بدین شکل دیده خواهند شد . صفحه ۵۴



در سالون بیست و چهارمین کنگره استروئومی دانشمندان دورهم جمع شده اند.

تخنیک، علم و صنایع می گشاید. بلی چیزیکه چندی قبل به ساحه فانتیژی نسبت داده میشد فعلاً بحقیقت پیوسته است. با نفوذ انسان به فضاء کهانی، جامعه بشری به عصر جدید پیشرفت خود که عبارت از عصر فراگرفتن فضاء کهانی نزدیک سیاره زمین است داخل گردید.

اندازه گیری و میتودهای زیاد برای ثبت معلومات فزیولوژی گوناگون و تهیه اتوماتیکی آن برای تحقیقات کهانی آماده گردیده است. آنها ساحه استعمال زیاد را در پرکتیک طب نیز یافته اند. تحقیقات کهانی با گذشت هر سال در پیشروی مافوق جدیدی را برای پیشرفت

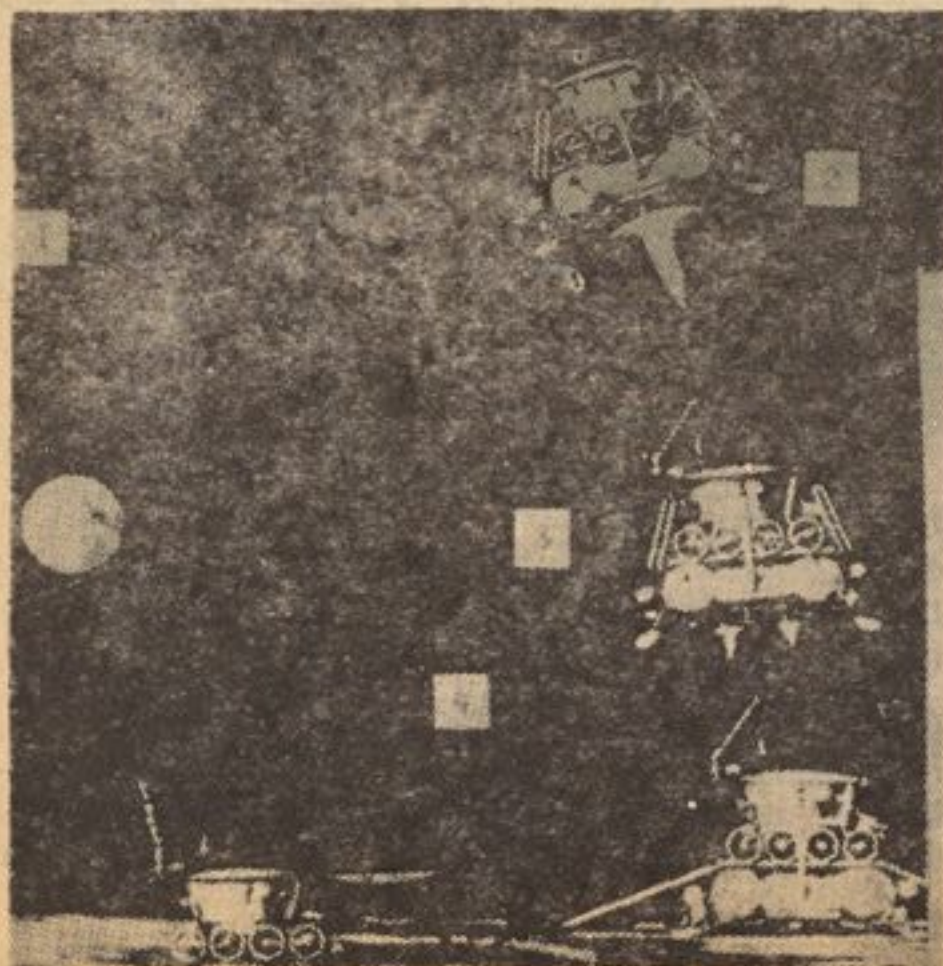
و غیره شامل میباشد. عمای شدن پروازهای بین سیارات با ساختن انجن های کهانی جدید که دارای منبع انرژی هستوی، ایونی و پلازمائی باشند بحقیقت نزدیک تر میشود. فضانوردی در جریان شانزده سال تحقیقات کهانی نه تنها تأثیر زیادی رادر پیشرفت علوم نموده است بلکه ساحه استعمال زیاد پیدا کرده است. وسایط مخابره کهانی رول مهم رادر حیات بشری بازی میکند. ساحه استعمال اقمار مصنوعی برای نوکاسیونی زیاد تر میگردد تا الحال در جریان چندین سال در بدست آوردن معلومات عمومی متریولوژی، بلند رفتن درجه پیشگویی آب و هوا، پیشگویی واقعات و حادثات غم آور و غیره اقمار مصنوعی سیستم متریولوژی رول مهم را بازی کرده است. استعمال اقمار مصنوعی به مقصد مطالعه زمین برای زراعت، اوقیانوس گرافی، زیولوژی، هیدرولوژی، ماهیگیری دور نمای جدیدی را گشوده است. این قسم اقمار مصنوعی می توانند بحیث وسایط موثر مجادله با کشف شدن محیط اطراف به مقیاس جهانی از طریق کنترل بیرون انداختن مواد فاضله در حوضی های آبی و اتموسفر خدمت کنند. پیشرفت کهان نوردی تأثیر زیادی رادر پیشرفت علم و تخنیک وارد می نماید. به

که جواب آخری باین مسایل فقط آوردن مواد سطح سیاره مریخ بزمین بدهد. با مطالعه سیارات پیشرفت تحقیقات نظریه دینامیک اداره دستگاه های کهانی و تعیین دقیق ضریب های اساسی استروئومی رابطه مستقیم دارد. این موضوعات مولفیت آزمایشات مغلق را از قبیل نشستن بر سطح میناب و سیارات بدرجه دقیق بودن عالی، مراجعت دستگاه های کهانی به سیاره زمین تأمین کرده است. خارج شدن بغضاء کهانی بصورت بیسابقه ساحه مشاهدات را برای مطالعه ستارگان و مالکتیک فراخ ساخته و برای دانشمندان استروئومی ساحه تشعشع گاه، اشعه رنگین اشعه تحت قرمز، اشعه ماورای بنفش و سیکترامواج رادیویی را قابل مطالعه و تحقیقات ساخت. این اقدامات اجازه داده است که در زمانهای اخیر نتایج خوبی را مانند کشف منابع عظیم اشعه رنگین ذریعه سیوتنیک (اوهارو) بدست آورد. دور نمای جدیدی برای فزیک ذرات ساده کشف گردید. واضح است که درینجا تحقیقات جریان ذروی در انرژی فوق عالی اهمیت زیاد دارد. ناگفته نماند که اشعه ابتدائی کهانی دارای این قسم انرژی عالی میباشد.

# رفت عالم و تخنیک

## ای ابرای پیشرفت علم و تخنیک می گشاید و بانفوذا انسان

### پیشرفت خود داخل گردیده است.



مناسبت تقاضای کهانی، ده هامواد ساختمان های تخنیک جدید پمیدان آمده است. از همه زیاد تر کیمیای مواد سوخت و نیوری سوختاندن پیشرفت کرده است.

تجارب ذخیره شده نشان داده است که یکمده مسایل علمی فقط بکمک دستگاه های اتومات عصری قابل حل است. تجارب پیشرفت تخنیک راکت - کهانی ساحه استعمال زیاد رادر ماشین سازی، آلات سازی، دترانسپورت و حتی در پرکتیک طبی پیدا کرده است. باساس طرح های مخصوص مواد برای تخنیک کهانی، سامان جراحی گوناگون ساخته شده است. دوساحات مختلف از دستگاه های فارموکولوژی برای بلند بودن مقاومت ارگانیزم در غم کفایت اوکسیجن و غیره استفاده می گردد. آلات

شروع تحقیقات تأثیر ذرات اشعه کهانی در انرژی عالی با هسته های اتمی با پرتاب اقمار مصنوعی ثقیل از قبیل «بروتون» و غیر مصنوعی (انترکوزموس ۶) صورت گرفته است.

تحقیقات کهانی تأثیر بسزائی را در پیشرفت بیولوژی و طب وارد کرده است. البته درین حصه تحقیقات گوناگون بالای انسانها صورت گرفته است. یکمده پرابلم که از طرف طب کهانی و مطالعه ذریعه میتود های آن بدست آمده که فقط دلچسپی مسلکی رادارا است بلکه سبب پیشرفت علم طب میگردد عصر تحقیقات کهانی فقط شروع گردیده است بعد از ده هاسال بدون شک و تردید مولفیت های مزیدی نصیب جامعه بشری خواهد گردید.

از زمانهای سابق تا نفوذ انسانها به فضاء کهانی تماماً بارزوی معلومات بین سیارات بودند. فعلاً یکمده طرح های مهم بوجود آمده است که حتی پرواز انسانها را بنزدیک ترین سیاره منظومه شمسی میا می سازد. البته این قسم طرح هابسیار مغلق بوده و مربوط بعل یک عده پرابلم مغلق علمی و تخنیک است. درین آنها فزیولوژی، بودن دوام دار فضا نورد در فضاء کهانی مسایل ساختن دوره های بسته تأمین حیات دوامدار

در عکس نقشه فرود آمدن دستگاه اتوماتیکی لونا ۲۱ در سطح سیاره میناب و پائین آمدن دستگاه ذات الحركه «لونا خود» نشان داده شده است.

## علیشیر نوایی

یا (اوماچ) (نوعی غذای خمیری) میل داری، حاضریم فوراً تهیه کنیم. - آن بزغاله برای چیست؟ - توغان بیک بز لاغری را که دور ترمشغو ل چرا بود نشان داد. پیر زن کوشید اطمینان او را حاصل کند. - پسرم، او از آن دیگری است... چه - فرق میکنند؟ اشتر دیدی، نه! توغان بیک زهر خندی کرد. پیر زن سر خود را در میان شانه های لاغر استخوانش فرو برده، چشمان خیره فرو رفته از غم و تشویش خویش را بر زمین دوخت و سکوت اختیار کرد... ناگهان سبزی سرخ چون عقیق از درخت جدا شده پیش روی توغان بیک افتاد. توغان بیک آنرا بدست گرفته بدقت از نظر گذراند و سپس به بینی نسبتاً پهن خود نزدیک ساخته بو کرد و خندید. کنان دلدار را مخاطب ساخت: (دختر قند) بیا و این نصیب خود را از دستم بگیر. خدا تر اینز مانند این سیب در دستم قرار دهد. دلدار بدون آنکه نگاهی کند، هاون بزرگ را همانجا گذاشته، راه گریز در پیش گرفت و از نظر ناپدید شد. دست توغان بیک که سیب را بسوی او پیش کرده بود، همانطور در هوا معلق ماند. لحظه ای بعد با خشونت و خشم، سیب را به دور افکند. در چشمان کوچک کشیده اش شراره پدیدار شد و لبان کلفتش در زیر پرو تهای تار، تارش لرزید. پیر زن ترسان و لرزان او را مخاطب ساخت (بیک جوان، خشکین مشو) او دختری محبوب و کمروزی است و علاوه نامزد دارد... من اکنون

- خدمتگذار کدام يك از بیکهای و بیکها میخواهی بروی؟

توغان بیک بسر دی جواب داد: - من خود، بیک خودم آیا در خانه مورد دارید؟ واگس - هست در کجا ست؟

پیر زن که اینگونه پیشامد ها را در زندگی بسیار دیده بود، بابی اعتنایی پاسخ داد:

- فقط يك پسر دارم که پدر آن دختر است. او برای کار، روی زمین داروغه مایه بیکار رفته است کشت های خودش در دشت، بدون مراقبت و پرستاری مانده اند... آیا یا پسرم کار داشتی؟

- من با پول کسار دارم، اگر پیر دازید، مطلب حل میشود! چشمان پیر زن یکنوع دور خورد، چین و چروک چسبیده با ستخوان رویش به سفیدی گرائید.

- تو آمده ای زکات جمع کنی؟ توغان بیک با اشاره سر تصدیق کرد. پیر زن میل اینکه رختی در سرا پایش دویده باشد، در گوشه ای از شال کهنه نشست و با لجه ای تضرع آمیز گفت:

- فرزندانم، خداوند درجات بلندی نصیب کند، بحال ما رحم کن، چیزی نداریم تا پیر دازیم هر چه در بساط داشته ایم تا کنون پرداخته ایم قربانت شوم، ما ازین همه مالیه سر در نمی آوریم. گاهی (توس)، گاهی (صاحب جم)، گاهی (میر آب) و گاهی (سرانه) (۱۲) و غیره و غیره که اگر بشمارای نمیتوانی بحسابش برسی...

توغان بیک چیزی نگفت و در حالیکه سینه پرموی خود را با دستمال هوا میداد و آب دهن خود را (چسرت جرت) کنان باطراف می انداخت، نگاهی جدی بسوی پیر زن افکند. - بسیار پرگویی مکن! خدا زنان را فقط برای پرگویی آفریده است. پیر زن بملاiment گفت:

- گوش کن پسرم، آخر من عرض و داد خود را به که بگویم؟ - سخن بسیار بار دوش خراست: دیک را بار کن... گوشت بقدر کافی بینداز....

... زود شو که خیلی گرسنه ام. پیر زن جواب داد:

- ماکه گوشت نمیشنا سیم، جوان محترم، اگر به آتش بریدی.

۱۲- انواع مالیاتیکه در قرن ۱۵ گرفته میشد.

## نکسن استعفا داد

استخبات فدرالی و سبی آی ای هدایت داد تاجریا لات مذاکرات مرکز کمیته ملی دموکرات هارا به نفع سیاسی وی ثبت نمایند. اعتراف نکسن که به تعقیب آن استعفا هم صورت گرفت درامه را که قریب دو سال و سایل نشراتی مجلس سنا خود نکسن و مردم امریکا را مصروف نگه داشته بود ختم نمود.

با ختم این افتضاح جیرالد فورد معاون ریاست جمهوری برای احراز کرسی این مقام حلف وفاداری یاد کرد. فورد مرد ۶۱ ساله ایست که قبل از معاونیت ریاست جمهوری به در مجلس نمایندگان ایالت میشن در مجلس نمایندگان ایفای وظیفه می نمود. موصوف حداقل ۲۵ سال در کانگرس امریکا بوده و شخصی است که مردم امریکا به آراء و عقاید او آشنا اند.

وی با احراز کرسی ریاست جمهوری سیاست خارجی نکسن را ستوده و آنرا تأیید نمود. دکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه حکومت نکسن را بحیث همکار خود اعلان نمود. و علاوه سفرای کشور های خارجی را در قصر سفید خواسته و به آنها گفت که در سیاست خارجی امریکا کدام

تغییری وارد نمیشود و همچنان پیاپی های به سران کشور های جهان فرستاده و در آن سیاست خارجی آنکشور را تأیید کرد.

در مورد مسایل داخلی امر مهمی در قبال وی همانا مساله انفلاسیون میباشد که توجه عمیق خود را برای از بین بردن آن جلب نموده است. رویهم رفته از قراین بر میاید که فورد از همه اول میخواهد بر مسایل عمومی جهان و موضوعات کشور خود را پوره آگاه سازد و انگهی تدابیری اتخاذ خواهد نمود. قابل تذکر است خود با اکثر مسایل مهم بین المللی خود با اکثر مسایل مهم بین المللی مورد علاقه کشور پنجه نرم کرد. وی با شرق دینانت امضاء کرد. در جنگ ویتنام قدمهای برداشت و عساکر آن کشور را از آن سر زمین بیرون کرد در امر صلح شرق میانه گامهای نخستین را گذاشت. حالا چیز یکه مهم است این است که این هم قدم های اولی را جیرالد فورد دنبال کند واقعا چیز یکه مایه امید واری است درین امور وجود کیسنجر است چه این کیسنجر بود که در زمان نکسن هم قدم به قدم پلان های او را دنبال میکرد و حالا هم همان کیسنجر است.

دیک میگذارم و غذای شیرین و لذیذ برایت میبرم، اگر همسا یگان داشته باشند، یکی دو قدح می نیز برایت می آورم) و از جابر خاصیت - صدای توغان بیک میل آواز کسیکه از داخل چاه حرف بزند، بلند شد:

- از باب دهکده را اینجا بخوان میخواهم همین امروز تمام ما لیه (قوش) را جمع آوری کنم.

پیر زن به عقب گام برداشت وزیر لب زمزمه کرد: (معلوم میشود که این جلاد از نطفه جوجی بو جی (۱۳) روئیده است، خداوندا، خودت تخم این طایفه مباشر را نابود گردان!) و پستی که بز در حال چریدن بود، حرکت کرد و در باره اینکه او را از چشم گرگ پنهان نماید، اندیشید، اما برای اینکه به آتش خشم او دامن نزند، ازین تصمیم خود منصرف گردید و بخاطر تهیه غذا بسوی خانه روان شد.

باقی دارد

۱۳- جوجی نواسه چنگیز است

بقیه صفحه ۶

## ارزشهای...

و چوکات نماید، تصویری است مخفی و چوکات نماید، تصویری است مخفی و دور آرز واقعیت های جهانیانیه و مناقص فلسفه های حیاتی و بشری اسلام.

انسان رنظر اسلام موجود است ارزشمند و دارای مسئولیت ها و مکلفیت ها مسئولیت های که حیثیت واقعی او را تمثیل میکند و مکلفیت های که تبارز دهنده ثمر بخشی ها و مبارزات انسانی در شا همراه زندگی بحساب می آید.

این واقعیتی است مسلم که اگر صل توامیت در میان صلاحیت و مسئولیت بر قرار نگردد و صلاحیت و مسئولیت متنا سب بهم در جریان امور و مسایل، موجودیت خود را حفظ نمایند، دیگر نتیجه آنطوریکه باید میسر نخواهد شد زیرا اگر این توازن و تناسب موجودیت خود را از دست بدهد و برای مثال ساحه صلاحیت محدود تر از ساحه مسئولیت باشد روشن است که درین حال فرد مسئول نخواهد توانست خویش را از زیر بار سنگین مسئولیت بدر آورد پس بقای مسئولیت وی در آن قسمتی که صلاحیت محدود و بی کفایتش مجال فعالیت و کار نمیدهد، امری است دور از عقل و دور از قبول منطق و استدلال واقعی.

ژوندون

## دملادردخه‌شی‌دی

اوسی چه دغه ژړا که گټه ونه لری.  
زیان هم نه لری.

## تاریخی ژړا وی:

په وروستیو کلونو کېنې دیوه فرانسوي سړی ژړا د تاریخ په پاڼو کېنې ثبت شوی دی او د تعجب وړدی چه هیڅوک دده نوم او نښان نه پېژنی مگر جز لیکوونکو د ژړا په حال کېنې دده عکس اخیستی دی او دغه عکس څو ځله په مطبوعاتو کېنې چاپ شوی دی ددغه سړی د تاریخی ژړا کیسه څه ده؟ د ۱۹۴۰ کال په دویمې نېسې کله چه فرانسې د المان له خوا ماتې وخوړله او ددغه هیواد خاوره نازی لښکرو دتوپونو سر ډزو لاندې ولېږېده، المانیانو د مارسې په بندر کېنې د لومړی ځل د پاره د فرانسې بیرغ د ښاروالی له ودانۍ څخه ښکته کاوو ترڅو خپل بیرغ یی پر ځای وریوی. یو شمیر فرانسوي ښځو او نارینه وو د خپل هیواد دبیرغ پرځای ددښمن د بیرغ درپولو ننداره کوله او دغه سړی چه د ننداره کوونکوبه لومړی کتار کېنې ولاړ وو، ناڅاپه یی په ژړا شروع وکړه، خبرلیکونکو دده عکس واخیست او دغه ژړا (دیوه وطن پالونکی ژړا) په نامه دفرانسې په تاریخ کېنې ثبت شو.

یو ویشتم کلن (ژوزف بارتل) چه دلکسمبرگ اوسیدونکی وو کله چه د هلنسنکی ۱۹۵۲ کال دالمپیک په لوبو کېنې دخپل ځان او خپلو هیوادوالو دمیلې په خلاف، لومړی درجه شو او دفرمانی د ځای د پاسه ودرید، کله چه یی سترگی د سروزو مدال ته ولوید، د ۷۰۰۰ تنه نندار چیانو په وړاندې یی اوښکی یی اختاره وپېیدی او د خوشحالی په دغواوښکو سره یی څو سوه‌تنه نسور هم‌تر اغیزی لاندې راوست او ژړاته یی مجبور کړ.

مگر د خلکو اعتقاد په دی بساره کېنې چه نارینه باید ونه ژاړی، نوی شی دی. تر دوو مخکېنې پیړیو پوری، ژړا د نارینه‌دپاره مجازه وه او هغه هرځل چه د کومی نارامی یاد ځیگن داحساس سره مخامخ کیده، یی له کوم خجالت څخه یی ژړل. مثلاً (گویته) المانی نامتو شاعر څو ځله ژړلی دی. د سینما د نامتو هنرهنده (چارلی چاپلین) ژړا هم له نامتو ژړا وو څخه ده. هغه په ۱۹۵۲ کال کېنې

شماره ۲۱ و ۲۲

## مردی بانقلاب‌بقه

سرانجام يك كلکين بازشده، چهره تاریکې پشت پنجره آمده گفت: شما اجازه ندارید داخل شوید. مگر خبر نیستند که درینجا چه واقع میشود؟

دیک نفس سوخته وناله کنان جواب داد: ازوزارت داخله می آیم وپایمی آورده ام که حکم اعدام رابه تعویق می اندازد.

دریچه پنجره گرفتگی دو بساره بسته شد وپس ازچندلحظه کهمانند سالی به نظردیک طولانی آمد، قفل دروازه باز گردیده، پله های دروازه بزرگ دور رفت دیک اظهار داشت: من کلونل گاردون هستم ازخارجوالی مرکزی می آیم. فرمانی با خوددارم که اجرای حکم اعدام جیم کارتر را معطل میسازد.

دروازه بان سری شور داده پاسخ داد: متأسفانه حکم اعدام پنج دقیقه پیش اجراشده است وشما دیر تر رسیده اید.

دیک آهی کشیده گفت: اما ساعت کلیسارا دیده اید؟

متأسفانه ساعت کلیسا چهار دقیقه پس میماند. می ترسم که شما بگویم. ولی احتمال داردکارتر مرده باشد.

-۳۸-

رای بنت ازیک خواب ناراحت بیدار شده روی بسترش نشست یکی ازمحافظین که تمام شب رامقابل سلول رای بیدار مانده و کشیک داده بود، ازجایش بلند شده بهرای نزدیک شد.

شی. با ید دغه معترضه جماعه چه (نارینه د ښځې په نسبت لږژاړی)، پای ته ورسوله شی. د شلمې پیړۍ ددوهمې نیالې برخې ټولنې باید ځان دنارینه وو ژړاته عادت ورکړی ځکه چه ژړا هم ښکلی ده او هم شاعرانه. دنارینه وو ژړا د ښځو د ژړا په شان هم ښکلی او هیجان راوستونکی کیدای شی. له همدغه امله هغه سړی چه ژاړی، نه ښایي کمزوری او حقیر وگڼل شی، دا ځکه چه ژړا زړه ورتوب غواړی او ځوک چه زړه ورتوب ښی دنمانځنې وړدی.

د شلمې پیړۍ د وروستۍ نیمایي برخی زیاترو سیا ستمدارانو څو ځله

صفحه ۵۷

## خیاسگی که نقش چشمهای ...

با مقایسه تربیه دیگر نوع سگ تربیه سگ رهنما برای کوران به صورت جالب توجه پیچیده می باشد برای اینکه صاحب آینده سگ بکلی مطمئن باشد سگ بصورت دقیق باید تربیه شود. هم چنان سگ بتواند بصورت در دست از او امر صاحب آن اطاعت نماید. اینگونه سگ ها باید دارای کیفیت زیرین باشد.

اول از همه يك سلسله آزمایش ها بخاطر چگونگی مزاج، کرکتر و سطح آگاهی سگ بعمل می آید. دوم اینکه سگ کاملاً صحت بوده و به صورت جدی احساس مسئولیت و آگاهی را در اوقات احساس خطر بنماید. سگهای در بر ابر صداهاى مختلف احساس ترس یا ضعف نماید ارزش تربیه را ندارد.

در اول آموزش، سگ او امر چون (بنشین) (بر خیز) (صبر کن) و غیره را می آموزد و بعد کلمات دیگر. همچنان در تربیه بعدی، به سگ یاد داده شود که از بعضی او امر

صاحبش سرباز زند. چرا؟ جواب ساده است در بسیاری حالات، کور که در چند قدمی خطر وجود دارد آن را احساس نمی کنند و سگ را وادار به عملی می نماید که این خود خطر بزرگی را به همراه دارد در این شرایط سگ باید چنان تربیه شود که از او امر صاحبش سرباز زند تا از خطر بدور بماند. يك سگ قبل از شروع بکار به مدت ۱۴ ماه زیر تربیه گرفته میشود. و بعد ۴ هفته آزمایش دیگر می بیند این بار مدتی است که او با صاحبش به صورت عملی کاری کند و یا او عادت می گیرد. و یکی با دیگر آشنا میشوند.

اکنون روز بروز هر نقش اینگونه سگ ها آگاهی بیشتر بعمل آمده و در بسیار کشور ها به این گونه سگ ها اجازه داده میشود تا به طیاره، سرویس و موتور سوار شده و اجازه داخل شدن به مناطق مختلف را داشته باشد.

## عاشق شدن

هائیکه از کودکی در دل پرور انیده اند مانند پول، دوستان، خانواده و با لا خیره همه و همه اگر چه شاید عمل شان آنها را احق خطاب کند، هر چند هم میخواهند به واقعیت بچسبند مگر با این همه فطرت و طبیعت بر آنها خیلی نیرو مند تر بوده و اوشان را وادار میسازد که در مقابل دیگران خود را بی مسئولیت فکر کنند.

**محرک فعالیت های خلاقه**

شگفت اینکه نیروی پر قدرت عشق شاید اثر دیگری ببار آورد. مثلاً میتواند به استعداد فکری رهنمون شود چنانکه گویی وجود نیروی عشق گشودن خزانه استعداد خلاقه در شخصی شده که پیش از آن برایش مجهول و ناشناخته بوده است.

این استعداد بسوی پابین شاید فقط با کندن امضا ها در یک درخت و یا نوشتن مکرر نام محبوب تبارز کرده و بدرجه عالی

اش باعث ایجاد شپکار هایی گردد چون افرونو اثر دانته که از عشق (پتریس) میسوخت یا سونات های شکسپیر که در اشتیاق (بانوی سبزین) اش سروده شده و آهنگهای شو مان که از عشقش به لئیه اش کلارا بهمان آمده.

و بسیاری آدم های عادی از مرود نامه های عاشقانه که در جوانی نگاشته اند و فصاحت و احساسات و نا زک خیالی های شاعرانه که در آنها بکار برده اند و از تکرار آن عاجز اند در شگفت میشوند.

با در نظر گرفتن آنچه گفته شد باین نتیجه میرسیم که عاشق شدن تجربه شگفت آوری است، که دودنا که هیچ کس نتواند گرامی و پر بیا و بالا خوره چینی بوده می تواند و من یقین دارم که اکثر مان در آزادی تمام جهان حاضر نیستیم از آن بگذریم.

دنبال کند بعد از گذشت مدتی من هم بدنبالش عازم پاریس شدم و با او به زندگی مشترک آغاز کردیم.

يك سال بعد تر فرزندی بنام اریک بدنیا آمد. کود کم در آغوش من بود که ایبریک پیشنهاد ازدواج را کرد

و من نیز به پیشنهاد او موافقت خود را نشان دادم و حالا اعتراف میکنم که ازین آری گفتن خود پیشمان نیستم. من در پوهنتون ساربون به تحصیل تاریخ پرداختم و در امتحان های متوسطه نیز ورقه تحسین از استادان خود بدست آوردم.

## تیاتر نو و کهن

گروه موفق شد تا نمایش های عالی و درخشانی از برشت چون ( نه نه - دلاور)، ( زن نیک سچوان)، ( اپرای سه پولی) و ( دایره گچ قفقازی) را روی صحنه بیاورد این گروه هم چنان آثار مولیر، شکسپیر، او ژن اونیل و تعداد زیاد نمایش های جاپانی را روی صحنه می آوردند.

گروه تیاتری مینگی در سال ۱۹۴۷ بمیان آمد. آثار آنان همیشه با دورنمایه های سنگین اجتماعی همراه است.

آنان بار اول ناول ( انکار) نوشته تسون شیمای زاکی را که درو نمایه تبعیض اجتماعی دارد، به شکل تیاتری آن، روی صحنه آورد.

آنان آثار درام نیوسان غرب چون گورکی و سارتر را با تغییر در آثار چخوف به نمایش گذارند.

همچنان در سال ۱۹۴۷ گروه بودونو کای بهر هبری یاسو یاسو یاما موتو برای روی صحنه آوردن آثار جاپانی با درونمایه های فولکلوری بمیان آمد. معروفترین پارچه این

چون:

( تسبیح) مام ( عیسی مسیح ستاره قدرتمند) به پیروزی شایان توجه است یافته و باروی پرده آوردن - (داستان بخش غرب) به اوج شهرت رسید.

گروه تیاتر جیو (آزادی) به رهبری درام نویس و کارگردان معروف ماکوتوسا تو تازه بمیان آمده است تمایل آنان به آثار برشت شیوه جدید خماسی را بمیان آورده است. آنان از تمام آثار سنتی و نو برای عصیان گری شان علیه نابسا مانای اجتماعی کار می گیرند.

طی دو سال اخیر، عدد از هنر مندان سینما گرد هم آمده و گروه هنری (اکتور جیم) را بمیان آورده

## پروگرام انکشاف

وی در پایان نقش ملی جرگه هارا تشریح کرده میگوید میجرگه ها بابزرگان دهات در کشورما از قدیم الایام وجود دارد موضوعات اجتماعی و معنوی مانند انتخاب زمینی برای اعمار مساجد، حفر جوی های آبیاری اصلاحات سرك فیصله و انتخاب تصمیم در مناقشات دو قریه یا دو نفر یا دو قوم و امثال آن در دهات از طریق جلسه جرگه ها اجرا میگردد. کلی جرگه ها در تطبیق پروگرام های انکشافی حکومت طرح و پلان در مورد نیاز و احتیاج قریه اتخاذ تدابیر صحیح در جلب و همکاری مردم در انکشاف ده، اعمار پروژه های عام المنفعه بکار انداختن قوای بشری در مورد مختلف مانند احیاء قابل زرع ساختن زمین های خرابه و امثال این نوع فعالیت ها از طریق فیصله های دسته جمعی ملی جرگه ها از دایمان سهم انکشاف جمعیت به شمار میرود.

## زیبارویان آلمان

کردم. وی در پوهنتون آزاد برلین آلمان شناسی را تحصیل میکرد و بعد تر به پاریس رفت تا تحصیلات خود را

## شینہ

فہمید کہ خیلی نزدیک شده است صدای نوب عالمی زنی ایجاد میکرد بعد از چند گام بزرگ دیگر او صدای جنگجویان را شنید که دورا میگفتند صدای ما شنیدار ها اکنون منظم نبود، مثل صدای ماشین خیاطی نبود. فیس های ماشیندار کتده کتده یگوش میر سید او رسید که مبادا نا وقت برسد فکر کرد آیا میتواند آبرا به موقع برساند ... فکر اینکه جنگجویان از تشنگی بجان آمده باشند اورا زرد او گرفته های کراچی بان را بغاطر آورد ... (ماشیندار؟ بدون آب نمیتواند فیر کنند ... گرم شده اند شینه ازسرای نسی فرود آمد بیک تعداد عساکر مقابل شد کنار جنگجو بان اسپ ها ایستاده بودند که بالای شان صندوق هار بار بود یکتعداد صندوق هارا پائین آورده بودند و جنگجو بان ازبین آن قطار های کار توس رابیرون می کشیدند درحرکات شانشتابی دیوانه وار به مشاهده میر سید پا دیدن آن زن همگی شان تکان خورد و برای لحظه گو تاهی دست ازکار کشیدند و خود را راست کردند آنگاه چند صدا درهم آمیخت وزن بوضاحت فہمید کہ آنها چه میخواهند ...

آنها آب میخواستند ... شینه میخواست مطمئن شود کہ واقعا درجای لازم آمده است یا نه ... لذا پرسید :

— بچه ها ... ماشیندار هاهمین جاست؟

شمه بیک آواز جواب دادند :

— ها ... خود ما هستیم ...

زن به چهره های خسته و تشنگی کشیده سربازان چشم دوخت آنگاه تبسم ملیحی روی لبانش پدیدآمد شینه کوزه را ازروی شانه اش پایین آورد ... ازبالای تپہ یکتان ازجنگجویان باعجله پایین می آمد، رویش بکلی سوخته بود ... چشمانش به آدم های نمالود می ماندورخسارش سرخ گشته بود او موی زرد و یاریک اندامی بود

او بریده بریده گفت :

— کی این ... آب ... را آورد ؟ ... آفرین مادر ... آب را به موقع آورده ای ... ماشیندار من از فیر کردن مانده است ، خیلی گرم آمده جوان موی زرد بعد از گفتن این جملات مقداری از آب کوزه را در یک ظرف ریخت و دوان دوان با خود برد ... آب باقی مانده را عساکر بین خود تقسیم کردند و باعجله نو شیدند ... شینه کہ در گوشه ای ایستاده بود آنها را خموشانه

## سارق بانک

۱۲ دیوال مار چند بانک تر تپیکند در صبح شپشپہارم سائزد یک بود از کار خود در بانک مایوس شده از ادامه کارش دست بردار دکه دید دو نفر در لباس کار کتان بانک مقابل دروازه بانک رسیدہ ظاہرا ہمہ اسلام کردہ لی چنان معلوم میشد کہ ہاہم سر گرم صحبت میباشند اما اینکه یکی از آندو با قفل دست بازی میکرد این کار او دیدہ نمی شد ...

لانہام گفت: بسیار در خشان عمل میکنند در همان لحظه اسبرن بہ کو پر گفت یک نیم دقیقه وقت میگیرد در همان لحظه دروازه باز شد کو پرا ظہار داشت تو باز ہم بسیار عالی از عہدہ کارت بدر شدی ...

اما وقتی آندو بیج دقیقه بعدی تر خوا منتقد بانکس های دستی پر از بانک خارج شوہد در جلود دروازه با سہ تن از پو لیسان ویک مرد در لباس ملکی رو برو شد ند ...

مردیکہ لباس سویل بہ تن داشت خطاب بہ آنها گفت ... سلام رفقا صبح تان خوش اسم من لانہام است آمر شعبہ سرعت پولیس

مرکزی شہر لندن میباشیم ... در این نوبت چہ قدر پول بر داشت اید ...

مر دو نفر از نہایت حیرت خشک شانزد در لحظه ایکہ دستبند ہا را بہ دست آندومی زدند کوپر قادر شد حرف بزند و بر سید ...

شما از کجا در یا فتید کہ ...

لانہام جواب داد آقای کوپر از روی لست پاک کاری و مراقبت از کمرہ بہ حقیقت دست یافتہ من در یافتہ کہ ہر باری شما کمرہ های ہر نمایندگی بانک را پاک و تمیز کردہ اید متما قنب آن در همان نمایندگی دستبرد بعمل آمدہ است بہتر است بگویم شما در کمرہ ما عویش پاک دستکاری می کردہ اید ... غالبا شما کمرہ را طوری عیار کردہ ہو دید کہ ہر کہ ہر وقتی صراف و یا مامور مو ظف سیف را باز میکرد کمرہ اتومات پکارافتیدہ لمرہا را ثبت مینمود ... وقراریکہ از مامورین با شک استفسار نمود م شما با محبت و مہربانی چند روز بعد تر برای پاک کاری و مراقبت از کمرہ تشریف می آوردید ... بہ این ترتیب فیلسم

## اودشیبی جنازہ ..

پہ پہ خیلی عسکری خولی بانہی چہ پہ مخ بانہی خول شوی وہ ، گنتلی وی ، ہا خواہی بہ دیوار بانہی پری لیک پہ یوہ لرگین کی ہنگاریدہ ، خیل عکس تہ یی پام شوچہ موسکی و ناخاپہ «بیری» پہ خبرو دخیلوخیالونو لہ دنیاکی نہ راووت :

— اوس نو زہیم اولہ خانانو سرمدعوا گانی ... تر اوسہ ہمہی دودری سوبہ عریضی کمری وی ، دالس کالہ کیری چہ زہ می دوی خون نشم گنتلی ... تراوسہ خوگو علاقہ داران پلس ہاو شایطان ، پشل ہاو ولسوالان او خوگو تہ والیان راغلی او تللی دی ، خوچہ ہرچالہ می عریضہ کمری دہخہ ندی تریستہ رابوت شوی ... خمو چہ گنتلی و ہلہموددی خوانیمرگ د خون بہ دعواکی بایلودل ...

نن راغلی یم چہ دی نوی والی تہ عریضہ و راندی گرم خو ہلتہ ہم چاپری نشودلم ، ہلتہ ہم ہماغہ دتوبکو خولی وی ، لکہ چہ دخانانو کلا بی ساتلہ کیری ... دلته دخان ، د علاقہ دار او والی ، تولو کورونہ پہ توپکو ساتل کیری ، خو دخلکو دناموس دساتلی لپارہ یو دیوہ بخ جاکو پیر زوینہ ہم نشستہ اریانہ اریانی دہ ...

«بیری» یوہ شیبہ غلی شو ... لایم ہم زہہ زہا غوبشتلہ ، او بیایی وویل :

— نرچا راتہ وویل چہ داسی نہ کیری ولارشہ او امیر صاحب تہ عریضہ وکرہ ... تہ پوہیریم چخہ وکرہ ، پہ لوری می نہ پوہیریم ... صاحب ، داسی حال دہچہ مکوہ پوشتلہ ، ہمدہ چہ دوالی کوتی تہ ورشی تو یوہ زورہدہ ، یوناری وہی چہ بنیکہ می چا تبتولی دہ ! بل چیفہ وہی چہ لورمی دانوہ کالہ کیری چہ ورکہ دہ ، دریم عرش کوی چہ تول کال می خمکہ کرلیدہ ، اوس می غلہ خوک نہ راگوی ... بل بہ وینی چہ عریضہ یی کیری وی چہ خمکہ یی پہ زورہ ملک ترینہ اختستہ او خوک یی قوالی تہ اعتبار نہورکوی ، دریم چہ داسی یوخال دی چہ مکوہ پوشتلہ ... ہغوی چہلہ مون نہ پور تہ ناست دی ، یواخی دغورو لستونو خیال ساتی ... نور ورتہ دکمانو پہ شان ہنگاری او چرت ہم یی نہ خرابوی ... اوف اوف زہہ می چوی صاحبہ ... زہہ می چوی ...

لندی خبری سرہ «بیری» غلی شو او یوہ غوہ یی پرانستلہ ... یوہ خرہ کالغونہ بکینی تغارل شوی وو ، داتولی عریضی وی چہدہ لہ کوچنیو کرسی والاونہ نیولی ترغیانوپوری کیری وی ... «سپین» مری ہم غریو نیولی وہ کالغونوتہ یی پہ غوصی سرہ کتلہ اوخہ یی نہویل ...

وروستہ ترویوی او پندی وقفی چوپتیا «سپین» دخان او بالوسیلہد «خمرک» دکونہی دسر نوشت پوشتلہ وکرہ ... اوچہ پوہ شو ہفہ وروستہ تردی چہ خانانو بیرتہ تبتلی وہ ، پہ پیرہ در دونکی سر نوشت اختہ شوی وہ نو دغوصی لہ زورہ یی دغاری پلی شخی ولاری وی او لہ قارہ شینی اولیستی و «بیری» کیسہ وکرہ چہ ہفہ تردی چہ بیرتہ خانانو بیولی وہ نو وروستہ ترویوی ہفتی یی مری او زوندی لی ورتہ و ...

راغلی وو دریمہ میاشت دا انگازہ خیرہ شوہ چہ خانانو خیلہ گونہ وژلی دہ ... لا خینودام ویل چہ ہفہ یی پہ گنتیہ ہارونو کینی پہ کوچنانو بانہی خر خہ کیری دہ ... ہیفہ معلومہ نشوہ چہ کو مہ خبرہ دشیلاوہ وروستہ تردی خبرو ہغوی بیہ ہم غلی و تر ہغو چہ سپین یوہ ترخہ مو سکا وکرہ او وی ویل ...

— (اکار را خچہ شپہ چوہہ کمری و) ... اوروستہ تر دی چہ بستری یی وغورولی تول سرہ پریوتل ...

ناخاپہ می پہ سر خریکہ شوہ ... پہ خان می تو لغت وویل ، آخرزہ خہلہ ولاہ ووم ... عمد کانہ پہ خمرک بانہی شوی وہ ، ہفہ ہم یوی ہنخی بیولی و ... نور تم نشوم او دغورہ لارہ می پرمختکی و نیولہ خکہ چہ دحجی گاوتہ ماشومانو وویل خمرک لہ یوی ہنخی سرہ دتنگی خواتہ روان و ...

ہمداجہ دتنگی خولی تہ ورسیلم ، پکتندہ غرمہ وہ ... دیغانو یو خسپاری وو ... پرتہ دیغانو لہ خسپاری بل غرنہ اوریدل کیدہ ، دمرگ چوپتیا خیرہ وہ ، خو ہمدہ چہ لہ لیری می یوگو تپوسانوتہ پام شوچہ د تنگی پہ آسمان او یوی وری دایرہ کی آتین وھی ، غری می و تبتیدل او لہ پشونہ می دہمہ وختہ زہہ می پیری پدی او زہہ خراشونکی بیس گواہی راکولہ ... اوچہ بنہ و راندی ولایم ہمداسی ہم وہ ...

— «یعنی داجہ ...»

«بیری» چہ د «سپین» پہ مطلب پوہیدلی زہہ دکہ مری یی ورتہ وویل :

— «عو ہماغی (ہنخی) یعنی ہماغہ سیری خمرک یی لہ خانہ سرہ بیولی و ، پہ تنگی کی یی وژلی و ... بیہ وروستہ ماتہ یوہ بوپ بانہ کیسہ وکرہ چہ خمرک دہفہ سیری نہ تیرزین اختستہ او تردی و چہ پخیلہ ہفہ یی وھی سیری چیفی کمری وی او دتیرو لہ شانہ دہہ دری تہ نوروی ورتولی شوی و ... «خمرک» توک توک شوی و ... ہمداجہ زورہ ورسیلم نو تپو سانو ہمداسی حملی یی گولی ، ہفہ یی مالہ واسکتہ او کالیو نہویژانہ ... سیری ہدیونہ و ، اولہ اوپونہ پاتی توک توک او پہ وینوکی لوژہ خیشٹ و ... خدایہ ... پہ ہچا بانہی ہفہ شیبہ مہ راوی ، چہ پہ مادی راوستلہ ... پہ ہیفہ پلار بانہی ہفہ خونری صحنہ مہ وینہ چہ پہ مادی ولیدلہ ... خدایہ کدی بندگان دی تہ پیدا کمری وی چہ ہغوی دی یویل وداری کاشکی دی لہ سرہ نہوای پیدا کمری ...

اولدی خبری نہ یی وروستہ ترخہ زہا وکرہ ... اولہ ہمداسی دژا لہ زورہ سو آیدہ ... ترخوچہ بیایی پہ خیلو خبرو بیل وکی :

— لندی تہ بہ تیر شو چہ مان «خمرک» بی کمری جمد ختکہ ترکلی راووساوہ ... ملک لکہ چہ لندی پینہی نہ خبر وختہ یی علاقہ داری تہ سیری ورتلی و ... قضامازدیگر وچہ د علاقہ داری بریدن لہ خیلو سیایانوسرہ درغی ... لہ مون سرہ ولاہ او دقتل خای یی پہ تنگی کی ولید ... اوبیایی مون تہ وویل چہ جمد علاقہ داری تہ یوسو پہ خیلہ لملک سرہ دہفہ کور تہ ولاہ چہ البتہ زہہ بیاروستہ خبرشوم چہ شیبہ یی د خانانو سرہ وہ ... پہ ہر حال مون جمد علاقہ داری تہ یوور او دشبہ ہم ہمالتہ پاتہ شوو ... او ایلہ دژہ ورخی وروستہ مون دخمرک مری پہ خاورو بانہی وسپارہ ...

دتولو سترگی لہ اوشکو نہ کمری او سیری وی «سپین» بہ جدی توگہ ناست و ... اوسترگی

.....

راعوش میگردید تصور میکنم اگر اشتیابا نکرده باشم ... فیملہا بسیار روشنی داده شده ...

اسبرن جواب داد: آری این فیلم یگانہ فیلمی بود کہ زیاد روشنی داده شدہ ... ولی باور کنید کہ من بصورت شوقی وازرو ی علاقہ ایکہ بہ عکاسی و فیلمبرداری دارم این لابراتوار شستن فیلم ہا را باز کردہ ام واز روی حماقت ددین ماجرا پیچیدہ ام

# پوشکین شاعر سترک



تصویر پوشکین شاعر سترک

سترک

انسانیت نفوذ نموده و بر بسیاری مشکل های احساسی دست یافته است .

نسل ها می آیند و می روند ، ولی او هنوز چون آفتاب درخشان بر سر زمین زیبایی شعر می تاباند . وقتی که سخن از عالم شعر و جذبه روانی زیبایی کلام می آید بدون شك در برابر همه می ایستد .

پوشکین معیار هر چیزیکه حقیقت است ، زیباست ، ژرف است جدید و دست نخورده است میباید شد . ممکن این سرور از بزرگ و جاویدانگی اشعارش ، نشرش ، تراژیدی های فلسفی اش و کارهای تاریخی اش ، باشند .

ولی فقط غنای شعرش نبود که پوشکین را سر آمد همه ساخت . بلکه آگاهی سترگش ، روح حماسی و قهرمانی اش عنصر تبحر و پیشرفت و توانایی او در دید جوهر و عنصر اساسی زندگی است که برای او ابداً نیست می بخشد . توانایی او در شناخت تضاد های گوناگون زندگی ،

کنجینه ادبی این کشورافزادگی ملی چنین بر می آید که پوشکین شاعر آینده هاست . حتی يك كلمه از اشعارش نمرده است و زبان او زبان روسیه است . شکل کهن زندگی ، دیگر گونی یافته است ولی هر آنچه او نوشته است هنوز بزرگی ادامه می دهد . آنان هیچگونه ته درست سازی را ضرورت ندارد به مشکل به تفسیر نو گونه ضرورت دارد . احساس او و نظرش کهنه نشده و در بسیاری موارد با آنچه مادرك می کنیم همگون است .

هزاران نفر مشتاق اشعار جاویدان او ، به سر زمین پسکوف سفر میکنند تا زیبایی های طبیعت را که در آئینه اشعارش انعکاس یافته است ، بچشم سر ببینند . که پوشکین برای همیشه زنده است پوشکین برای همیشه زنده است او مردی است که تا ژرفای روح



یکی از مجسمه های یاد بود پوشکین

ترجمه صدیق رهبر

شعر او آئینه ی تمام نمای تاریخ پر از نشیب و فراز يك ملت است

...

با عشق بزرگ ، او در دویل نا جوانمردانه ای جان سپرد .

پوشکین با ایمان خلل ناپذیر به نیروهای خلاقه ملتش و برستیغ مقام پرارج شاعر ملی دست یافت

گو گول نو یسنده نامدار زمانی گفته بود :

«پوشکین شاعر پویایی ها است در وجود او سده ها تبلور یافته است . در آینه خانه او زیبایی لطیف است از سر زمین روسیه در وجود شعر او و زندگی او تاریخ يك کشور در هم پیچیده است .»

ادبیات روسیه نو یسندهگان و شاعران بنام بلند آواز هاه را دیده و وجود آنان بر غنای فرهنگی و ادبی این سامان افزوده است .

باآنها ، هیچ شاعر دیگر نتوانسته است لقب اولین شاعر ملی را بغیر از پوشکین بدست آورد . هزاران واژه و كلمه نو بر

# رسده ها



عقربه های این ساعت لحظه ایستادن قلب شاعر را نشان میدهد.

« بوریس گودو تف » ، « تاریخ انقلاب یگس جف » ، « روسلان و لود میلا » ، « او ژین او نگین » و یا دامتان پریان چون :

« پری دریایی » ، « پروذسکی » و غیره را می خوا نیم در برابر خود تصویر بزرگ نمایی از زندگی روسیه ، روشنفکران روسیه ، روح روسیه ، جامعه روسیه ، زندگی بقیه در صفحه ۶۲



اتاق مطالعه ی پوشکین



میز تحریر پوشکین شاعر بزرگ

شاعرانه می باشد .

هیچ موزیم ادبی جهان را با موزیم آثار پوشکین که در مسکو پستاء یافته به مقایسه گرفته نمی توانیم . اکنون ۱۷۵ سالگرد تولدش در سراسر جهان و باشکوه خاص تجلیل میشود . هزاران هوا خواه او به دهکده مینی بلو سکی میروند تا دسته ی گل به جایی بگذارند که اشعار فنا ناپذیر او تولد گردیده اند و این کلمات پوشکین که گفته بود :

« تو سبط ملت سالیهای د راز پر ستش خواهم شد . »  
مبالغه نیست ، هر روز ما آثار این عشق مخلد و همیشه گی دیسده می توانیم ما ز مائیکه آ نار او چون :

رابا جرات در هم آمیخته است برای زیاده از نیم سده است که ما به یافته های جدید تری در شعرش دست یافته و با امکان آزادی کنونی در زرفای گفته هایش راه یافته ایم با گریستی چنین می نویسد :

پوشکین با من در انتقام بریکوت یاری نمود و او با من بر قلل ارال بالا رفت با پوشکین در ژرفای مرداب و قطره گام زن شدم .

زنده با حشرات ، گرسنگی کور و یا بر هنه قلب من تپیده است ، ضعیف و گاه قوی ولی شعله سرکش آزادی در ژرفای قلبم ، پژمرده او همراه با آوای گلو له ها ، سرود ما کسیم را از شعر پوشکین خواندم او بر تر از همه شعرا ی هم عصرش عشق مردمان را در قلبش داشت . ما از آنکه دوران او را در لابلای آ هنگ کلمات شعرش می شنویم . در شعرش همه گونه انسانها خواه مهتر و خواه کسپر جلوه می نمایند و حتی ما دشمنان او را به روشنی می بینیم .

به صورت عملی هر روز خلاقه زندگی پوشکین از لابلای شعرش دیده می شود . ما بیشتر از پوشکین و زندگی اش می دانیم زیرا همه چیز در لابلای کلمات شعرش گفته شده است . این کلمه « ما » منظور تنها کاوشگران علمی آثار او نیستند بلکه صدها هزار و حتی میلیون ها خواننده است که با احساس تلخ حادانه تراژدی دویل او را در آخرین روز های زندگی اش خوانده اند . پوشکین برای همه زنده است .

هر کلمه و واژه دست نیوس پوشکین ، با وجود یکه به مشکل خوانده شده می تواند . هر خط کوتاه اسمش نمایشگر احساس

آگاهی او از فرق میان عظمت و سترگی خاموشانه دانایی و شتابزدگی احساس بوده است . او به درستی می دانست که در زندگی چه تصادفی و گذرا و کدام اصلی و جا و دان است و این درذید تاریخی او به مشاهده می رسد .

نه فقط غنای ایده ها و تخیل او بلکه پرواز عقاب آسای دیدگان آینده نگرش به او توانایی میدهد تا به درستی آینده جامعه ، آینده بشریت و پیوند های برهم اثر گذارنده آنها ببینند و در تصاویر روشن و فنا ناپذیر اشعارش ، با قلم سحرش جای بدهد . آینده نگری اش تا آن زمان مجرد و متزع است که به درستی پیوند هر مصرع شعرش را با زندگی آن زمان به مقایسه بگیریم . این انعکاس را ، ما در اشعارش خواه بگونه یک گذارش روزنامه ای نگارش زندگی روزانه اش ، یک گفتگوی دو ستانه و یا یک یادداشت بیش یا افتاده دیده می توانیم . پوشکین اولین شاعر روس بود که وحدت بین ایده زیبایی و زندگی را به میان آورد .

زندگی ساده و اشیای بیش یا افتاده ماده خام ارزشمند اشعارش را میسازد . ولی در اشعارش او تصویر بلند بالا زندگی را با زیبایی ناب آن ، ترسیم مینماید . زندگی روسیه در اشعارش جان میگیرد و نفس می کشد و ما اگر مای این نفس را بخوبی احساس می کنیم . دهکده مینی بلو سکی که محل زندگی اش بود به تصویر بزرگ نمایی سر زمین مادری و عزیزترین بخش قلب هر روس بدل می شود . او فقط یک شاعر توانا نیست بلکه او آینه تمام نمایی یک انسان است که در خود آگاهی در خشان

## احمد ظاهر...

بصورت فردی نمیتواند پیش از چند دقیقه طرف توجه تماشاچی باشد پس ناگزیر یک دسته بیست نفری میکوشند یکی دو ساعت با نمایش جمعی با خستگی بیننده مبارزه نمایند.

میگویند من خواننده گروه اکثریت مردم نمیباشم درحالیکه این طور نیست و کنسرت هایی که من مثلاً به نفع صندوق مبارزه با بیسوادی داده ام گواه این مطلب است که من از مردم و برای مردم از این گذشته عاید کنسرت های من پیش از آنکه برای من پرداخت گردد جیب هتلداران را پر میسازد و صاحبان سینماها را بنا برین گرانی کنسرت نیز از جانب همین اشخاص است و نه من.

بنظر تو مو قف فعلی موسیقی بحيث یک پدیده هنری در کشور ماناچه حد قناعت بخش است و برای انکشاف بیشتر آن چه اقداماتی باید صورت بگیرد؟

از نظر من باتوجه با استعداد ها و ظرفیت های هنری جوانی که همیشه در کشور ما وجود داشته و دارد این پدیده هنری نتوانسته است خوب رشد نماید میتوانم ادعا نمایم که امکانات در کشور ما همیشه علیه ویر ضد موسیقی بوده است، از یک سو تعصبات خشک خرافی اکثریت خانواده ها موجب گشته که استعداد های هنری در این بخش شکوفان شده بهیچ وجه از جانب دیگر سالیان دراز عدهای از هنرمندان نمایان مانع صراحتی را در اوج دادند از خود بیت ساختند و برای اینکه موافق فریبکارانه شان متزلزل نگردد از معرفی تشویق و تبارز تمام استعداد های جوان جلوگیری نمودند و هر آرزو مندی را با سبیلی راندند و بالکند پدیرایی نمودند.

از جانب دیگر رقابت هنری در کشور ما عملاً به حسادت هنری مبدل گشت، آنکه خود هنری نداشت و یا کم داشت بجای کار و تلاش بیشتر کوشید که آن دیگری را که از استعداد هنری بر خوردار بود از پیشروی بازدارد، از همه اینها گذشته کمبودهای عاطفی هنرمندان موجب شده است که غرور هنری شان بیش از هنرمندان رشد نماید، باین معنی که هنرمند همین که یکبار با استقبال سه نفر بیننده و ششونده مواجه گشت خود را نابغه گفته و از شوق و تلاش چشم پوشیده و از نظر من فقط غرور هنری منفی کافی است که شکست هنری را موجب گردد، البته شرایط و امکانات نیز در ده سال گذشته کاملاً ضد ملی و ضد هنری بوده و شرایط همیشه در تمام شئون هنری در جهت منفی و معکوس سازندگی می شده است.

پرسیدید که برای انکشاف موسیقی چه نظری دارم بنظر من باید سیستم نو تیشن عام گردد و برای هنرمندان در تمام بخش های هنری امکاناتی فراهم آید که تامین اقتصادی داشته باشند، و این دواصل مهم برای انکشاف است در همه بخش های هنری.

با همه دلایلی که در زمینه کنسرت های شخصی ات گفتی باز هم تعداد بیشتر از علاقمندان آواز تو قدرت خرید یکصد افغانی تکت ورود را ندارند، چرانی خواهی در مجامع آزاد تر و به قیمت ارزاتر و دور از تشریفات کنسرت هایی داشته باشی؟

کنسرت های من که با افتخار جمهوری در شب های جشن در کمپ وزارت مسالیه برگزار گردید صرفاً به همین منظور بود بدون مبالغه در این کنسرت هابیش از بیست هزار نفر صدای مرا شنیدند و برایم کف زدند، در آینده نیز چنین پروگرامهایی را دنبال خواهم نمود.

امداد به انجمن های خیریه و حمایت از آنها و جبهه ملی هر هنرمندی است که طرف قبول مردم واقع میگردد تو میتوانی لا اقل ماه یکدرقه به نفع موسساتی مانند، بانک خون مبارزه با بیسوادی، صندوق مادر، صندوق

## پوشکین

سرزمین روسیه در همه دوران، سر نوشت روسیه، مردم آن داستان های واقعی زندگی مردم، نمره رویا های آنان را، سرور و اندوه آنان را دیده می توانیم.

همه شعرا به هر زبانی که حرف بزنند و به هر ملیتی که تعلق داشته باشند او را دوست دارند و شعرش را زیر لب زمزمه می کنند.

زیرا این شاعر به آینده مر دمش ایمان داشت، با نگرش به عقب، در سنده گذشته او درباره آ نسان نوشت و لی با مهربانی و احترام او بر زیبایی آنان انگشت گذارد و رویای شاعرانه آنان را خلق نمود. هر شاعر بزرگ و دانا، در لا بلای مصرعه های شعرش احساس درونی خود را می یابد و در برابر عظمت روح سازنده آنها سر تکریم را پا بین می آورد.

ایمان و اعتقاد پوشکین به نیرو های خلاقه مردم، که در آن زمان به شدت زیر بار فشار استبداد بسر می بردند، ایمان راسخ او به آینده که در آن آفتاب عدالت برای همیشه بتابد، او را بر ستیغ بلند شاعر سخنگوی ملت، جای میدهد. هر چه بیشتر در اندیشه ای ژرف او فکر می کنیم بیشتر می توان در باره او حرف زد.

جنبش های آزادی بخشی را که مردمان اروپا در ده های اول سده گذشته برای انداخته بسو دند، راه راستین خود را در آینه شعر پوشکین می یابد.

باور شکست نا پذیر او به نیرو

هنرمند و امثال اینها کنسرت بدهی و از مدرک فروش تکت بنبه مالی شان رانقویت کنی درحالیکه پیش ازیکسال است که چنین کنسرت هایی نداشته ای و...

کاملاً درست است من در ماه سنبله بنفخ هریک از موسسات صحتی ای که وزارت صحتیه بخواهد کنسرت میدهم و در آینده نیز عروسسه ای که تقاضا نماید قبول میکنم من از مردم در خدمت مردم و مدیون مردم. از خودت گفتی زندگی هنری ات، تاکنون چند آهنگ ساخته ای و خوبترین آن کدام است؟

کوتاه میگویم و فشرده از ۱۲ سالگی آواز خوانده ام بیشتر از هشتاد آهنگ دارم که تماشا را خودم ساخته ام و آهنگ (خود) میدانی گل من) از نظر من خوبترین آهنگ من است.

ضمناً یادآوری میکنم که شامرد هیچکس نبوده ام و نیستم و همیشه از ذوق استعداد خود بیرونی نموده ام.

یک هنرمند از نظر تو واجد چه شرایطی باید باشد؟

جنتلمن باشد یک جنتلمن واقعی.

همین و بس.

از جویز هنری ای که گرفته یی چیزی بگو؟

به سیستم رای جایزه آواز برگزیده را امسال گرفتم اولین جایزه من است.

سال آینده از نظر تو کی ممکن است خواننده برگزیده سال گردد؟

خودم - باز هم خودم.

چرا؟

من با استعداد، ذوق، پشتکار و تلاش پیگیری که در خودم سراغ دارم میدانم که سال آینده و سالهای دیگر به سیستم رای باز هم آواز خوان برگزیده مردم افغانستان خواهم بود.

بیامی برای خوانندگان مجله نداری؟

جرا دارم - بنویس که من شمارا دوست دارم و از جانب من به آواز خوانان هنرمند نیز دو نکته را یادآوری کن اول اینکه غرور هنری شکست هنری بار می آورد و دوم اینکه رقابت هنری باید سالم باشد و نه حسادت آمیز.

تشکر از حرف دیگری برای گفتن نداشته باشی من پرسش دیگری ندارم.

از مجله ژوندون تشکر میکنم.

تشکر و خدا حافظ.

## ورزشکاران ما

چین و شوروی صورت می گیرد، نتایج آن قابل حساب نیست، و لی میتوان به آن از همه ارجی قابل ملاحظه قایل و یکبار دیگر در بازی های آسیائی منعقد تهران از آن نتایج چیزی، مشری بدست آورد.

ما در حالیکه مسافرت ورزشکاران افغانی را در کشور های خارج می ستاییم ازین اقدام او لمپیک باخیر مقدم استقبال کرده و کوشش های وسیع تر را درین زمینه تقاضا داریم چه با اکتفا به گفته اینک...

های خلاقه مردم، تمایل او به فهمیدن تاریخ آنان، و زبان اصیل مردمان او را مقام والایی در شاعری می بخشد.

او از راه اشعار چون: « صحنه های از عصر شوالیه » به تاریخ آلمان، « حبشی پتر کبیر » به تاریخ انگلستان، « مهمانی ها با شکوه در زمان ویا » به تاریخ اسپانیه، « مهمان سنگی » به تاریخ ایتالیه تماس می گیرد.

به این ترتیب شعر او در بر گیرنده تاریخ تمام بشریت است.

## تصحیح ضروری

در شعر ستاره شام مندرج در صفحه ۲۴ شماره ۲۰ به نام چاپ اغلاطی رخ داده است که در اینجا صورت صحیح آن درج میگردد تا خوانندگان عزیز تصحیح فرما یند:

مصرع دوم از بیت اول، چنین خوانده شود: صد هزاران را ز ورمز در نهان.

مصرع دوم از بیت سیزدهم، چون تضمین است با یستی چنین چاپ می شد:

« عالم پیر از سر نوشت جوان » یعنی بین دو علامت کهمانی.

در مصرع دوم از بیت چهاردهم « بعد از کلمات گرم خیز از سینه ای » کلمه داده شود سپس به ذکر کلمه آتش بیان پر داخته آید.

انجمن

ژوندون

مسؤول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تلفون: ۳۶۸۴۹

دکور تلفون: ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی ۱۰۰ افغانی

تلفون: مدیریت توزیع و شکایات

۳۶۸۵۴



## قلت نفت



یکی از مجلات انگلیسی عکسی را بچاپ رسانده و در زیر آن نوشته شده بود که :

کمبود نفت در یک عده ممالک اروپائی باعث شد که در وازه بعضی از فابریکات بسته شود، و دکانداران نیز نتوانستند در موقع شب بکارشان ادامه بدهند که بدین ترتیب بحران نفت در اروپا خسارات زیادی را ببار آورده است.

و شما در عکس ملاحظه میکنید که آقای سلما نسی برای اینکه بتواند دوشب هم بکارش ادامه دهد باید نفر دیگری را نیز استخدام کند تا گیس را بدست گیرد، تا در روشنائی آن بهتر بتواند سرو صورت مردم را اصلاح کند.

## استاد با مهارت

خوبست بدانید که در تاجکستان شوروی مردی به اسم مراد علی صفایف، لقب استاد کهنسال - سازنده آلات موسیقی ملی را کسب کرده است. مراد علی در طول هفتاد سالی که زندگی کرده است تقریباً در حدود ۱۲۰ نوع آلات مختلفه موسیقی را از چوب های متنوع مانند چوب اوجا، توت و آلویالو تهیه کرده است و از پانزده سالگی با رموز به صدا در آوردن چوب آشنائی دارد.

دولتی مطبعه

## آتشی که دود ندارد

ضرب المثلی هست که میگویند: هیچ آتشی بی دود نیست و اما در این اواخر در انستیتوی معادن مواد سوخت، در اتحاد شوروی، ذغال بدون دود تهیه شده است. تکنولوژی تهیه آن ازین قرار است که : ذغال معمولی را در محفظه های مخصوص بسرعت گرم می کنند و سپس جرم بدست آمده را در بخاری های بزرگ نفت میدهند، در اتحاد شوروی کارخانه ای طرح ریزی شده است که سالانه ۴۰ هزار تن ذغال بدون دود تولید خواهد کرد.

## پرستار فعال

رسیدگی کردن به احوال مریضان مستلزم آلات اساسی و پرستاران زیاد و فعال میباشد.

اخیراً در پو هنتون کمبریج واقع انگلستان برای اینکه تسهیلات پرستاری از مریضان بوجود آید، یک سیستم تعدیل کننده، که نرس را قادر می سازد در زمان واحد شش نفر مریض را پرستاری کند برای این سیستم (واحد نگهبانی کمبریج) نام داده اند این سیستم متشکل از آلاتی است که در پرستار مریض نصب است و عبارت است از:

الکترو کارتو گرام ضرب سان قلب، فشار خون و درجه حرارت بدن که با سیستم آگاه کننده که به اطاق نرس ارتباط دارد توأم است درین واحد یک کارمند شفاخانه نیز با معلومات محدود می تواند کار کند، و فوراً داکتر را در حالات عاجل آگاه سازد.



## ماساژ دهنده الکترونی

دانشمندان شوروی چندی پیش دستگاهی جدیدی را بنام ماساژ دهنده الکترونی آماده برای استفاده ساخته اند، پرستاری که این دستگاه را اداره میکند، دست مکانیکی را راه می اندازد و دست که مجهز به دستکش می باشد، انواع ماساژها را در مشکلاترین تا آسانترین آن انجام میدهد، دست مکانیکی با چنان احتیاط و مواظبت بدن را ماساژ میدهد که بعضی از بیماران ترجیح میدهند با این دستگاه ماساژ بشوند.



# مود و فیشن



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**